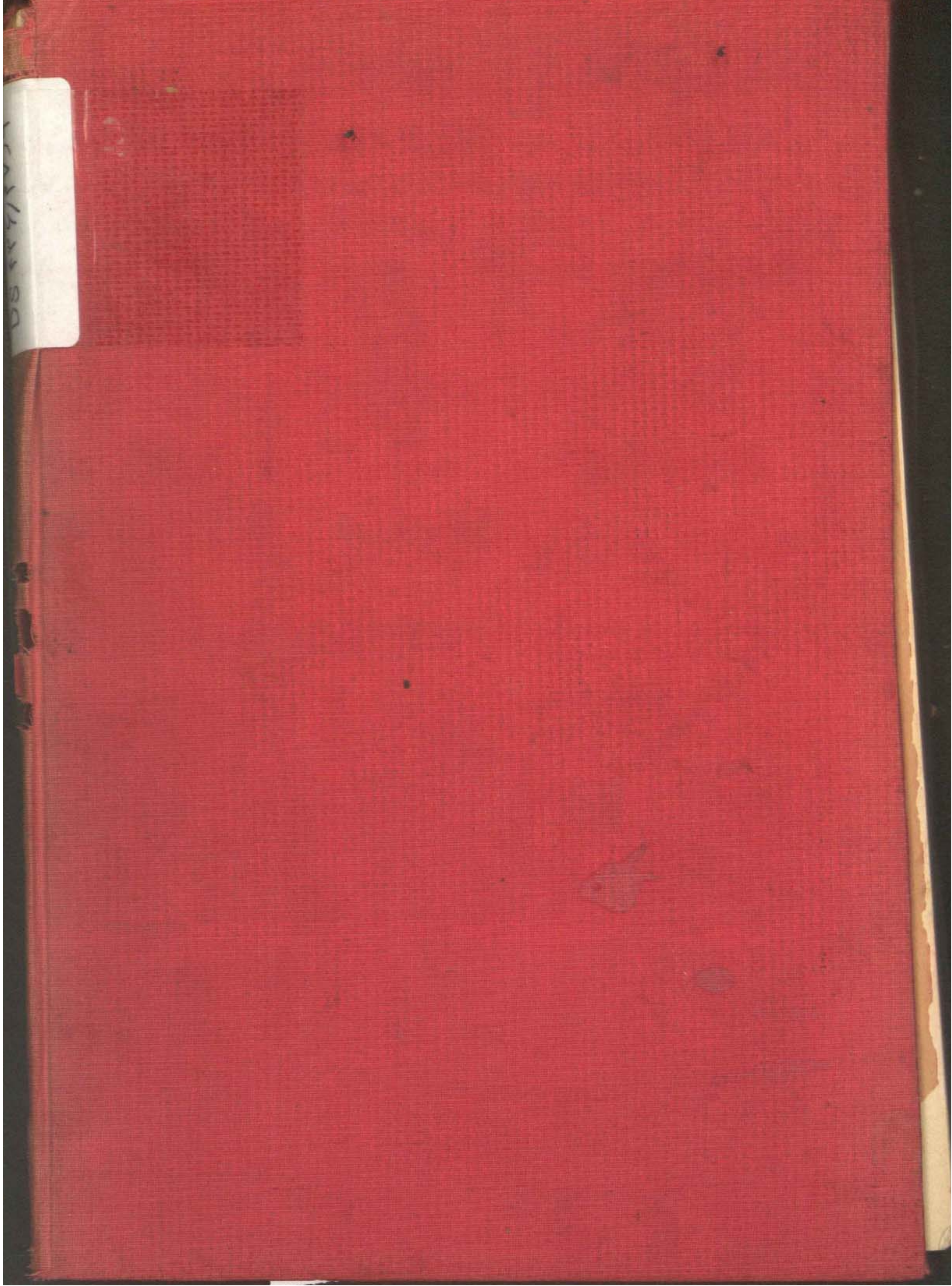


تالیفات عالیجاه میرزا محمد
ملک الکتاب شیرازی
در بندر بمبئی بزیور طبع در
آمد



کتاب زینت الزمان
فی تاریخ هندوستان موسوم
بتاج التواریخ و سلالة السیر از
تألیفات عالیجاه میرزا محمد
ملک الکتاب شیرازی
در بندر بمبئی بزیور طبع در
آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

تاج زیبای سخن حمد مالک الملکی است که تاجداران عرصهٔ غبرا غاشیهٔ اطاعت بر دوش همت گذارند و سپاس بی‌قیاس سزاوار شاهنشاهی است که تخت‌نشینان روی زمین حلقهٔ انقیادش بگوش دارند جبههٔ سرها پادشاهان گردن فراز بدرگاه او بر زمین نیاز؛ مقتدری که رتق و فتق عالم بدست همت سلاطین داد و گو سپرده مدبری که نظم و نسق طبقات بنی آدم بقبضهٔ اقتدار خواقین عدل پرور آورده؛ خدائی که بر خلق رحمت گزیده شهان زرای معدلت آفریده؛ بهترین مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانه تقرب بآن جویند نعت سید کاینات و منقبت امام متقیان که آن یکی به نیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلی علیین برافراخته و آن دیگر بزور سرپنجهٔ ولایت لوای کفر آباء و دیه اسفل السافلین نگون ساخته صلوات و تحیات بعد از این هر دو برگزیدهٔ خدا بر آن یازده نقبا که هر یکی چون مصطفی سر از قطاع عصمت برآورده و هر فردی چون مرتضی رو از نقاب طهارت بیرون کرده؛ نبی را وصی و خدا را ولی؛ همه چون نبی و همه چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد ملک الکتاب چنین بعرض رای خاطر فیض مظاهر سلاطین و ارباب دانش و شهریاران فصیح الفضا و آفرینش میدارد که چون علم تاریخ علمی است شریف و فنی است لطیف که بواسطهٔ آن بمصالح معاش و معاد توان رسید و بعلاقهٔ آن بمفاسد عالم کون و فساد آگاه توان گردید زیرا که صاحبان طبع سلیم و ارباب ذهن مستقیم بممارست این فن و مدارست این علم استخراج فواید و استنتاج نتایج که عمل بر آن باعث صلاح حال باشد تواند نمود چه بنی آدم را معرفت اشیا یا از طریق عقل منیر و یا از راه حس حاصل می‌شود و محال است که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بمجرد عقل بلا سماعت آگهی دست دهد و از جملهٔ محسوسات بعضی از مشاهده و بعضی از مسموعات است و امورات کل عالم متعلق بسماعت است زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر جزو را

بالکلیه مشاهده نماید و هر صفت را بذات واحد خود بتجربه آرد پس لامحاله بقول ثقات اعتماد نموده و بسماعت باید پرداخت از اینجاست که گفته‌اند سخن‌شنوی اصل سعادت ابدیست و علمیکه از سماعت احوال اسلاف حاصل آید همانا علم تاریخ خوانند پس چون بسبب استماع بر وجوه حسن و قبح اطلاعی دست دهد باشد که وجه قباحت را که در آن نقصان و وبال است فتنه هنگام روی داد در گذارند و سبب حسن را که عمل بر آن وجه ترقی و کمال دانسته اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت سرمدی و باعث دولت ابدیست چنانکه حق سبحانه و تعالی در فرقان حمید قصص و اخبار امم سابقه را بیان فرموده که برخی از آنها بسبب اختیار اکثر امور سرگروان گشتند و گروهی بجهت اکتساب بعضی وجوه آسوده شدند تا ناظران از آن عبرت گیرند و سامعان از این نصیحت پذیرند بنابرین برخی از احوال برگزیدگان داور امکان و تمکین یعنی سلاطین ذوی الاقتدار تا این چند بیشتر در نهایت اختصار با وجود تراکم اشغال مرقوم نمودم و بحمیت گسسته لگام خامه را در میدان بیان بجولان در آوردم و چهار مقاله مرتب و بزینت الزمان و تاج التواریخ و سلالة التیر موسوم کردم توقع از والا غشتان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد بنظر تأمل در آن نگریسته از احوال گذشتگان عبرت گیرند و دل برین عجوزهٔ زال فریب دنیا نه بندند.

مقالهٔ اول مشتمل بر سه فصل است فصل اول در بیان عقاید حکمای هنود در ادوار عالم و خلقت بنی آدم و سلاطینی که قبل از هبوط آدم در عرصهٔ عالم زندگانی کرده‌اند فصل دویم ذکر فرمانروایانی که بعد از طوفان باستقلال تا زمان هجرت سلطنت کردند فصل سیم ظهور اسلام در هند و زوال دولت رایان در هند

مقالهٔ دویم در بیان حسب و نسب سلاطین گورکانیه از ابتداء سلطنت امیر تیمور گورکان تا انقضاء امارت بهادرشاه در هند مشتمل بر هجده فصل است

مقالهٔ سوم در بیان حالات و ضبط مقالات پادشاهان صوبهٔ اوده از ابتداء دولت منصوریه سعادت علی خان تا انقراض دولت واجدیه واجد علیشاه مشتمل بر دوازده فصل است

مقالهٔ چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحترام که اکنون بر وسادهٔ ریاست هند متمکن و در تحت حکومت دولت قوی‌شوکت انگلیسیه مشتمل بر پنجاه و چهار فصل

فصل اول از مقالهٔ اول در بیان عقاید حکماء هنود در ادوار عالم و خلقت بنی آدم

ذکر عقاید هنود

بر تماشاییان این بازیچهٔ عبرت و ناظران این تماشاگاه اعتبار مخفی نماند که مملکت هندوستان بزرگترین و قدیم‌ترین ممالک جهانست از جهت شمال بملک اراضی تبت و چین منتهی میشود و از شرق بمحیط شرقی می‌پیوندد و از جانب جنوب بمحیط جنوبی اتصال یابد و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از اماکن شمالی آن خوش آب و هواست هفتاد قسم غله یافت میشود و آنقدر عقاقیر نافعه و اشجار و ریاحین و نباتات مفیده و معدنیات و جواهر ثمینه که درین کشور یافت میشود در هیچیک از بقاع ربع مسکون نیست بحار آن در و جبالش یاقوت و اشجارش عود و الحق کشوریست که بر اکثر کشورهای عالم

شرف دارد و همیشه این کشور مسکن حکماء عالیمقدار و دانشمندان والا تبار و پادشاهان ذوی الاقتدار بوده بلکه بعضی
دانشوران را گمان اینست که مبداء اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده است و ساکنان این کشور بسبب غلبه حرارت
هوا ضعیف القلب میباشند هر کس ضعیف القلب باشد لامحاله مکر و حیله و نفاق و ترس بر مزاجش مستولی میگردد و لهذا اکثر
مردم اینکشور بدین صفات متصف می باشند و تاثیر آب و هوای این مملکت آنست که خلق با کسی بغرض آشنا و در
آشنائی باصدق و صفا نیستند بمیمان مشتی زر و سیم ببلای غرور مبتلا شده در خانه عالی و عرصهٔ خالی بناء ولاف و
تفرعن گزاف گذارند و مرض نخوت و رشخند عرض عام است ابتدای عرض اینکشور هشت درجه و انتهایش در بعضی
جاها بسی و هشت درجه میرسد و مبداء طولش از جزایر خالدات نود و هفت درجه و انتهایش یکصد و سی و پنج درجه است
عقیدهٔ حکمای هنود در ظهور بنی آدم و قدمت عالم و جلوس سلاطین بطریقی که در کتاب مهابارت رقم زده اینست که
مبسوط‌تر و معتبرتر از آن درین دور در میان اینطایفه نیست که در زمان اکبرشاه شیخ ابوالفضل از عبارت سنسکرت بفارسی نقل کرده
نگارندهٔ این اوراق در اینجا ثبت نموده بر آنست که مدار روزگار باعتبار گردش افلاک و کواکب چهار جزء چهار دوره قسمت کرده
و امتداد دورهٔ اول را هفده لک و بیست و هشت هزار سال مقرر کرده اند و عمر طبیعی انسان درین دور یکصد هزار سالست
دورهٔ دویم که ربع از مجموع است مدت آنرا دوازده لک و نود و شش هزار سال دانند عمر طبیعی مردم درین دوره ده هزار سال باشد
دورهٔ سیم که نصف از مجموع است مدار این دور هشت لک و چهار هزار سال باشد و عمر طبیعی مردمان هزار سال
باشد چنانکه آدم و نوح و انکسان که در آن زمان هزار سال عمر کرده اند از بقایای دورهٔ سیوم بوده اند
دورهٔ چهارم که ربع از مجموع است مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال باشد و عمر طبیعی درین عهد صد سال باشد و اعتقاد
این طایفه آنست که اکنون که سنه ۱۳۱۱ سال از هجرت رسول گذشته چهار هزار و نهصد و نود و هفت سال متعارف
از دورهٔ چهارم میگذرد و بهمین طریق در گردش شوند و همیشه احوال جهان بر این منوال بوده از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست
چنانچه شخصی از امیرالمؤمنان و مولای متقیان پرسید که پیش آدم چند هزار سال که بود آنحضرت فرمود آدم چون به
این معنی سه مرتبه تکرار یافت آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر سی هزار بار پرسیدی که پیش آدم که بود گفتم
آدم ازین حدیث نیز قدیم بودن عالم را میتوان استنباط کرد و اقوال هند و ازین معنی میتوان شمرد و از گفته برهمنها لطیف
مستفاد میگردد که عالم منتهی میشود و روز حشر و نشر حقیقت قیامت عبارتست از انتهای هر دوراست و اعتقاد هم
آنست که در هر دور پیغمبری کتابی نوشته و با وجود اینهمه امتداد زمان آن نسخها در میانست و دیگر عقیدهٔ اینطایفه
آنست حق جل و علا چهار عنصر آفرید اول آب دوم خاک سیم باد چهارم آتش و از میان آب گل نیلوفر را پدید آورد
و از میان آن گل شخص دانش نژادی مسمی به برهما یعنی راه نما از کتم عدم بجلوهٔ ظهور در آورد و او را وسیلهٔ ابداع آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و آن برهما انسان را باذن خالق یکتا از کمین خفا بمنصهٔ ظهور آورده چهار فرقه ساخت

اول برهمن و آنها را بجهت مجاهدات و ریاضیات و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی عالم معنوی را بآنها مفوض
گردانید دویم فرقه چهتری آنها را بر مسند ریاست و حکومت صوری نصب نموده وسیلهٔ انتظام عالم گردانید سیوم فرقهٔ
بیس آنها را جهة زراعت و سائر حرفت تعیین نمود چهارم فرقهٔ سودر آنها را برای خدمات آنها معین ساخت و بمقتضای تائیدات
یزدانی و الهامات ربانی برهمای مذکور کتابی در عقاید که متضمن صلاح معاد و معاش باشد اختراع کرد که هندوان آنرا
بید می نامند یعنی کتاب آلهی که مدار عقاید هنود برین کتابست و باتفاق دانشوران برهمن که معتقدند تا اینزمان که سنه ۱۳۱۱
هجری میباشد چندین برهما در عالم بظهور آمده اند که این برهمای موجوده هزار و یکمیست بالجمله در هر یک از این ادوار مذکوره
رایان بزرگ در ممالک هند پادشاهی کرده اند از انجمله در دورهٔ اول کسی که سلطنت کرد حسین بود که بنای شهر کشمیر را
نهاد چون زمان سلطنتش بپایان آمد ادیب و یو پسرش باعقاب در گذشتن و نوبت سلطنت به پسرش صندور رسید در
زمان طفولیت مردی که او را شن راهب میگفتند برهمای او گشت چون بحد تکلیف رسید از آسمان ندا آمد که او را نزد آتش
برده قربان کنید ملائکه او را شفاعت کردند ندا رسید که شاهزاده را بگذارید و بدل او دیگری را قربان کنید کارگذاران دولت
برهمن زاده را از پدر خریده نزد آتش آوردند برهمنی هروش نام در حق برهمن زاده دعا کرده دعایش اجابت رسید
ندا آمد که از سوختن برهمن زاده در گذشتم برهمن زاده پس از نجات از پدر خویش روگردان شده نزد هروش شتافت
آنگاه شاهزاده هروش صند و آنچه داشت از حطام دنیوی بفقرا بخشش کرده فرشتگان او را بآسمان بردند پادشاهان
هند از اولاد او بیند و در آخر دورهٔ اول پادشاهی از نسل او بوجود آمد که او را ککاف می نامیدند و لتی مطاع و ملکی مطیع
است و اولادش بطناً بعد بطن سلطنت کردند تا نوبت بیکسر رسید دورهٔ اول تمام شد در دورهٔ دویم دوروحی از فرزندان
سلسله ولیپ نام بسلطنت برنشست چون او را فرزندی نبود مملکت را بوزرا سپرده با خاتون خود بخدمت بیری که در
کشمیر بود شتافت او را ماده گاوی بود که سخن گفتی چندی بخدمت آنگاو قیام تا آنکه بدعای گاو خاتونش حامله شده
فرزندی آورد و او را رگی نام نهاد و ولایت عهد بدو سپرد چون راگی بعد از پدر سلطان شد از وی دختری بوجود آمد نام
او را سندروت نهاد و ولایت عهد بدو سپرد و بعد از آن او را به اولک پسر هشتم برهما عقد بست بعد از راگی فرزندانش
سلطنت کردند تا نوبت بدوشنتر رسید و این دوره نیز منقضی شد چون دورهٔ سیم آمد در اول دور پادشاهی بود
کارت نام داشت در عهد دولت او در کوه کشمیر پیری بود که او را رکن منا میدند و او را پسری بود پرسرام نام و گاوی داشت
مسمی به قامدین که حاجتهای مردم بدان گاو روا شدی کارت با دوازده هزار شاهزاده بدان کوه رفت که حاجت
از قامدین حاصل کند پرسرام مانع شد کارت بمنازعت برخواست جنگ در میان پیوست در آنمقام کارت با جمیع
شاهزادگان مقتول گشتند و در نصف آخر دور سیم در شهر هستنا پور پادشاهی پیدا شد که او را راجه بهرت مینامیدند هفت
فرزند او بطناً بعد بطن سلطنت کردند فرزند هشتم او که بدرجه سلطنت ارتقا یافت راجه کوروان نام داشت که شهر

کورکهست بهانیسر با همه را در اشتهار دوار و بعد از شش واسطه فرزندی از و متولد شد که موسوم به چترپرج بود و پادشاهی
قوی گردید از دو پسر بوجود آمد یکی دهتراشتر دیگری پند نام داشت پسر بزرگ او دهتراشتر چون از حلیه بصر معرا بود
پادشاهی برادر کهتر او پند مقرر گردید و از پند پنج پسر بوجود آمد اول جدهشتر دوم بهیم سیوم ارجن چهارم نکل پنجم سهدیو
و این پنج پسر را پندوان میگفتند تا دهتراشتر را در بند صد و یک پسر داشت مهتر و بهتر این پسران دریودهن بود و اینجماعه را
کوروان میخوانند چون پند از جهان انتقال نمود در ظاهر پادشاهی برادرش دهتراشتر مقرر آمد لاکن در معنی سلطنت
نصیب فرزندان او بود بخصوص دریودهن که مهین فرزند او بود و چون در سلطنت تمکین یافت پندوان را که دشمن سلطنت میدانست
قلع و قمع شان را واجب شمرد چون دهتراشتر از عقیدت فرزند و مخاصمت او با برادرزادگان آگاه شد حکم داد تا پندوان
دورتر از شهر موضعی را عمارت کرده اقامت نمایند تا که بعد مسافت سبب انطفاء نایرهٔ عداوت گردد و دریودهن نهانی بنایان را
گفت که بنیان آن بنا را از لاک و قیر بسیار کنند که باندک شعلهٔ آتش گیرد و بعد از آن بهیل نام زنی به آنجا فرستاد که بهنگام
آتش در آن بنیان زده باشد پندوان برین معنی وقوف یافته پیش دستی کرده نیم شبی آتش در آن بنیان زده با برادر خویش راه
دشت در پیش گرفته بشهر کنپیلا نزول کردند پس از چندی بلطایف الحیل دختر راجه کنپیلا را هر پنج برادر بشراکت در حبالهٔ نکاح
آوردند که هر یک را هفتاد روز نوبت باشد دریودهن چون دانست که سوختن پندوان صورت نبسته از عاقبت
کار براندیشید کس فرستاد و بتوجهات دوستانه و تفقدات خویشانه ایشان را بشهر هستناپور آورد و پس از معذرت مملکت را
بدو قسم نمود بدینگونه که شهر اندرپت که در کنار دهلی کهنه واقعست با نصف ولایت در تصرف پندوان باشد و هستناپور
با نصف دیگر از ملک خاص کوروان باشد بعد از چندگاه هنگامه دید مملکت آثار رشد و اقبال از چهرهٔ پندوان مشاهده کرده
همگی ملازمت خدمت پندوان را اختیار کردند زیرا که آثار شوکت و ابهت از ایشان هویدا بود و دهتراشتر که
مهین اولاد پند بود آغاز جشن جگ راجسوی نهاد و چنان بود که آتشی بزرگ برافروزند و اقسام بوی
خوش در آن ساز داده وسیلهٔ تقرب یزدان دانند و شرط است که در جشن جگ راجسوی اکابر اقالیم سبعه
جمع آمده خدمت کنند و دهتراشتر هر چهار برادر را بتسخیر ممالک بتصمیم عزم داده در اندک زمانی اقالیم را مسخر کردند
و سلاطین روی زمین را در پای تخت اندرپت حاضر کردند و مهمات جشن مذکور پرداختند و بخاطر خواه جشن مذکور صورت
اختتام پذیرفت چون رفته رفته کار پندوان بالا گرفت دریودهن عظمت پندوان را مشاهده کرده باتش رشک
دچار شد و در صدد تضییع ایشان برآمده چون بهیچوجه دفع ایشان میسر نگردید تزویری نموده پندوان را باسم ضیافت
به هستناپور طلبید ایشان نیز اجابت کرده بخانه دریودهن درآمدند و پس از ادای مهمات میزبانی مجلس قماری
ترتیب داده حیلتی در آلات قمار ترتیب داده بود که پندوان را جز باختن چاره نبود آنگاه به باختن قمار ملک و مال پندوان را
ببرد و در دست اخیر عهد کرد که اگر این مرتبه پندوان ببرد آنچه از ایشان گرفته مسترد نماید و اگر دریودهن برد

پندوان جلاء وطن نموده دوازده سال در ملک غربت بظاهر مسافرت چنانچه همه کس او را بدانند و بشناسند و یک
سال دیگر بنوعی در ممالک بیگانه مخفی باشند که هیچ کس بر احوال ایشان مطلع نشود و اگر در آن سال کسی از حال ایشان واقف شود
باز از سر نو دوازده سال دیگر بظاهر مسافرت کنند و یکسال دیگر مخفی باشند از نحوست طالع پندوان در دست اخیر قمار را
باختند بحسب قرارداد هر پنج برادر ملک و مال را گذاشته از ممالک محروسهٔ او بیرون شده بمملکت دکن رفتند
و دوازده سال در آن اطراف بظاهر سیاحت میکردند پس از آن یکسال نیز تغییر لباس داده بنوعی که کسی ایشان را نشناخت
بولایت بیتن از پرگنات دکن که درینوقت بنظام حیدرآباد تعلق دارد رفتند و بنوعی بسر بردند که هر چند دریودهن تجسس
کرد از ایشان آگاهی نیافت پس از انقضاء مدت عهد پندوان کس نزد دریودهن بطلب ملک موروث فرستادند
دریودهن با ایلچی پندوان از در خلاف پیمان آمد چون غرض اصلی استیصال و دفع ایشان بود پیغام داد که از ملک
من بیرون بروید یا منتظر قتل باشید پندوان تا به تغییر خود کشن بردند کشن نزد دریودهن سفارش کرد که پندوان را
در سلک نفران خود جمع حصه از بلاد برای آنها مقرر کند دریودهن التماس کشن قبول نکرد ناچار کار بکارزار
انجامید طرفین لشکرها ساز داده در میدان کورکهست که جنب تهانیسر واقعست هجده شبانه روز بمقاتله مشغول
شدند و یازده کشون لشکر جانب کوروان و هفت کشون جانب پندوان و کشون باصطلاح ایشان عبارتست از بیست و
یکهزار و ششصد و هفتاد تن مرد فیل سوار و مطابق این عدد مرد عراده سوار و شصت و پنجهزار و ششصد مرد اسپ
سوار و یک لک و نه هزار و ششصد و پنجاه پیاده و انجمله یک کشون است خلاصه از آنجائی که عاقبت کار ارباب تدبیر
رسوائیست دریودهن مقهور گشته در میدان جنگ شربت هلاکت نوشید و چهار تن از لشکر دریودهن باقی مانده بود
و از طرف پندوان هشت تن باقی مانده بود که پنج از آنها برادران پند بود و یکی ستیک که از قوم یادوان که مردی
معروف و دیگر ججش که برادر غیر مادری دریودهن بود و خدمت پندوان و یکی دیگر کشن که از کمال شهرت مستغنی از بیانست
که برخی از احوالش اینکه تولدش در شهر متهره است بعضی از هندوان خدایش خوانند و برخی پیغمبرش دانند و گروهی
سردفتر بزرگان عالم و سرور محیلان بنی آدم میدانند چون منجمان آثار او را براجه کنس که رئیس یادوان بود باز نمودند
حکم بکشتن کشن کرد وی در منزل مردی نند نام که کاوچران بود یازده سال متواری گشت و راجه کنس را
بشعبده و نیرنجات بهلاکت رسانید آنگاه اوگرسین پدرش را بسلطنت خواند و از خانه نند بیرون شده سی و دو سال
دعوی الوهیت کرد و کارش بالا گرفت آخرالامر راجه جراسنگ از ولایت بهار و راجه کالیون از ملیچهان با سپاه
بیکران بقصد وی برخاستند کشن تاب مقاومت نیاورده در احمدآباد گجرات هفتاد و هشت سال بوده در خلاص می
کوشید تا که بعد از صد و پنجاه سال عمر براه عدم رفت زوال او بواسطهٔ نفرین گندهاری بود تبیین این مقال آنکه
گندهاری مادر دریودهن چون هنگام زادنش رسید با خود گفت که هرم دهتراشتر نابیناست و از دیدن فرزندی بهره نیست

که من نیز چشم بر فرزند نکشایم و در دنیا نظاره نکنم پس چون دریودهن بوجود آمد چشم بر هم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت
تا فرزند بزرگ شد و روز مصاف وی با پنډوان بمیان آمد گفت ای فرزند فردا روز جنگ است من میخواهم ترا تماشا
کنم اگرچه پنډوان خصم اند اما صحیحی از ایشان بهتر درین عهد نیست نزد ایشان برو و بپرس که گویند با آبی و خود را بمن بنمای
دریودهن به تنهائی درمیان سپاه خصم درآمده نزد پنډوان آمده ایشان نیز مراسم مهمان نوازی مرعی داشته چون حال
بدانستند باوی گفتند که خود را برهنه بمادر بنمای چه طفلان برهنه بوجود آیند و این اول نظر با درست با تو همان حال دارد
که هم اکنون متولد شده دریودهن مراجعت کرده در بین راه با کشن دوچار شد کشن باوی گفت چگونه در خانهٔ دشمن
تنها در شدی صورت حال باز راند کشن با خود اندیشید که اگر دریودهن برهنه خود را بمادر نماید روئین تن شود و فردا که
روز جنگ است احدی را باقی نگذارد آغاز حیلت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید برهنه خود را بمادر نمودن از
ادب دور است حمایلی درآویز که عورتین از چشم وی پوشیده باشد دریودهن آن معنی را قبول کرده و چنان نزد مادر
درآمد چون گندهاری چشم گشود وی را بدید از حمایل و نیرنگ کشن آگاه شد آه برآورد و گفت فردا از همین مواضع
حمایل زخمدار شده در خواهی گذشت و چنان بود که گفت پس کشن را نفرین کرده تا بدان مشقت افتاده بهلاکت
رسید القصه پس از کشته شدن دریودهن دهتراشتر پادشاه کل ممالک هندوستان شد و سی و شش
سال منفرداً حکمرانی کرد آنگاه برفاقت بر چهار برادر در طریق عزلت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت الله اعلم

شبیه دهتراشتر پادشاه کل هندوستان



گویند بعد از چندی از ارجن بدو واسطه فرزندی بوجود آمده بر تخت سلطنت برآمد و ابواب عدل و رافت بر روی
روزگار گشود روزی بخاطرش رسید که سبب نزاع اسلاف من چه بود و احوال بزم و رزم ایشان چه باشد پس از
دانای آن عصر که حکیم بهشم باین نام داشت جویا شد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که استاد من
بیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم ابتدا تا انتها باز خواست صورت
حال را در کتابی نگاشته نام آنرا مهابارت گذاشت یعنی بزرگ جنگ و این بیاس حکیم را هندوان از نفوس
قدسیه دانند و مولدش ولایت میانه دوابست و کتابش مشتمل بر قوانین و آداب بسیار بود و بالجمله چون
سه هزار و پانصد سال از دور چهارم گذشت از نسل پنډوان شدهودن بوجود آمد و از تخمه شدهودن شاکمونی
متولد گشت که آنرا پیغمبر دانند و بر آنند که شش تن پیغمبر صاحب شریعت بوده اول مهادیو که آنرا مهیش نیز
گویند دوم بشن سیم برهما چهارم ارهب پنجم ناسک ششم شاکمونی اما شاکمونی مجرد است و هرگز مشیر داور
پدر و مادر نبوده اما زن و فرزند مهیا شد و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است و پنج سر دارد و
ماری حمایل کرده و جامه از چرم فیل حمایل کرده و متابعان هر یکرا در حق پیغمبر خود اعتقاد دیگر است
که ذکر آن موجب اطناب است و اعتقاد هندوان آنست که طوفان نوح بملک ایشان نرسیده ولی عقاید
آنها را باور نتوان کرد و ذکر اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیروان ایشان معلوم باد که ایشان
هشت فرقه اند اول میمانس که ایشانرا سمارتکان گویند دوم ویدانتیان سیم سانکهیان چهارم سانکتیان پنجم
پتنیوان ششم جارواکیان هفتم ترکساستر هشتم بوده و هر یک از این گروه بر دینی جداگانه اند اما نخستین سمارتکان
گویند عالم قایم بوجود موجود حقیقی و محکوم بحکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات وارد شود نتیجهٔ اعمال و اقوال
ایشانست و هیچ عمل بی کیفر نباشد و گویند برهما ملکی است خالق اشیا و بشن فرشته ایست نگهبان و حافظ
چیزها و مهیش که او را مهادیو نیز گویند فرشته ایست که هستیها را ویران کند و ایشان بواسطهٔ اعمال ستوده
این رتبت یافته اند و برهما بنیروی عبادت و طاعت خود عالم را پدیدار کرد و چنانکه بید که بعقیدهٔ هندوان کتاب
آسمانیست بدین سخن گواهی دهد و گویند هر مرتبه از مراتب ملکی مرهون یکی از اعمال صالحه است و چون نفس ناطقه
انسانی با جواهر ملکوتی هم گوهر است تواند شد که بملکات پسندیده ادراک یکی از آن مناصب رفیعه کند مثلاً یکی
از ارواح که شایستهٔ مقام برهمائی شود ممکن نیست که چون نوبت برهما بنهایت شد حکومت خود باوی گذارد و گویند
جهانرا بدایت و نهایت نیست و خداوند از عبادات بندگان مستغنی است پس نتیجهٔ اعمال عاید بندگان شود
و گویند نخستین خداوند پرکرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد پر چهارده گونه خلقت نخست کرهٔ ارض است
و فوق زمین آبست و بالای آن آتش و بر زبر آن آتش هوا و برتر از هوا آسمانست و فراز آن آهنکار باشد یعنی انانیت

وخودی وبالاتر از آن جهت است یعنی مادة وآن ده برابر فرو دین خویش است وآنرا پرکرت که طبیعت باشد
احاطه کرده ومرد عارف این جمله را بر در اند وبالا رود وبر زمین دانا شود پس با آب طعم دریابد وبا آتش ادراک صور
کند وبا باد بسودنی را از سرد وخشک باز داند وبا آسمان ادراک صورت فرماید پس هوا مدرک صوت ولمس
است ودر اجسام بگونهٔ روح باشد وقوت حواس از وست وطبیعت آتش مدرک صوت ولمس وصورتست
وطبع آب ادراک صورت ولمس وصورت وذوق کند وطبیعت زمین ادراک صوت ولمس وصورت وطعم و
شنیدنی نماید از جمله چهارده مرتبهٔ مخلوق هفت مرتبه با عالی بدن حق یعنی از کمر ببالای او آمد وهفت دیگر از کمر
بفرود بدن حقیقت بدینگونه اول بهولوک که زمین وزمینیان باشد وآن کمرگاه حقیقت دوم بهنورلوک ناف
بود سیم سورلوک دل باشد چهارم مهرلوک سینه بود پنجم جن وآن گلو باشد ششم تپولوک که پیشانی را خوانند هفتم
ست لوک که آن تارک سر است وآن هفت که از کمرگاه بزیر بود اول اترلوک که آن کردگاه ومقعد است
دوم بتل لوک وآن رانست سیم سوتل لوک وآن زانو باشد چهارم تلاتل لوک وآن ساق پاست پنجم مهاتل
لوک وآن کعب است ششم رساتل لوک وآن روی پاست هفتم پاتال لوک وآن کف پای حق است
این بر سبیل تفصیل است وبطریق اجمال گویند بهولوک کف پای حق است وبهنورلوک ناف وسورلوک تارک سر و
گویند حق نخست زمان آفرید واز زمان طبیعت پدید آورد واز طبیعت ماده موجود شد واز ماده سه آهنکار وجود
یافت که عبارت از ساتک وراجس وتامس است وآن قوه عقلی وشهوت وغضب باشد پس از آن از راجس
که قوه شهوتست حواس باطنی پدید آید واز ساتک ارباب طبایع وخوائس موجود شد واز تامس قوای ظاهری
نمایان گشت واز این پنج آسمان وهوا وآتش وآب وخاک ظاهر شد وهم از آن سه طبیعت بشن وبرهما ومهیش
که سه فرشته معظم اند آشکار گشتند واز قوهٔ خالقیت برهما هشت برهمای دیگر موجود شد ومراتب روحانی وجسمانی
وعلوی وسفلی وجمادی ونباتی وحیوانی وانسانی شدند وبعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان وعمل و
طبیعت است وبعضی گویند اینان آلات حق اند وبعضی از ایشان حق را نوری دانند روشن وجسمانی ولا اب
اجساد وبعضی نوری دانند مبرا از جسمانیت وحلول ومکان وپدید آرندهٔ موجودات وبعضی گویند حق خود را
در مرایای عدمانی اجرام علوی وسفلی مشاهده می کند ودر کتاب بهاگوت مسطور است که حضرت حق بی
ضد وند است ووصول بحضرت او بقلع وقمع غضب وشهوت وعزل حواس متیسر شود وبعضی گویند
وجود حق در مقام صرفیت بربخن نام دارد یعنی بیرنگ باشد وآن ذات از جهات شخصی برهما آفرید وبرهما نام نهاد واو را
وسیلهٔ آفرینش ساخت وباقی موجودات را برهما موجود ساخت وهمچنان آن ذات در نفس بشن جلوه کرد تا او
تا رکه عبارت از تعینات وظهورات است موجود شد وآنچه برهما آفریدش محافظت کرد ومهادیو را بتخریب آن

تا چون برهما خواهد آفریدهٔ خود را بباطن بر دبر اندازد ونابود سازد وعالم بدین سه نظام وتبدیل واو تارکه عبارت از تعینات
است تجلی چند بر هر گویند که صلاحیت نگارش ندارد وگویند ممکن را بدار الملک وجوب راه نباشد وآفرید کار از
آن برتر است که آفریده بدوره کند پس بندگان بشرایط بندگی مکلف اند وبر خداوند واجب نیست که از حضرت
اطلاق تنزل فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور فرماید واین گروه از برهما خالقیت قصد کنند واز بشن نفس
کل خواهند واوتار را پرتو ذات بشن دانند ومهادیو اشارت است بطبیعت عنصری وگروهی از این طایفه بر طبقه پرستش
فرشته کنند وآن فرشته را خدا دانند وجز آنرا مخلوق شمارند پس بعضی نارایین را خدا دانند وگروهی مهادیو را وجمعی دیوتها
ودایوتا را وبزعم ایشان چهار بید چهار کتاب آسمانیست وانیکه هر فرشته را از خدا جدا اندانند اشارت بدانست که حق
در مظاهر متعدده ظهور مختلفه دارد واز ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس اوست وگویند اگست شخصی مرتاض
بود که اکنون ستارهٔ سهیل است واو تمام آبها بکف جمع کرده بخورد وچون او از قطب جنوبی بگردد وطالع شود
هر آب که از آسمان بارید خشک شود چنانکه گفته اند اذا طلع السهیل قطع السیل وگویند مهادیو فرشته ایست ژولیده
موی باسه چشم که آفتاب وماه وآتش است وپنج سر دارد ومار حمایل کرده وجامه از چرم فیل پوشیده وعدد
فرشتگان سی وسه کوتست که هر کوت صد لک است وهر لک صد هزار وفرشتگان زنان روحانیه باشند و
فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید وگویند ارواح انسانی فروغ ذات حقیقت وچون خدا را بشناسند بمبدا
باز گردند پس آنانکه خود وخدا را شناخته اند وعمل صالح دارند به بهشت برند وچون مزد عمل منتهی شود باز بعالم سفلی
فرستند وگویند اعمال بهشتیان نیز ثواب وعقاب باشد وگویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر
بمراد خویش خواهند رسید وگویند بدکاران در اینجهان بصورت شیر وگرگ وحشرات الارض ومعادن و
نبات مکافات یابند وچون بغایت گناهکار باشند بدوزخ برند ودر خوردن گیاه رنجوری کشیده باز بدینجهان
آیند وبعقیدهٔ ایشان بهشت را پادشاهی است که او را اندر گویند وهر که صد جگت اسمید کند با اعمال معین
اندر تواند شد واسمید یعنی قربانی کردنست اما محققین ایشان از اسمید نفی خاطر خواهند ونزد ایشان ملائکه بشهوت
وغضب وگرسنگی وتشنگی مبتلا باشند وحصول غذای ایشان از اجزاء واوخنه خیرات ومبرات مردم است وخورش
ایشان آب زندگی وگویند ستارگان پرهیزکاران بوده اند که از جهان عنصری بسموات بر آمده اند وایشان وپدران
ایشان را در کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قمر را پسر اتری عابد دانند وقس علی هذا وگویند عناصر پنج است و
پنجم را آکاس خوانند وعوام ایشان آکاس را آسمان دانند وخواص از آکاس خلا خواهند وبعضی از عقلای
ایشان آکاس را مکان دانند گویند آسمان موجود نیست ومدار کواکب بر باد است وگویند بر فراز زمین
کوهی است از زر سرخ که مکان ملایک در آنست وکواکب گرد آن دور میکنند وگویند راس وذنب دو عفریت اند

که آب زندگی خورده‌اند و بشن بگفته آفتاب و ماه ایشان را بجرئه که آنرا چکر خوانند زد و بضرب چکر گلوی هر دو شگافته شد و بدین کینه راس ماه را میخورد و ذنب آفتاب را و گلوی هر دو شکافته است پس چون مهتاب فرو برند از شگاف گلو بیرون آیند و گویند برهما در شهریست که آنرا ست لوک گویند و بشن در جائی که بیکنهته خوانند و مکان مهادیو در کوهی سیمین است که کیلاس نام دارد و گویند ستارگان ثوابت موجود نیست و اینانکه می‌بینی گوهرهای زرینند که شبانگاه برای اهل بهشت گذارند و گویند ترا اعظم برترین فرشتگانست و از آن بزرگتر موجودی نیست و بشن و برهما و مهادیو را فروغ و مظهر او خوانند و گویند اگهنرلنت که بدین اسامی ثلثه موسوم است و گویند زمین پوست راکهسی بود و راکهس عبارت از عفریت است او را بکشتند و پوستش را بگستردند و جبال استخوان اوست و میاه خون او و درختان و نبات موی او و بید و گویند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکم اویند و نزد حکمای هندزبان جوهریست قایم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست و ایشان بت پرستانند اما نه آنست که بت را خدا دانند بلکه پیکرها دیان و پیشوایان دین خود را شبیه ساخته قبله گذارند و این طبقات ششرعه هند دانند و گویند زاد دو باشد نخست آنکه از مادر زاید دوم روزیکه زنّار بندد و رسم دین گیرد و زنّار رشته‌ایست از گیاه مخصوص که سال پنجم برکمر اطفال بندند و در شانزده سالگی پسر را زن دهند و این روش برهمن است و در کیش چهتری در سال یازدهم زنّار بندند و بقال در دوازدهم بندند و پس از زنّار بستن طفل را بدبستان فرستند و برهمن باید هنگام بول کردن و بغایط شدن زنّار را بگوش خود استوار کند و رو بشمال بود و شب رو بجنوب رود و طهارت نیکو کند و در جای طاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بزیر زانو باشد و رو بجانب شمال یا مشرق کند و ادعیه خواند و در این هنگام آنمقدار آب پاک بی حباب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چهتری تا گلو تر کند و بقال دهان تر کند و اطفال و عورات لب تر کنند و بعد از آن در آب فرو شوند آنگاه ادعیه خوانان چند کرت بر سر خود آب بپاشند و بینی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است بخوانند و هر روز بامداد و حین زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و استاد سجده کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده باواز بلند بگویند که من که فلانم شما را برای تعظیم نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجدهٔ والده نیز از واجباتست آنگاه بخدمت استاد شتابند اگر استاد و شاگرد هر دو درویش باشند شاگرد باید بدریوزه وجه معاش خود و استاد را فراهم کند و در سفره باید از یکجا سیر نخورد بلکه از هر گوشه بکره چیزی بگیرد و طعام باز مانده نخورد مگر آنکه از استاد خود باشد و دروغ نگوید و زشت و تلخ نفرماید و بازنان هم بستر نشود تا هنگام زن گرفتن و عسل نخورد و سرمه بچشم نکشد و عطر با بدن طلا نکند و هنگام فرو شدن و برآمدن نظر بر آفتاب نیفکند و برهمن باید تلاوت هر چهار بید کند

وچون

وچون مجموع آن ممکن نیست بر بعضی اکتفا کرده‌اند بید اول را رگ بید گویند و آن در شناسائی حق و صفات او و راه سلوک و حیات و موت است دوم یجر بید است و آن قواعد مذهب و ملت و هوم و جپ است سیم سام بید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت انتخاب هر چهار بید بدان آهنگها و نغمات بسته است چهارم اتهربید و در آن روش کمانداری و ادعیه‌ایست که هنگام برابر شدن با دشمن و تیر انداختن با اعدا باید خواند گویند اگر کسی بآن طریق ادعیه یک تیر اندازد و آن یک تیر صدهزار تیر شود که بعضی مشتمل بر آتش و برخی بر باد و طوفان و غبار و باران و سنگ و خشت است و بعضی بصور ددان و درندگان شود که پردلان از آن بهراسند و بسیار امور غریبه و آثار عجیبه آشکار گردد و این علم را اتهربید با خوانند که این سحرها و افسونها در آن مذکور است و در نزد ایشان زن تواند از شوهر بگسلد و زن دیگری شود یا شوهرش بمیرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر اذن بدهد و زنش با دیگری صحبت کند و فرزند آرد و میتوانند چند تن که همدینند یک زن بگیرند و اگر بعد از مردن شوهر زن ستی شود گناهان او و شوهر او آمرزیده گردد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را بکشاند به بهشت و

ستی شدن زنان

هر زن که ستی شود دیگر مؤنث بدنیا نیاید و چون ببدن دیگر بدنیا آید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر به بیوگی بسر برد هرگز از زنی نرهد و چون زن خواهد ستی شود اگر زن برهمن باشد با شوهر در یک آتش ستی شود و دیگران در آتش جداگانه در آیند و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش انداخت و چون نخواهد ستی شود نتوان منع کرد اما محققین ایشان گفته‌اند که مراد از ستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهشها را با شوهر بسوزاند و پیش از مردن بمیرد چه در زبان رمز زن شهوتست یعنی آنست که شهوت را براندازد نه اینکه خود را با مرده در آتش بسوزد و این عمل ناستوده است و باید هر جا بتکده و ماده گاو و مرد راهب بینند طواف کنند و سبعه سیاره را نیز پرستش کنند و نزد ایشان گریختن از جنگ گناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را روا دارند جز گاو را که کشندهٔ آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف نزدن و لب فرو بستن و خود را دونیم کردن و خویشتن را از کوه در افکندن و آنکه زن خود را با مرده بسوزاند از این جمله مشهورتر است

صفت بیدانتیان

طبقهٔ دوم بیدانتیانند و ایشان صوفیهٔ این طبقه‌اند گویند وجود حق بر همه اشیا محیط است و از زوال و فنا محفوظ باشد و ظهورات را مایا خوانند یعنی مکر الله زیرا که گویند جهان شعبدهٔ اوست و آن ذات مقدس هر دم بصورتی برآید و آنرا گذاشته بلباس دیگر ظهور کند و او بلباس برهما و بشن و مهیش درآید و این یک حقیقت را اقنوم ثلثه نمود و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بدریا و شرار بآتش و گویند نفس را سه حالتست اول بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیرد و آسوده شود دوم خواب که از وصول مطلوب و عدم وصول مسرور و مغموم شود مرتبه سیم آنست که از شادی

وغم رسته باشد وگویند سالک چون وصول بمرتبهٔ اطلاق یافت نخست در شهر فرشتگان رود دویم مقرب فرشتگان
شود سیم بصورت فرشتگان درآید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود بعد ازاین عوالم
اربعه عین وجود حقیقی شود که دوئی در آنجا نماند حکمای این فرقه یکی بشست است که در نصیحت رامچند سخن گوید
وکتاب جوگ ازوست وآن مقالات را جوگ بشست نام کرده اند ودیگر کشن است که در نصیحت ارجن سخن
رانده وآن کلمات را گیتا نامیده اند وآنان که دراین صفت بکمال رسیده اند گیانیان خوانند وحکمای متاخرین
ایشان مانند سنک چارج وجز آن اینجهان را جمله خیال دانند واین ظهورات وعبادات و ثواب وعقاب
جمله را خیال خوانند مانند صورت خواب وگویند فرشتگان صفات حق اند همانا برهما آفریند بشن نگاه میدارد
مهیش برمی اندازد واین سه صفت حقیقت وانجمله در تو نیز باشد چون در دل تصور شهری کنی آن برهماست
چه آنرا در معنی آفریده وچندانکه آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه داراست وچون ترک آن کنی
پس مهیش باشی واز حکمای ایشان که اکمل جوگیان اند یکی بهرتری است وآن دیگر شیوریه است که مردم را از
مرگ خود خبر داده وحبس دم نیکو داشته گویند شیوریه با مردم کشمیر گفت من فردا ازینجهان بدر خواهم شد
روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند وحطب برزبرهم نهادند شیوریه خود برزبر حطب برآمده همی با مردم
سخن گفت ویکنا کاه دم دربسته ازجهان بگذشت پس مردم آن آتش درآن حطب زدند وجسد اورا بسوختند
طبقهٔ سیم سانکهیان اند ایشان گویند وجود منقسم شود بدو قسم یکی حقیقت وآنرا پرش گویند دوم غفلت وآنرا
پرکرت نامند وگویند پرش از عدم دانش با پرکرت درآمیخت واین عالم آبادان شد وپرش
پنج رنج است اول جسد وحواس دوم خودی ودمنی سیم شهوت چهارم خودپسندی پنجم غضب واین پنج رنج
پرش را زحمت دهند وچون دل ازاینها دور شود رنج زایل شود واین سلوک را اورطه گویند وآن چند قسم
است اول صدق با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم سیم چیز مردم خواستن چهارم با بدکار سخن نگفتن واین
را چترورته گویند چون سالک بدین صفت آراسته شد پنج رنج زایل شود وپرکرت وپرش جداگانه در دل
آن سالک تافته وشناخته آید وبدین علم حقیقت پرکرت که عناصر خمسه است ناپدید شود وپرش حقیقت خودرا
بازنماید ومرد جوگی شود وجوگ در لغت هندوان بمعنی پیوستن است وجوگیان اصلانرا گویند اینطایفه برهما
وبشن ومهیش را شاگردان گورکناته دانند وهمچنان متاخرین ایشان پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وآله را شاگرد
وپرورده گورکناته دانند ونزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد چه برآئین هنود ونصاری خوک خورند وبکیش
مسلمانان گاو خورند واز خوردن گوشت آدمیان مضایقه نکنند بعقیدهٔ اکمیان وباکبران خمر خورند واین
گروه دوازده فرقه اند وهریک در فروع وریاضیات بروشی روند وطبقه از ایشان باشند که بول

ذکر عقیدهٔ سانکهیان

صفت جوگیان

وبراز خود را باهم آمیخته وصاف کرده بیاشامند وگویند عامل این عمل برکارهای بزرگ توانا بود وایشان را
اتیلیا وهم اکهوری خوانند وبزعم ایشان از هر دین وآئین برگورک توان پیوست وباخدا توان رسید لکن آنکسان
که از راه یکی ازاین دوازده سلسلهٔ جوکیان شود زودتر بمقصد رسد باتجمله جوکیان گویند ایشر که بمعنی صاحب
وخداوند است وغرض ازآن واجب بالذات است یکتا وبی ضد وهمتا است وجزاو جیو اند وجیو بمعنی ممکن باشد وایشر
منزه است ازآلام واسقام وعیوب واینصفات لازم جیو افتاده واین جیو باآنکه درحقیقت جسم وجسمانی نیست
خود را بدنی انگاشته وجسم پنداشته ودر اجسام وابدان گردان بود وباقتضای زمان بدنی گذارد وجسمی دیگر پذیرد
وآن جیو وجان باید بدینصفات تا از قید جسمانی برهد اول بی آزاری است وجزو اعظم آن نکشتن جیوانست دویم
راستی دیگر دزدی نکردن دیگر از زن دوری جستن وبرخاک خفتن دیگر چیزی ازکس نخواستن واگر ناخواسته
آرند ناگرفتن دیگر تسبیح وقرائت دیگر خورسندی ورضا دیگر پاکیزگی وطهارت دیگر عبادت حق دیگر نشستن و
جلسه وآن نزد ایشان چند قسم است دیگر کشیدن نفس وهشتن دم بطریق مستمر دیگر از حواس خمسه دل باز
گرفتن دیگر حضور قلب دیگر دل برخدا بستن آنکه چنین کند از دور تواند دید واز دور تواند شنید وجمیع آلام
ونقایص ازو زایل شود وعلم دم ووهم چنانست که چون کس آهنگ نگاهداشتن دم کند باید از درآمیختن
با زنان وخورش شور وتلخ وترش پرهیز واجب داند وبداند که از نشستگاه تا تارک سر هفت پایه است
که آذربان عجم آنرا هفتخوان گویند چنانکه باد ودمی را در عروق بهم آمد وشد دانند که مادهٔ حیاتست وباد را
ده گونه شناسند وباد فوقانی وتحتانی را در کشاکش دانند وبهترین جلسه نزد ایشان باشد که پاشنهٔ پای
چپ را بر مقعد گذارند وپاشنهٔ راست را بر فراز ذکر وتن راست بدارند وچشم برهم نزنند ودرمیان
دو ابرو نگرند پس مقعد را حرکت دهند وباد پسین را بباد فرازین بسوی بالا کشند وهر پایه ببالا برند تا بسر رسانند
وهنگام کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ بینی کنند وبراست بنهند وهنگام کشیدن در چپ تصور
در ماه کنند یعنی بدانسوی قرص ماه را پدید دانند وبسوی راست آفتاب را واین عمل نزد هندوان سرآمد
اعمالست وگویند چون بکمال رسد بیم مرگ برخیزد وخلع بدن تواند کرد وبازمین پیوست وعامل این عمل
حق مطلق شود وجوکیان روزها توانند دم دربست وسناسیان نیز طبقه از هندوانند که حبس دم کنند وچون
جوکیان ریاضت کشند چهارم طبقهٔ شاکتیانند ایشان گویند که مهادیو که اعظم فرشتگانست زنی دارد
روحانیه که اورا مایا شکتی گویند وازان چیزی برنگ چیز دیگر نماید مثلاً خمر را آب وباد را آتش نماید وآن مایا
شکت خالق جهان وجاعل ارواح واجسام است وازنیروی او راجگت دنیا گویند یعنی یا در عالم
واورا فنا نباشد واین روحانیه درجمیع حیوانات در شش دایره که آنرا اشت چکر گویند باشد اول نشستگاه

صفت دم بستن

ذکر عقیدهٔ شاکتیان

دوم ناف سیم فوق ناف چهارم دل پنجم از سر سینه تا چنبر گردن ششم ابرو و فوق آن تا رگ سر است و محل جان
فریب بکلم که آن روحانیه باشد و او در آنجا با فروغ صد هزار آفتاب آرمیده و هزار گونه گل و عطر و جامهٔ نیکو با اوست
پس او را باید چنین تصور کرده عبادت نمود و ازین هندوان بسیارند که پرستش ذکر کنند و فرج را نیز پرستند چه سبب
توالد و تناسل این آلت را دانند و بهتر پرستش پرستیدن لنگ مهادیو است چه لنگ ذکر را گویند محراب مساجد مسلمانان
صورت بهگ است که عبارت از فرج باشد و منارها بجای ذکر بود و مسلمانان ازین معنی غافلند و در این طایفه
اکمی فرادانست و اکمی آن باشد که شراب خوردن ستوده دارند خاصه در کاسهٔ سر آدمی و کشتن حیوانات را اگر همه انسان
باشد جایز شمارند و شبانگاه آنجا که مردگان را سوزانند رفته گوشت سوختهٔ اموات را بخورند و با زنان خود در
نظر بیگانگان هم بستر شوند و اگر زن بیگانه باشد ثواب آن را بیشتر دانند و شاگردان برای استادان زنان
و دختران خود را برند تا از ایشان کام ستانند و نزد ایشان وطی با مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر همه جایز باشد بر خلاف
بعضی از هندوان که دختر از خویش و قبیله بزنی نیارند و بعقیدهٔ ایشان هیچ خیرات و مبرات چون جماع دادن
نباشد و گویند چون زن و مردی با هم آمیزند هر که ایشان را رنجه سازد سزاوار نفرین خداست چه در این کار
اندوه تن هر دو و لذت میبرند و المی ازین دو یکی نمیرسد و گویند تمیز در زنان روا نیست و نباید گفت این
زن دیگریست چه مردان و زنان از عناصرند و هر چه از ایشان آید هم از عناصر است و زنا را اعظم محترم دارند
و فواحش لولیان زاده و دختران فرشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد نیارد
او را پاک عقیده نشمرند و اگر کس را زنی نازاینده باشد او را در انجمن بیگانگان حاضر کرده تا مردم در
حضور شوهر با او جماع کنند باشد که آبستن شود پنجم طبقهٔ پیشوایان ایشان بشن را خالق اشیا و علت
اولی و موجد کل دانند و گویند او جسمی است مانند بشر و زن دارد و برهما و مهادیو مخلوق وست و راه
آمیزش بدو ندارند و گویند هر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو اوست و
جسم را دو ماهیت است یکی مردی و دیگر زنی و جسد مرکب از عناصر خمسه است مردم در خور اعمال
خود ترکیب حیوانی یا انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و ارواح بر
سه گونه است اول سالک دوم راجس سیم تامس و سالک در خور آزادیست و چون بندگی بشن شعار خویش
سازد بمقام اطلاق رسد و جسد عنصری و جسم مثالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی و زنیست بگیرد
و بهشت درآید و راجس آنست که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه در اجساد متعدده
متردد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور گردد و بکیفر گناه با اهل عقاب رنجور باشد و هرگز از محیط گیتی
بساحل نرسد و تامس آنست که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدن مثالی را گذاشته با هیات نخستین که

صفت [illegible]کیان

ذکر عقیدهٔ پیشوایان

تذکیر و تانیث بجا است شده در عالم ظلمت و تاریکی معذب بماند و از انتقام برنگردد و بعضی از ایشان هواچارینده و
اجاعت بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را بد گویند و این طایفه در نزد همدین خود غذا نخورند و فرقهٔ دویم از
ایشان مادهواچاری اند و ایشان در نظر برهمنان که همدین نباشند غذا خورند و گروه سیم برهمیانتی باشند و ایشان
با برهمنان همکاسگی کنند گروه چهارم دهابلی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زنان خود را نزد استادان برند
و ستوده دانند و رام را مظهر عفت بشن دانند و کرشن را مظهر شهوت و عشق خوانند و این طایفه گوشت نخورند
و مانند شلغم و گزر و چیزها که بگوشت شبیه است هم نخورند و در کتب ایشانست که برهمنان در هوا طیران مینموده
اند و بر آب میگذشته اند و چون لب بخوردن گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد پراکیان
نیز از این طایفه اند و پراک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت با دنیا کنند و بعبادت پردازند و عبادت
اینگروه ابیاتیست که مشتمل است بر ستایش و صفت رام و کرشن و هم ایشان رام مظاهر بشن دانند
و گویند بشن مجرد است و ارواح پرتو او دانند و آفرینش را ظل او شمارند و معتقد بریاضات و عبادات نمی
باشند گویند روزه داران آنانند که در عالمی که ازین پیش داشته اند ایشان را بدن دیگر بوده زیردستان را
گرسنه داشته اند و نماز کنندگان آنانند که زیردستان را بپای داشته اند اکنون بمکافات عمل گرفتارند
وقس علی هذا ششم طبقهٔ چارواک باشند ایشان گویند چون جز پنج اسکند نیست اول روپ اسکند
که مدرک حواس ظاهر است دویم دیدنا اسکند که مدرک حواس باطن است سیم گیان اسکند و آن انانیت
و خودی است چهارم سوگیان اسکند و آن علم بحیوانات است پنجم سوسکار اسکند و آن مکنون دل
و خاطر است و این جمله نفس ناطقه در انسان و حیوان است و عالم را صانعی نمی باشد و این ظهورات
باقتضای طبیعت است و آنچه در بید باشد دروغ است چه احکام بید است که چون از پی مردگان طعام
پزند و بدرویشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دهی بیرون شود اگرچه ده
گام مسافت باشد هرگاه در قفای او طعام پخته کنند و بیاد او بدیگران دهند او را سیر نکند چگونه آن کس که از
این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و از این گونه سخن در کلمات بید بسیار گویند و عقیدهٔ ایشان بر آن است
که مردم بهر چه دست یابند باید از لذات بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانوران را
نرنجانند چه شرط عقل آزار کردن نباشد و گویند هیچ کس نگفته است که کس بر صانع تواند احاطه کند
و خدا ابتا سد پس چیز مظنون و موهوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهود نیفتد چرا باید قایل به
وجود او بود چه باید شیفتهٔ سخنان جمعی جاه دوست شد که بهشت و دوزخ به نسیه دهند و بنقد بندگی طلبند
و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جسد مردم از عناصر است

صفت پراکیان

ذکر عقیدهٔ چارواک

عقیده ترک شاستریان

نگنجد روزبه نیکو نه باهم الفت گیرد و باز خراب شود هفتم ترک شاستر و ایشان اهل بحث اند و اثبات صانع چنین
کنند که گویند عالم مصنوع است و هر مصنوع از صانع ناچار است و نزدیک ایشان آزادی تقرب بمبدء است
نه اتحاد گویند اگرچه مردم تقرب باحق جویند امّا او نشوند و متحد نگردند مانند تار و پود که با کمال قرب از هم جدا
باشند و علم بحث نزد ایشان مشتمل است بر شانزده قسم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
آفرینش کنند که ذکر آن جمله موجب تطویل است و گویند آنچه ارسطو فرموده از روزگار سلف ضوابط
غیر مفصله از علم منطق بما رسیده و ما آن جمله را بدین ترتیب پیراستیم اشارت بدین ضوابط است

عقیده بوده

طبقهٔ هشتم گروه بوده اند و این طبقه بحلول حق در اجساد و ظهورات اعتقاد ندارند امّا به تناسخ نفوس اجسام
قائلند و شریعت هندوان را انکار کنند امّا جانور نکشند و گوشت حیوانات نخورند و بر آب دلیر پای
نگذارند تا مبادا در زیر پای جانوری کشته شود و پای بر سر سبزه ننهند تا مبادا النفس نباتی زحمت
بینند و چون خواهند آب بیاشامند با بافته صافی کنند تا مبادا جانوران خورد در آن باشد و آن
بافته را لختی در آب بگذارند تا اگر جانوری در آن باشد با آب رود و درویشان این طبقه موی سر و
ریش را با موی چینه بچینند و چون طی مسافت خواهند گرد جاروبی نرم با خود برداشته راه را برو بند
تا جانداری ضایع نشود و چون سخن کنند دستارچه بر دهان گذارند تا پشه و جانداری دیگر بدهان فرو نشود
و از میان جوی آب نگذرند و بتجرّد و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نه بینند و این درویشان را جتی
گویند و جتی نیز دو طبقه اند اوّل پوتوکی دوّم پوجاری پوتکیان آنانند که خدای را یگانه شناسند و از نقایص
و حلول و اتحاد منزه دانند و بت نپرستند و پوجاریان بت پرستان باشند و این درویشان که جتی نام دارند
هنگام طعام خوردن بخانهٔ مخلصین روند و آن مقدار غذا بر گیرند که زیان بخش و قسمت هیچ کس نرساند به
و میان در چند خانه روند تا سیر شوند و برای آب نوشیدن نیز در خانها روند تا هر جا برای غسل کردن
آب گرم کرده باشند اندکی بستانند و جمله را فراهم کرده سرد کنند و بیاشامند گویند از این طایفه مردی
شخصی را دید که از جامه خود شپش گرفت و خواست آن را بکشد جتی با او گفت که در ازای خون این
شپش زر از من بستان و آن را مکش و آن مرد پای سخت کرد تا جتی صد درهم بدو داد و آن شپش را بگرفت
بدین گونه جهد کنند که زیان بحیوانی نرسد بالجمله دیگر از متاخرین هندوان گروه فراوانند که عقاید مختلفه
دارند و فروع مذاهب ایشان با متقدمین بینونت تمام دارد

والسلام



ذکر سلاطین هنود

فصل دوّم در ذکر سلاطین هنود بعد از طوفان نوح تا زمان هجرت و زوال دولت ایشان

آنچه ارباب سیر و مصنفین تراجم اسلام نوشته اند اینست که مملکت هند نیز مانند ممالک ربع مسکون از وجود فرزندان
آدم سمت معموری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان نوح هر سه پسر خود سام و یافث و حام را باطراف
ربع مسکون فرستاد و حام بامر پدر از سوق الثمانین بجانب جنوب سفر کردن را تقسیم داده در اراضی و حدود جنوب
مقیم گشت و در معموری آنجا سعی نمود و از وی شش فرزند بوجود آمد از جمله اوّل هند دوّم سند سیّم حبش چهارم افرنج
پنجم هرمز ششم نوبه هر یک بنام خود شهری بنا کردند بدان اشتهار یافت امّا هند که اکبر ارشد اولاد حام بود چهار پسر داشت
اوّل پورب دوّم بنگ سیّم دکن چهارم نهروال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهرها بنام
ایشان مشهور است از دکن بن هند سه پسر بوجود آمد اوّل مرهت دوّم کنهر سیّم تلنگ پدر آن ملک را بفرزندان قسمت نمود
که هنوز آن طوایف که در شهر دکن موجودند از نسل ایشان می باشند و نهروال را نیز سه پسر بود اوّل بهروج دوّم کنباج سیّم مالراج
و نیز امصار و بلاد بنام ایشان آباد شد و همچنان از اولاد بنگ ملک بنگاله معمور گردید امّا از پورب که ولد ارشد هند بود
چهل و دو پسر بوجود آمد و در اندک زمانی اولاد ایشان از حوصلهٔ تعداد افزون شدند از میان خود کشن که بهتر و مهتر بود منتخب
کرده بسلطنت برداشتند تا که در نظام ملک و ملت و توقیر سپاهی و رعیت ساعی باشد پس اوّل کسی که بعد از طوفان در ملک
هندوستان رایت سلطنت برافراشت کشن بن پورب بن هند بن حام بن نوح بود در روزگارش برهمن نامی از نسل

نیکت بن هند پدید آمد که بذکاوت خاطر و صفای رای از ابنای روزگار پیشی جستی و صنعت آهنگری و درودگری و خواندن
و نوشتن بر مردم تعلیم کردی گویند کشن راجه بغایت جسیم و عظیم بود که هیچ اسب توانایی احتمال رکاب او
نیاوردی لاجرم پیلان وحشی را رام کرده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر اوده بود و در عهد او
دو هزار قصبه و ده بسمت آبادی پذیرفت مدت ملکش چهارصد سال بود وی و هفت پسر از وی باقی ماند از جمله
مهاراج که بهتر و مهتر بود و بعد از پدر بر مسند حکومت نشست بهتر و بیشتر از پدر در آبادی ملک کوشش نمود و لانچوپ را امارت
و حکومت داد و فرقه که از نسل برهمن بودند منصب وزارت بخشید و گروهی را کشت و زراعت نصب نمود و در تکثیر
زراعت بنوعی سعی نمود که اکثر ولایت دوردست هندوستان هم آباد گردید با جمشید و فریدون معاصر بود و پیوسته
با پادشاهان ایران طریقهٔ محبت و وداد مسلوک میداشت اما در آخر برادرزاده‌اش از وی رنجیده بزابلستان آمد و
در آنوقت پادشاه ایران ضحاک بود و لاکن فرمانفرمای زابلستان گرشاسب بود چون برادرزادهٔ مهاراج باوی
پناه آورد گرشاسب اعانت او را فرض شمرده با سپاهی بزرگ متوجه هند شد در پنجاب با مالچند سپهسالار مهاراج
جنگهای مردانه کرده ظفر یافت و بمملکت هندوستان درآمده اکثر مملکت مهاراج را تاراج نمود مهاراج ناچار
شده پارهٔ از مملکت خویش را ببرادرزاده تفویض نمود و او را از خود راضی کرد و گرشاسب را بافضال زر و جواهر خورسند
ساخته التماس مراجعت نمود و گرشاسب ملتمس وی را پذیرفته بحضرت خویش باز آمد لکن این فتنه علت فتور شوکت
مهاراج گشت تا هفتصد سال بدولت و اقبال بزیست از وی چهارده پسر بوجود آمد ولدارشد او کیشوراج بر تخت
اعظم هندوستان قدم نهاد در اول سلطنت هر یک از برادران را بحکومت بلدی مامور نمود و آنگاه خود سپاهی
ساز داده به بلدهٔ کالپی آمد و کار آنجا را انتظام داده و از آنجا بگوندواره درآمده و رایان دور و نزدیک را طلب
نموده هر یک را تشریفی درخور بداد و پیشکشی لایق بگرفت پس از گوندواره کوچ داده بکنار دکن آمد زمینداران آنجا تمکین نکردند
ایشان بر کیشوراج دشوار آمده در طلب خراج و مطالبهٔ باج مبالغت و خشونت آغاز کرد و این معنی بر رایان دکن ناموافق افتاد
پس متفقاً لوای مخالفت برافراشتند و لشکریان خویش را از اطراف خوانده در دکن حاضر کردند کیشوراج چون نیک نظر کرد دانست
که تاب مقاومت ایشان ندارد و از در صلح بیرون آمده مراجعت و استمداد از گرشاسب نمود گرشاسب سام نریمان را با
سپاه گران گسیل نمود کیشوراج چون از ورود نریمان آگاهی یافت شاد خاطر شده تا جالندر ویرا استقبال کرد آنگاه باتفاق
نریمان و دلیران ایران متوجه دیار دکن گشت مردان آن مملکت را پای اصطبار بلغزید و تاب مقاومت نیاورده بعضی نمودند و برخی
بقدم ضراعت پیش آمدند و روی مسکنت بر خاک نهادند ملک دکن باز بتصرف کیشوراج درآمد و از آنجا باتفاق نریمان
بدار الملک آمده او را بخواسته فراوان خوشنود نمود و نیز تحف و هدایا درخور گرشاسب مهیا کرده باوی سپرد و او را گسیل
ساخت خود بکار ملک و رعیت پرداخت و مدت دوصد سال در ممالک هندوستان باستقلال حکومت کرد چون پیش

پسری شد فرزند مهین او فیروز رای صاحب تاج و تخت شد همواره باکتساب علوم روزگار میگذاشت و اوقات خویش را
بمصاحبت علما و مرافقت حکما خوش میداشت تا از فنون فضایل و اقسام علوم بهرهٔ وافی حاصل کرد آنگاه دست
جود از آستین برآورد و پیوسته خواهندگان را ببذل دینار و درم شاد و خرم میداشت چون ۵۹ سال از زمان سلطنت وی
منقضی شد گرشاسب رخت بسرای جاودانی کشید فیروز رای با نریمان آیین مودت استوار کرد و آن قانون که با گرشاسب
در میان آباوی نیز برقرار نمود و در حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میبرد تا کار فریدون نیز بنهایت رسید و منوچهر
بتخت ایران برآمد فیروز رای وی را ضعیف شمرده حقوق سام نریمان را بر طاق نسیان گذاشته لشکر افزون از حوصلهٔ
حساب برداشته بجانب پنجاب آمده و آن مملکت را از دست عمال زال بیرون کرده متصرف شد و جالندر را دار الملک
ساخته آسوده بنشست تا سال پانصد و ششم سلطنت وی که افراسیاب بر اریکهٔ خسروی استقرار یافت نظر بر اینکه از ایرانیان
خائف بود صواب چنان دانست که با افراسیاب ساز مؤالفت طراز کند پس نامهٔ مهرانگیز بنوشت و هدیهٔ چند فراهم کرده
با رسولی بدرگاه افراسیاب فرستاد و با وی رسم وداد را محکم کرد اما از آن پس که رستم دستان بحد رشد رسید بعزم استرداد
پنجاب قصد فیروز رای کرد و او تاب مقابلهٔ رستم را نیاورده گریخته رخت بکوهستان ترهت برد و رستم بی منازعی مملکت
پنجاب و ملتان و سند را گرفت و در هر محل حاکمی از خود نشانده متوجه ترهت شد فیروز رای از عزم وی آگهی یافته بکوهستان
چهارکنده و گوندواره گریخت رستم متعرض او نشده از ترهت مراجعت کرد و فیروز رای در آن کوهستان روزی چند تلخی کشیده
جان بداد مدت سلطنت او در هندوستان ۵۳۲ سال بود چون خبر فوت فیروز رای برستم دستان رسید بنابر بی
وفائی که از فیروز رای بوقوع آمده بود رضا نداد که از اولاد وی کسی سلطنت هندوستان کند پس یکی از سرداران هند را که سورج
نام داشت بر تخت سلطنت نشانید و کار مملکت را با او مستقر و مستحکم ساخته خود بزابلستان مراجعت نمود سورج به تمهید
قوانین ملکداری پرداخته تمامت هندوستان را فرو گرفت و پادشاهی باستقلال گشت چنانکه از لب دریای بنگاله
تا سرحد دکن نافذ فرمان بود و در عهدش برهمنی از طرف کوهستان چهارکهند بملازمت او رسید چون از علوم غریبه و سحر دانا
بود تصرف تمام در مزاج سورج بهم رسانید و بسورج گفت که صورت بزرگان سلف را از زر و سیم ساختن و بدیشان سجده
بردن مایهٔ فتوحات عظیم است پس سورج بفرمودهٔ وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از زر و سیم بساخت و قبلهٔ عبادت
و پرستش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز بپادشاه اقتدا کرده همگی صورت مردگان خود را
بساختند و بدان سجده بردند زمانی بسیار بر نیامد که در هندوستان نود طایفه هر یک بطریقی جداگانه بت پرستی داشتند
و آیین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سورج بلدهٔ قنوج را تختگاه کرد و اکثر اوقات در آنجا می بود و پاس
حقوق رستم را نیکو میداشت و دویست و پنجاه سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و سی و پنج پسر از وی باز ماند
ولایت عهد بارشد اولاد خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در مملکت هندوستان خداوند جاه

شروع بت پرستی در هند

وسپاه گشت او راسی و چهار برادر بود ایشان را راجپوت نام نهاد و هر تن را بحکومت بلدی نصب کرد و از خود خوشنود ساخت
آنگاه که در کار ملکی استقرار یافت روزگاری اوقات خود را صرف علم موسیقی نمود و از آن علم بهره گرفت و از آن پس بخودرائی
سر برآورد و آن قواعد که مهاراج در مملکت استوار نموده بود برانداخت و قانونی دیگر بنیاد نمود مردم از وی رنجیدند امور مملکت
مختل ماند و در هر سری سودائی پدید آمده در تخریب کار مهراج قدم زدند از جمله برهمنی کیدار نام لشکری فراهم آورده بروی
خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته زمام سلطنت هند را بکف آورده بر تخت جهانبانی برنشست و همیشه بارسال تحف
وهدایا خاطر کیکاوس را از خود شاد میداشت و در حضرت او اظهار عبودیت و چاکری میکرد چون در کار سلطنت
استقلال یافت قلعه کالنجر را بنیاد کرد و بپایان آورد در آخر ایام مردی شنکل نام بر وخروج کرده با سپاهی فزون از حوصلهٔ
حساب مردانه چند مصاف داده عاقبت الامر او را شکست داده سلطنت هند را از وی انتزاع نموده بر تخت حکومت
برآمد و صناوید هند با سلطنت وی متفق شدند و حکم او را گردن نهادند چون بر سریر خسروی متمکن شد شهر لکهنوتی را بنیاد نمود و چنان
مکانتی در سلطنت او را حاصل شد که صد هزار سوار وچهار صد هزار پیاده وچهار هزار فیل در لشکرگاه او فراهم میبود طریق غرور
پیش گرفت در آن ایام افراسیاب طمع در تسخیر هند در بست و کس نزد شنکل فرستاد که یا از در اطاعت و انقیاد باش و خراج
مملکت بفرست یا آماده حربگاه باش شنکل که خود را در سلطنت یگانه میدید سر باطاعت افراسیاب فرو نکرد و فرستادهٔ او را بآزار
برد چون این خبر بافراسیاب رسید بغضب شده پیران ویسه را که سپهسالار لشکر بود طلب کرد و حکم رفتن بسوی هندوستان داد پیران این
خدمت ببوسید و دلیران سپاه را فراهم کرده با پنجاه هزار سوار دلاور عزیمت هندوستان نمود این خبر چون بشنکل رسید حکم داد تا سپاه
هند مجتمع گشته باستعجال تمام باستقبال پیران از دار الملک بیرون شد و همه جا طی مسافت نموده تا در حدود بنگاله ساز
مقاتله و مقابله طراز گشت و دو لشکر با هم دوچار آمدند تا دو شبانه روز جنگ قایم بود ترکان داد مردی و شجاعت داده
پنجاه هزار کس را بر تیغ گذرانیدند اما از آنروی که لشکر هند فراوان بود از نقصان اینمقدار مردم زیانی در ایشان پدیدار نشد
آخر آثار هزیمت در حال ترکان پدید آمد ناچار روز سیم پهلو از جنگ تهی نمودند و خود را بکوهستان بنگاله کشیدند و در شعب
قلل شامخه متحصن شدند پیران ویسه صورت حال را نگارش داده بدرگاه افراسیاب فرستاد افراسیاب چون ازین حادثه آگاهی
یافت یکصد هزار مرد مبارز برگزیده بسرعت روانه شد وقتی رسید که شنکل دور پیران را محاصره نموده بود هم از گرد راه
جنگ در انداخت با شنکل مصافی بزرگ در پیوست مردم هند عنان بدست هزیمت دادند و افراسیاب از دنبال
شتافت و هر که را می یافت میکشت و اموال و اثقال الجماعت را بر گرفته بر لشکریان خویش قسمت نمود و پس از حال
شنکل جستجو نمود معلوم شد که در اراضی ترهت بشهر لکهنوتی گریخته و از آنجا از نهیب سپاه ترک مجال درنگ نیاورده بشتاب
خود را بکوهستان ترهت رسانیده افراسیاب حکم داد تا سپاه ترکان دست بیداد برآورده مملکت ترهت را خراب کنند
این خبر چون بشنکل رسید ناچار رسولی با تحف و هدایا بدرگاه افراسیاب فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خون این

مستمند در گذرند بی توانی بحضرت آیم و خاک آستان بوسم افراسیاب چون نامه نیاز او را بدید از جرم او بگذشت و رسول او را دلجوئی
کرده باز فرستاد آنگاه شنکل بدرگاه افراسیاب آمده وزاری و ضراعت از حد بدر برد پادشاه ترکان بر وی بخشود و او را
مورد نوازش فرمود و شنکل درخواست نمود که پیوسته ملازم رکاب باشد ملتمس وی باجابت مقرون افتاد آنگاه افراسیاب
پسر شنکل را که رهت نام داشت طلب کرده حکومت هندوستان را باوی گذاشت و مراجعت کرد چون کار سلطنت
بارهت افتاد او مردی بود پارسا و نیک اندیش از لشکرکشی افراسیاب و ظفر یافتن او زمین داران هند مکانتی بارهت
نمیگذاشتند و بیشتر از فرمانگذاران هندوستان رایت خودسری برافراختند از اراضی که بهی تا مملکت مالوه با رهت باقی ماند
وی نیز چون دیگر زمین داران در آن اراضی حکومت میکرد و هرچه از خراج این ممالک میشد ثلثه بخش می نمود یک قسم برای معاش
پدر و پیشکش افراسیاب بترکستان میفرستاد و قسم دوم را صرف خیرات و مبرات مینمود و قسم سیم را برای معیشت خویشتن
میگذاشت بدینگونه روزگار بسر میبرد تا شنکل بدست رستم در جنگ هاماوران نابود گشت و دولت افراسیاب نیز سپری شد
از بعد آن خراج که بترکستان میفرستاد برای خویشتن ذخیره میکرد و بدان مایه لشکری چون ریگ بیابان فراهم کرد و بهر سوی
تاختن کرده زمین داران هند را بضرب تیغ مطیع ساخت و بر تمامت هندوستان استیلا یافت آنگاه او را فرزندی نبود
که لایق سلطنت باشد از پس وی چون در گذشت مهراج نامی از بزرگان قبایل کچهوا لوای جهانگیری برافراخت و اهل
خویش را فراهم کرده از ارض ماروار خروج نمود و بلدهٔ قنوج را گرفته بر تخت ملکی برآمد و چهل سال باستقلال پادشاهی کرد و
تخت و تاج را بخواهرزاده خود کیدراج گذاشت و بگذشت و کیدراج بر سریر سلطنت برآمد و مملکت هندوستان را
مسخر فرمان ساخت و بولایت پنجاب لشکر کشیده و آنجا را مسخر نمود و ۴۳ سال در مملکت هندوستان پادشاهی کرد
و بعد از وی جیچند که در زمان کیدراج سپهسالار بود قدم جلالت پیش گذاشته بنیروی بخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا که
نسب از ملوک نداشت تیمار رعیت و لشکر و امور مملکت داری کم میدانست و روزگار خویش را بلهو و طرب بپای میبرد لاجرم
کار مملکت پریشان شد و بلای قحط در هندوستان ویران گشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان بگذشت و از وی
پسری اندک سال باز ماند مادر وی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود امور مملکت را وارسی می نمود برادر جیچند
که او را دهلو می نامیدند گفت با وجود سن طفلی خورد سال را بر تخت نشاندند و ابنا شد با بزرگان هند همداستان شده آن
پسر را با مادر از میان برگرفت و خود در دار الملک قنوج بر کرسی مملکت نشست و مردم را بعدل و نصفت همی خواند پادشاهی
خیراندیش بود و بلدهٔ دهلی را او بنا گذاشته بنام خود خواند چون چهل سال از مدت حکومت او گذشت مردی از اراضی کماون
که او را فور نام بود بر پادشاه خروج کرد در میدان جنگ دهلو دستگیر شد و لشکر او شکسته شدند فور او را در قلعهٔ رهتاس برده محبوس
نمود و بر تخت سلطنت برآمد و مملکت هند را بتحت فرمان درآورد و برتق و فتق مهمات ملکی پرداخت تا کنار دریای حضر را
بزیر حکومت آورد و پادشاهی جلیل الشان گشت و آن خراج که ملوک هند انقاد درگاه پادشاه ایران میداشتند قطع نمود

[illegible] هندوستان

چون این واقعه در اواخر دولت بهمن بود فور از کیفر این عمل مصئون ماند تا نوبت سلطنت باسکندر رومی رسید بعد از تسخیر مصر و بابل
و غلبه بایران عزم تسخیر مملکت هندوستان نمود با جمعی از مردان دلاور روانه هند گردید چون این خبر به فور رسید باستعجال تمام با لشکر
نامحصور بر آمده بسرحد پنجاب تاخت و با اسکندر مصاف ورزیده بقتل رسید اسکندر پورس را که از جانب فور حکومت داشت مورد
اشفاق و الطاف ساخت و حکومت آن اراضی را باوی گذاشت لشکرگاه اسکندر در پنجاب بود که کار ممالک هندوستان
آشفته گشت درانوقت سنیسار که یکی از سپهسالاران فور بود گروهی را با خود متحد کرده سر بسلطنت بر آورد و در دار الملک
قنوج بتخت سلطنت جلوس نمود و بلاد و امصار را بتدریج متصرف شده در کار سلطنت استقلالی تمام پیدا کرد و ما دام که لشکر
اسکندر در پنجاب بود بدانجانب عبور نمیکرد انگاه که اسکندر از پنجاب بجانب مملکت بابل سفر کرد دور روزگار او بنهایت
شد سنیسار با سپاهی جرار بجانب پنجاب تاختن کرد و پورس که از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر
گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بملوک طوایف میرفت سنیسار با هیچکس سر منازعت فرو نداشت بعد از آنکه
هفتاد سال از زمان سلطنتش بگذشت جونه نامی خواهرزاده فور جمعی از ابطال رجال را با خود یار کرده بر سنیسار
بشورید و او را از کرسی مملکت بزیر آورده خود سریر سلطنت را بگرفت و تمام هندوستان را بتحت فرمان در آورد و با
مردم برافت و مهربانی سلوک مینمود و در معموری ملک کوشید و در کنار دریای گنگ دیه و قریه فراوان احداث نمود چون
نود سال از پادشاهی او گذشت رخت ازین جهان بسرای جاودانی کشید و از وی ۲۲ پسر بماند ارشد اولادش
کلیان چند جای پدر بگرفت و در مملکت هندوستان نافذ فرمان گشت و برادران در تحت حکومت خویش داشت
انگاه که کار سلطنت باوی راست گشت دست تعدی از آستین بر آورد و بهیچ حیلی هر کس در آویخت و خون مردم بی تحاشی
با هر کس که گمان زر داشتی به بهانه و بهتانی او را آلوده کرده از آن بگرفتی ازین جهة دار الملک قنوج روی بویرانی نهاد جز
معدودی از مردم در پای تخت نماند خلق بهر سوی پراکنده شدند و هند پرآشوب گشت و از اطراف زمین داران و راجگان سر از
فرمان کلیان چند بر تافتند از جمله راجه بکرماجیت بود که از میان قوم پوار سر بر کشید و در روزگاری اندک بر مملکت نهرواله
و مالوه غلبه جست و در بلاد و امصار آن اراضی حکومت یافت و سایه چتر احسان بر سر سکنه هر شهر و دیار افکند اعتقاد هنود آنست
که او را حالتی ورای حال اهل دنیا بوده آنچه از سود و زیان شبانگاه در مملکت او واقع میشد بامدادی زیاده و نقصان در ضمیر او
مکشوف میگشت مردم هند افسانهای عجیب درباره او برنگاشته اند بالجمله چون دولت از وی بگشت یکی از زمین داران
دکن که او را سالباهن میگفتند با لشکر آراسته بعزم تسخیر اراضی مالوه بیرون تاخت و راجه بکرماجیت مردم خود را فراهم کرده باستقبال
جنگ او کوچ داده در کنار دریای نربده هر دو لشکر باهم دوچار شدند بعد از گیر و دار سالباهن غلبه یافت و راجه بکرماجیت در
حربگاه مقتول گشت و سالباهن بقصد تسخیر ملک بکرماجیت میخواست از رود نربده عبور کند قضا را از شدت طغیان
آب اسپ و فیل و آدم زیادی در آب غرق شد سالباهن از عبور پشیمان شده حکومت اوجین را به پسر بکرماجیت ارزانی داشت

و خود بپادشاهی دکن اکتفا نمود اهل هند تاریخ و دفاتر را از زمان جلوس بکرماجیت می نویسند در آنوقت که حضرت رسول صلعم
از مکه بمدینه هجرت نمود ششصد و بیست و یکسال از تاریخ بکرماجیت گذشته بود گویند بعد از بکرماجیت مدتها مملکت هند رو بویرانی نهاد
و فرمان گذاری لایق پادید نیامد که در تمامت ممالک هند حکومت تواند کرد لاجرم سیصد و شش سال حکومت بملوک الطوایف
میرفت تا نوبت حکومت براجه بهوج رسید او نیز از قوم پوار بود و در عدالت و سخاوت پیروی بکرماجیت کرده شبها بالباس
تبدیل گرد کوی و بازار بر میشد و در تفحص حال مساکین و تجسس احوال فقرا جهدی تمام میکرد چون در کار سلطنت استقرار یافت بلده
کهرگون و بیجاگر و قصبه هندیه را آباد کرد و در جمع کردن پریشان میلی تمام داشت و هر سالی دو نوبت جشنی بزرگ می آراست
و گروه گروه اهالی ساز و سرود و نوازندگان چنگ و عود را حاضر میساخت و امتداد هر جشن را چهل روز مینهاد مدت
پنجاه سال پادشاهی کرد انگاه رخت بسرای دیگر برد چون روزگار راجه بهوج بسر آمد یکی از سپهسالاران درگاه وی باسدیو نام
جای او را بگرفت و شهر قنوج را دار الملک ساخته در سلطنت مکانت تمام بدست کرد و مملکت بهار را از تحت تصرف ایان
هند مستخلص ساخته زیر فرمان آورد پس از آنکه شصت سال پادشاهی کرد رخت بسرای دیگر برد و از وی سی و دو پسر باقی ماند ایشان
بعد از پدر را بجهر تاج و کمر همه روزه با یکدیگر از در قتال و جدال بودند و مدت ده سال این مخاصمت در میان بود و بیشتر از
فرزندان باسدیو معرض هلاک در آمدند سلطنت برام دیو که سپهسالار او بود قرار گرفت لشکر به بهار کشید و آن ملک را از قوم
کچهواهیه گرفته بتحت فرمان کرد و قبیله راتهور را در انجا ساکن نمود و طایفه کچهواهیه را از آن اراضی کوچ داده در قلعه رهتاس
وطن داد پس از آن بر سر لکهنوتی تاختن برد و آن مملکت را مسخر کرد و بعد از ده سال بدار الملک قنوج مراجعت نمود با مجموع
سالها بود که سلطانی بمکانت رامدیو در هندوستان پادید نیامد بعد از مدت ۵۴ سال سلطنت از جهان بگذشت بعد از فوت
رامدیو فرزندان او در طلب تاج و تخت در هم افتادند از یکدیگر همی کشتند این معنی را پرتاب چند که سپهسالار بزرگ رامدیو بود فوز
عظیم دانسته لشکری جمع نموده عزم تسخیر دار الملک را تصمیم داده بر سر قنوج تاخت و بزحمتی اندک آن بلده را مسخر ساخت
و فرزندان رامدیو را که وارث تاج و تخت بودند دستگیر کرده سر از تن برگرفت و بر تخت ملکی جای کرد و زمین داران هند را
بقوت شمشیر فرمان پذیر ساخت اما بعد از وفاتش فرزندان او آن نیرو را بدست نشد که تمام هندوستان را حکومت کنند از آن
رو اولاد او را رانا خوانند چه رانا راجه کوچک و ضعیف باشد لاکن این سلطنت کوچک هنوز در اولاد او باقی است چنانچه
راجگی اودیپور به رانا تعلق دارد و سایر راجهای هند بنا بر قدامت حرمت خاندان او را سپاس دارند چون خبر فوت پرتاب چند
بانندیو که یکی از ضابطه قوم بیس بود رسید در مملکت مالوه سر بخودسری بر داشت جمعی از لشکریان را گرد خود جمع کرده در زمانی
اندک تمامت مملکت مالوه و نهرواله و اراضی دکن و برار را بتحت فرمان آورد و در چار بالش سلطنت متکی گشت بعد از فوت او
مالدیو از میان دو آب خروج کرده قنوج و دهلی را مسخر کرده بر تخت سلطنت جای کرد و در عهد او قنوج چنان آبادی
یافت که در انجا شصت هزار خانه اهل طرب و رامشگران بود ازین آبادی آنشهر را قیاس توان کرد مدت ۴۲ سال پادشاهی

کرده ره سپر وادی فنا گردید بعد از او در هند ملوک الطوایف شد چنانچه در قنوج کوره و در لاهور جیپال بن نیپال و در کالنجر راجه بجرای و در سرستی دهرم وت و در مالوه و گجرات و دکن و گوالیار و ایان علاحده بودند که هیچ یک اطاعت دیگری را نمیکردند تا طلوع آفتاب دین محمدی در هندوستان راجه باستقلال بر مسند فرمان روائی متمکن گشت

فصل ستم ذکر ظهور اسلام در مملکت هندوستان

فصل ستم ذکر ظهور اسلام در هند

اول کسی که از ارباب اسلام قدم در سرحد هند گذاشت و با اهالی آنجا غزا کرد مهلب بن ابی صفره بود و تفصیل این اجمال آنست که در سال شصت و دو هجری یزید بن معویه سلم بن زیاد را بایالت خراسان و سیستان تعین نمود از جمله کسانی که یزید همراه سلم کرده بود یکی مهلب بن ابی صفره بود و سلم برادر کوچک خود یزید بن زیاد را بحکومت سیستان فرستاد و چون یزید بن زیاد شنید که پادشاه کابل تمرد نموده و ابو عبد الله بن زیاد که حاکم ایشان بود مقید کردانیده لشکری جمع کرده متوجه حرب اهل کابل شد و بعد از کشش و کوشش زیاد آخر الامر شکست خورده جمعی کثیر بقتل رسیدند چون این خبر بسلم رسید لشکر غور و بادغیس را بسرکردگی مهلب بکابل فرستاده اهالی آنجا را جبراً و قهراً مطیع و منقاد گردانید و خالد بن عبد الله را بحکومت کابل مقرر نمود پس از فتح کابل بن ابی صفره بهندوستان در آمده با راجگان آنجا محاربه نموده دوازده هزار جواری و غلام اسیر کرده بخراسان معاودت نمود پس از آن در سنه ۹۹ هجری علاء الدین محمد قاسم ابن عم حجاج از جانب حجاج با شش هزار سوار بهند آمد پس از جنگ غالب آمده تا شهر ملتان را مسخر نموده سی هزار راجپوت را مع زن و فرزند اسیر کرده مراجعت نمود و بعد از فوت حجاج بسبب منازعاتی که در میان خلفا واقع شد هر قدر مملکتی که از هند بتصرف مسلمانان بود از دستشان بیرون رفت و هند ملوک الطوایف شد چندی اهل هند آسوده بودند و بفراغت زندگانی میکردند چون مشیت حضرت الهی جل جلاله اقتضای آن کرد که سلسله فرمان روائی هندوستان از فرقه هنود که از قدیم درین بلاد فرمانروا بودند منقطع گردد و در هندوستان نیز بوئی از اسلام بمشام جهانیان رسد اول ناصر الدین سبکتکین رایت جهانگیری کشوده بقدم جرئت مسالک این ممالک را پیمود و نقش تسلط هنود را که اباً عن جد مسند آرای سلطنت و حکومت بودند بآب شمشیر آبدار از صفحه روزگار شست تبیین این مقال آنکه سلطان ناصر الدین سبکتکین در سلک غلامان نصیر دقیقی فرمان روای خراسان منسلک بود و بعد از فوت نصیر بخدمت منصور بن نوح سامانی بمرتبه سپه سالاری رسید و مصدر کارهای بزرگ گردید و در آخر حال از جانب ابو اسحق والی بخارا بحکومت غزنین منصوب گشت پس از آنکه ستاره زندگانی ابو اسحق بهبوط ارتحال در آمد وارثی که قایم مقامش تواند بود نداشت و از امرا او صاحب شوکتی که بتواند نظم مملکت را بدهد نبود لهذا سپاه و رعیت بضرورت رجوع بناصر الدین سبکتکین کرده کمر اطاعت او را بر میان بستند و در سنه ۳۶۷ هجری بر سریر سلطنت جلوس نمود و با رای ثاقب مهام جهانداری را کما ینبغی انتظام داده رایت جهان کشائی در معارک دلاوری برافراخته اکثر ممالک را بزور بازوی خود مسخر ساخت و گذر بسمت هند تاخت آورده اکثر بلاد هند را

مسخر گردانید و اول کسی که در هندستان رواج دین اسلام را داده و بنیاد مساجد نهاد او بود و بالجمله همواره در بلاد هند تاخت و تاز نموده و سکنه آن دیار از تاخت و تازش عاجز بودند که مال و متاع و زن و فرزند آنها بغارت میرفت در آن زمان راجه جی پال بر اطراف ممالک هند حکومت داشت بقصد مدافعه با سپاهی بیکران عازم غزنین گردید سلطان از شنیدن این جسارت با لشکری زیاد در مقابلش صف آرا شد فیما بین جنگ سختی روی داد آخر الامر راجه جیپال مغلوب گشت و از روی اضطرار مصالحه نموده که پنجاه زنجیر فیل با نقد فراوان پیشکش سلطان بدهد معتمدان سلطان را برای دادن وجه معین همراه بر داشته بملک خود رسید پس از رسیدن بمسکن خویش قول و قرار را بر طاق نسیان گذاشته کلاه نخوت را کج نهاده کسان سلطان را که همراه آورده بود مقید ساخت سلطان از شنیدن این خبر بعزم انتقام و پاداش بد عهدی او با لشکری جرار وارد هندوستان شد راجه جی پال با یک لک سوار و پیاده بمقابله و مقاتله شتافت هر دو لشکر صف آرا شده جنگ سختی در گرفت آخر الامر سلطان رایت فتح برافراخته غنیمت بسیار بدست آورده بغزنین مراجعت کرد و بعد از چندی بچنگ اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد سلطنت او ۲۰ سال بود و بعد از فوت سلطان ناصر الدین امیر اسمعیل پسر بزرگ او بر تخت جهانبانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان محمود تاب جفای برادر بزرگتر را نیاورده بیاوری بخت بیدار آماده پیکار گشته بر امیر اسمعیل غالب آمد و در سنه ۳۸۹ در غزنین زینت افزای اورنگ جهانبانی گشته و بنیروی بخت تیغ عالمگیری بر میان بسته رایت جهانستانی برافراخت و بر بلخ و بخارا و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشیده مظفر و منصور برگشته کمر همت بتسخیر ممالک هندوستان بست در سنه ۳۹۱ هجری بعزم یورش بر سر راجه جی پال لشکر کشید راجه نیز بعزم مقابله روانه شد در پشاور تلاقی فریقین شده هر دو لشکر با یکدیگر در آویختند و داد مردانگی دادند آخر الامر سلطان محمود مظفر و منصور گشته بیجرا هنود را در آن کارزار از زیر تیغ گذرانید راجه جی پال با پانزده نفر از پسر و برادر و خویش و تبار اسیر گشته بقتل رسیدند از آنجا رو بهندوستان آورده اکثر بلاد را به تسخیر در آورد و در اکثر اماکن بنای مسجد نهاده بترویج مراسم دین اسلام پرداخت چندی در آن نواحی بعیش و عشرت پرداخته مراجعت بغزنین نمود بعد از آن اولاد او بتدریج راجه های هند را مستاصل کردیده سرهند و تهانسر و قلعه هانسی را متصرف گشتند و در اندیشه دفع راجه اجمیر و دهلی بودند که دولت ایشان زوال پذیرفت و دولت نصیب سلطان شهاب الدین غوری گشت تبیین این مقال آنکه در سنه ۵۶۹ سلطان شهاب الدین از جانب برادرش سلطان غیاث الدین پادشاه غور با لشکری جرار مامور بکشور هند شده مملکت پنجاب را مسخر نموده و اراده که بجانب لاهور بازگردد درین اثنا خبر رسید که راجه پتهورا والی اجمیر با برادرش کهاندی رای حاکم دهلی و راجهای راجپوت باهم متفق شده با دو لک سوار عزیمت جنگ نموده اند سلطان شهاب الدین فسخ اراده نموده باستقبال آنها شتافت در موضع تلاوری مقابله روی داد پتهورا پیغام فرستاد که صلاح شما درین است که بملک خود بازگردید سلطان

درجواب گفت که من بحکم برادر وارد این صوب گشته ام اینقدر فرصت بدهید که برادر خود را مطلع سازم و از او درخواست کنم که با شما صلح کند بدین شرط که سهرند و پنجاب و ملتان از ما باشد و باقی مملکت از شما سرداران هنود این سخن سلطان را حمل بر عجز نمودند و از مخالفت خود غافل گشتند سلطان همانشب تهیهٔ جنگ دیده بعد از طلوع فجر در هنگامیکه هنود مشغول بودند طبل جنگ فرو کوفت هندوان اگرچه سراسیمه شدند لیکن بهر نوع بود خود را جمع آوری کرده صف آرا شدند آتش جنگ مشتعل گردید چون مشیت قادر متعال بر آن شد که سلسلهٔ جهانبانی هندوستان از فرقهٔ هنود منقطع گردد و زمام مهام مملکت در قبضهٔ اقتدار اسلام در آید نسیم نصرت الهی بر پرچم سلطانی وزیده نهال دولت رای پتهورا بصدمات عواصف ادبار از بیخ بر افتاد و پتهورا در رزمگاه دستگیر و کشته گردید و غنیمت بسیار بدعت لشکریان اسلام افتاد و سلطنت هندوستان از فرقهٔ هنود بکلی منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت بعد از آن سلطان بندوبست صوبهٔ اجمیر را نموده به دهلی رفت و آنجا را پای تخت خود قرار داد سلطان شهاب الدین پادشاهی بود شجاع و مدبر و دلاور چون از جهان رحلت نمود بجز یک دختر فرزندی نداشت بعد از وی غلامانش بسلطنت رسیدند چون نوبت سلطنت با میر تیمور گورکان رسید یکبارگی ریشهٔ هندوان را از بیخ برکند و همه محتاج بچاکری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق ایجاز در ابیات اکبر در هند حسبت


شبیه سلطان شهاب الدین غوری

شبیه رای پتهورا

ذکر پادشاهی امیر تیمور گورکان در هند

مقالهٔ دوم تاج التواریخ موسوم بسلالة السیر ذکر سلاطین سلسلهٔ تیموریهٔ گورکانیه که در مملکت هندوستان سلطنت کردند مشتمل بر ۱۳ فصل فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور گورکان

در حجاب خفا و جلباب اختفا نماند که این سلسلهٔ رفیع الشان چندان در شرف و متانت است که هیچ یک از سلاسل سلاطین برابر آن نتوان شد و این خاندان در آن قدر علو رفعت است که هیچ خانوادهٔ خواقین بمرتبت آن مرتبت نتواند رسانید بنابرین اسامی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سر سلسلهٔ گورکانیه است تحریر میشود که دلیل برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان پادشاه ترکستان بود دو پسر داشت یکی قبل خان و دیگری قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بوجود آمد و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود و ولادت امیر تیمور در ۲۵ شعبان ۷۳۶ه مطابق نهم اپریل ۱۳۳۶ء در خطهٔ کش که بشهر سبز مشهور است و شهریست کوچک متصل سمرقند در زمان سلطنت ترمه شرین خان از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود بدین سبب هرج و مرج در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر مسلای بن امیر قرغن را خواستگاری نمود و امیر قرغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله قایم مقام پدر شد و بعد از وی خللی فاحش در مملکت بهم رسید و هر کس جائی را متصرف شده سر باطاعت دیگری فرو نمی آورد چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ما وراء النهر تصرف نمودند در آخر میانهٔ او و امیر تیمور کدورت کشید امرا نیز از بدرفتاری امیر حسین تنگ آمده بودند و خواهرش که حرم امیر تیمور بود در آن اثنا وفات کرد دیگباره رشتهٔ دوستی و خویشی از هم گسیخته شد امیر تیمور باتفاق امراء لشکر ببلخ کشیده امیر حسین را از حصاری که در او متحصن شده بود بدست آورده بقتل رسانید و افسر فرمانروائی بر سر نهاده بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نموده رو بجانب سمرقند آورد و آنجا را مرکز سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت سمرقند بجائی رسید که فوق آن متصور نبود در ۷۷۲ه ترکستان را مسخر ساخت و در ۷۸۱ه خوارزم را گرفته هرات و توابع آنرا در تحت تصرف در آورده در بخارا قشلاق نمود و در ۷۸۶ه سلطانیه را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در ۷۸۹ه از راه همدان متوجه اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود علما و سادات و فحول اکابر باستقبال شتافته طوعاً و کرهاً مال امانی قبول کردند محصلان بجهة وصول آن بشهر آمده آغاز مطالبه کردند کار بجائی رسید که ترکان بواسطهٔ مطالبهٔ وجه مذکور متعرض مسلمانان گشته علی کچه نام شخصی از آهنگران طهران طبلی ساخته بود و بجهة مشغولی آن طبل را نواختن گرفت رنود و اوباش پیش از آنکه معلوم کنند پنداشتند که هجوم عام شده لاجرم بوثاق تحصیلداران

شافقند ایشانرا باکسانی که بجهة داد وستد در شهر آمده بودند قرب سه هزار کس را از تیغ گذرانیدند امیرتیمور وقت عزب
ازین حرکت خبردار گشته بدروازه طوغچی راند وابطال رجال متوجه باره وحصار شده تا صباح با عوام واوباش تلاش
میکردند صباح حصار مسخر شده ازموقف سیاست حکم بقتل عام صادر شد بروایتی هفتاد هزار نفر بقتل آمده بود در
شروع سنه ۷۹۵ باشاه منصور والی فارس که کلاه گردن کشی کج می نهاد بقتل درآورد وآل مظفر را مقهور ساخته فارس را
بتصرف خود درآورد وبعد ازآن بغداد درفته اهل آنجارا بقتل آورده سلطان احمد جلایر بن سلطان اویس فرار کرده بطرف
روم رفت بغداد مسخر او شد ودر سنه ۷۹۷ بسر توقتمش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود رفته اورا مغلوب ومستهلک
گردانیده باذربایجان معاودت نموده تمامی آذربایجان وعراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد وخراسان
را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند بازگشت چون آشوب وفتنه هندوستان بسمع امیرتیمور رسید در شهر محرم سنه ۸۰۱ هجری
عازم سفر هند شد ازدریای سند گذشته با محمود شاه لودی که درآن ایام در دهلی پادشاهی میکرد محاربه نموده هندوستانرا
فتح کرده در دهلی خطبه بنام خود خوانده پانزده روز در دهلی توقف کرده مراجعت براه دواب نموده قلعه بابه
وسرینه را تاخت نموده ازدریای گنگ عبور کرده روسار دیار کوتله را بقتل رسانیده معاودت براه جولاپور نموده
تا دامن کوه سوالک تاخت وتاراج کرده چندین قلعه را مفتوح وبتخانه هندوانرا باخاک برابر کرده در جمبو رسیده
حکومت لاهور وملتان ودیبالپور را بخضر خان داده عازم سمرقند شد تا دو ماه تخت دهلی بی پادشاه ماند چنانچه
نصرت شاه لودی فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد وسلطان ابراهیم جونپور را وسلطان محمود قنوج را
ودر سنه ۸۰۳ سیواس وملاطیه وبلاد شام را تاخت نموده لشکر بشام کشید وتمامی آنولایت را مسخر ساخته حاکم آنجارا بقتل
رسانیده دمشق را گرفته آتش زد ودر سنه ۸۰۴ درحوالی انگوریه با ایلدرم بایزید پادشاه روم مصاف داده غالب
شده اورا دستگیر کرده چندی اورا درقفس کرده باخود میداشت بالجمله امیرتیمور تمام روم را تاکنار دریای فرنگ تاخت
وتاراج کرد چون خاطرش از قضایای روم فارغ گشت بواسطه بدعهدی گرگین خان گرجی در سنه ۸۰۶ بولایت گرج رفته
تمام گرجستانرا زیروزبر کرد ودر سنه ۸۰۷ ممالک ختا را تسخیر نموده ازانجا کوچ کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان
که ازسمرقند تا آنجا ۷۶ فرسنگ است قشلاق نموده درآن اثنا مریض شده شب چهارشنبه ۱۷ شعبان سنه ۸۰۷ مطابق ۱۸
فروری سنه ۱۴۰۵ عیسوی روبجانب دارالملک بقا آورد بموجب وصیت نعش اورا درخطه سمرقند آورده درگنبد
شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند بعد ازوفات لقب اورا علیین مکانی مقرر نمودند ولقب گورکان که شامل
اسم اوست کسی که درسلسله چنگیز خان بقرابت دامادی مشرف شد بخطاب گورکان نوازش می یافت چون امیرتیمور
ازآن قبیل بود وبا صبیه پادشاه وقت کدخدا شده بود بنابرآن بالقاب گورکان اشتهار یافت گورکان بزبان ترکی داماد را گویند عمرش
هفتاد سال ویازده ماه وبیست روز بوده ۳۵ سال و ۱۰ ماه وپنج روز سلطنت کرد درانمدت قلیل در اکثر ربع مسکون سکه وخطبه بنام او بود

شبیه امیرتیمور صاحبقران



امیرتیمور را چهار پسر بود اولین شاهزاده غیاث الدین جهانگیر واو در اوایل سلطنت پدر در سنه ۷۷۷ در بلده
سمرقند بعمر بیست سالگی رخت سفر آخرت بربست دوئمین عمرشیخ میرزا که یکسال بحکومت فارس پرداخته در سنه ۷۹۶
حسب الطلب صاحبقران عزیمت شام نمود دراثنای راه بالای تلی به نظاره یکی از قلاع مشغول بود ناگهان
تیری ازآن قلعه برآمده بر گلویش رسید بدان زخم فوت شد سومین شاهرخ میرزا هفت سال در زمان پدر بحکومت
خراسان نمود وبعد از فوت پدر بدار السلطنت هرات برتخت جهانبانی نشست وچهل سال پادشاهی کرد
چهارمین میرزا میرانشاه در زمان پدر بحکومت عراق عرب وعجم وآذربایجان ودیار بکر باینشان متعلق بود روزی
در شکارگاه از اسب بر زمین خورده ضربی عظیم بسر وی رسیده خللی در دماغ او راه یافت اکثر افعالش
مخالف اطوار سلاطین بود امیر اورا بحضور طلب داشته ابوبکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود چون امیرتیمور
فوت شد ابوبکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده مهام سلطنت را بسرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرایوسف
ترکمان که اورا از هنگام امیرتیمور هوس سلطنت درسر بود وآذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش
برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد ومیرزا ابوبکر پدر را همراه برده بمحاربه شتافت میرزا
میران شاه درجنگ کشته شده میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر
میرزا میران شاه چهل سال وهفت ماه وده روز بود

بادشاهی بابر شاه در هندوستان

فصل دوم ذکر پادشاهی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در مملکت هندوستان

در آنوقت که سلطان ابوسعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در عراق کشته گردید اورا یازده پسر بود از انجمله چهار نفر بسلطنت رسیدند اول الغ بیگ میرزا در کابل دوم سلطان احمد میرزا در سمرقند سوم سلطان محمود میرزا در بدخشان چهارم عمر شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود در سنه ۸۸۸ هجری مطابق ۱۵ ماه فبروری سنه ۱۴۸۳ عیسوی از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان فرزندی بوجود آمد و موسوم به محمد بابر میرزا گردید چون بسن دوازده سالگی رسید از جانب پدر ایالت خطهٔ اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا روز چهارم رمضان سنه ۸۹۹ از بام افتاده رحلت نمود محمد بابر میرزا باتفاق امرا پنجم ماه مذکور بتخت حکومت اندجان نشست و خواجه عبیدالله احرار که قطب وقت بود اسم اورا ظهیرالدین محمد نهاد بعد از آن در ما وراء النهر با سلاطین چغتای او زبک جنگیده سمرقند را مسخر نمود و چون سلاطین او زبک بخیال تسخیر ما وراء النهر لشکری عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده متوجه بدخشان گردید و بدخشان را متصرف شده در اوا خر سنه ۹۱۰ هجری کابل راهم بدست آورد و در سنه ۹۱۳ قندهار را تسخیر نمود تا این زمان اولاد امیر تیمور را میرزا میگفتند حکم داد که بعد ازین مارا پادشاه گویند و در آخر این سنه شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۲۶ سلیمان خان میرزا حاکم بدخشان فوت شد بابر شاه شاهزاده همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت بابر شاه پانزده سال در ما وراء النهر و کابل حکومت نمود در آئین اکبری مرقوم است که بابر شاه بیرون کابل در دامنهٔ کوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع در انجا بزم و نشاط میداشت و این بیت مکرر میخواند نوروز و نوبهار و می و دلبران خوش بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست و در سال ۹۳۲ هجری عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آنسمت گردید چون نزدیک به دهلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی با یک لک سوار و هزار زنجیر فیل در میدان پانی پت که بدهلی سه منزل است نزول نموده قریب یکهفته هر دو لشکر با هم زد و خورد میکردند تا آنکه روز جمعه ۸ رجب سنه ۹۳۲ لشکر صف آرائی نموده از جانبین جنگهای مردانه میکردند و بهادران لشکر بابری داد مردانگی میدادند چون تائید الهی هم عنان موکب بابری بود نسیم فتح برپرچم علم اقبال بابری وزیده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان ابراهیم با جمعی از مقربان کشته گشتند و سلطنت هند بعد از انقضاء یکصد و سی و یکسال از فتح امیر تیمور که در اینمدت نه پادشاه از اولاد افاغنه بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دوازدهم شهر مزبور داخل دهلی گردیده و بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هند گشت بعد از آن شاهزاده همایون را باگره فرستاد تا خزاین انجارا ضبط نماید شاهزاده چون باگره رسید بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار

الماسی بشاهزاده پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت شاهزاده اموال و خزانهٔ انجارا تصرف نموده مراجعت نمود و چندگاه در خدمت پادشاه توقف نموده اذن مرخصی گرفته روانهٔ سنبل شد بعد از شش ماه بعارضهٔ تب مبتلا شده پادشاه اورا بحضور طلب نموده معالجه کرد قدری از آن بیماری سبکبار شده پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آثار انتقال از وجنات احوال پادشاه ظاهر گشت ارکان دولت را حاضر ساخته نخست نصایح بلند و وصایای ارجمند که مثمر سعادت ابدی بود نموده شاهزاده همایون میرزا را ولیعهد و جانشین خود ساخته و امرا را بمتابعت شاهزاده امر نمود آخر الامر در ششم جمادی الاول سنه ۹۳۷ مطابق ۲۶ ستمبر سنه ۱۵۳۰ عیسوی در چهار باغ آگره برحمت ایزدی پیوست و در باغی که الحال بنور افشان مشهور است و آن باغ اکنون در قبضهٔ شخص هندوئی است و وی اورا به آرام باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاه داشته جنازه اش را بکابل برده دفن نمودند

شبیه ظهیرالدین محمد بابر شاه غازی



ذکر بادشاهی همایون شاه در هند

فصل سیم ذکر جلوس نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر تخت سلطنت هندوستان

بعد از فوت پدر در عمر ۲۴ سالگی در ۹ جمادی الاول سنه ۹۳۷ در آگره بر سریر آرای سلطنت نشست چون همواره مکنون خاطر همایونی تسخیر ممالک و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و پرورش چاکران بود بلاد کابل و ملتان را بتیول میرزا کامران داد و سنبل را بمیرزا عسکری و الور را بمیرزا هندال و بدخشان را بمیرزا سلیمان تفویض نموده و چاکران را هر یک علی قدر ل

بمناصب و انعام سرافراز نمود بعد از آن تهیهٔ استفتاح قلاع و بلاد را مرکوز خاطر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
کالنجر نهضت نموده راجه انجا را مطیع و منقاد خود ساخته و در اکثر ممالک هند رایات حکومت افراشت چون سلطان بهادر
فرمانروای گجرات مصدر بعضی بی ادبی ها شده بود بنابرین بر تسخیر گجرات عزم نموده روانهٔ آن صوب گردید سلطان بهادر
تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافت گجرات بتصرف پادشاه در آمد در اندک مدت از قندهار تا صوبه بهار را در
حیطهٔ ضبط آورده استقلالی تمام پیدا کرد در این اثنا اخبار خروج شیرشاه بعرض اقدس رسیده فوجی بدفع او نامزد نمود
شیرشاه باستماع توجه لشکر شاهی استقبال و بر ایشان شبیخون آورده شکست داد پادشاه خود با لشکری عظیم
مقابلهٔ او بر آمده در نواح بنگاله جنگ سلطانی فیمابین واقع و شکست بر فوج شاهی افتاده بهزیمت رفتند همایون
پادشاه به اکبرآباد رسیده خود سازی میکرد که شیرشاه از عقب در رسیده در آن نواح تیز جنگهای صعب فیمابین
روی داده و دو مرتبه همایون شاه شکست خورده از هند رو بکابل نهاد و شیرشاه تعاقب نموده تا اینکه از
قلمرو او را اخراج کرد و خود بر مسند سلطنت متمکن گردید همایون شاه چون بحصار امرکوت رسید رانا حاکم انجا
شرایط خدمتگذاری را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنجم رجب ۹۴۹ شاهزاده محمد اکبر از بطن حمیده بیگم
تولد شد و همایون شاه بعد از چند روز روانه قندهار گردید و حرم خود را در قندهار گذارده روانه هرات شد در بین
راه حوالی قندهار میرزا عسکری خیمه و اسباب همایون شاه را غارت کرده محمد اکبر را بدست آورده پیش کامران
میرزا در کابل فرستاد همایون شاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضاء چند ماه ناچار شده
عزیمت ایران را قرار داد و چون بخراسان رسید بیرم خان خان خانان از درگاه شاه طهماسب صفوی گسیل نموده
این قطعه را از واردات حالات خود بشاه نوشت   خسروا عمری است تا عنقای عالی همتم   قلهٔ قاف
قناعت را نشیمن کرده است   روزگار سفله چون گندم نما و جو فروش   طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود   حالی از کین و عداوت روی با من کرده است   التماس
از شاه آن دارم که با من آن کند   انچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است   چون نامهٔ همایون
بشاه طهماسب رسید شاه بدستخط خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت   همای اوج سعادت بدام
ما افتد   اگر ترا گذری بر مقام ما افتد   چون جواب بهمایون رسید از خراسان متوجه بحضور فیض معمور گردید حسب
الحکم پادشاهی در هر منزل حکام در خدمتگذاری او فروگذاشت نمی نمودند تا وارد قزوین شد شاه طهماسب مقدم
همایون را هما یون پنداشته انچه لوازم مهمان نوازی بود بجا آورد و چند روز جشن خسروانه برپا داشت همایون در روز
جشن الماس گران بهائی که خراج اقلیمی بود برسم ارمغان پیشکش بشاه نمود و سه سال در آنجا بخوشگذرانی توقف
نمود بعد از آن استدعای اعانت و مدد نمود پادشاه پسر خود سلطان مراد میرزا را با دوازده هزار سوار قزلباش

ملتزم رکاب او ساخته روانهٔ هندوستان ساخت چون بقندهار رسید میرزا عسکری در حصار کابل متحصن گشت همایون پادشاه
در هفتم محرم سنه ۹۵۲ بر قلعه یورش آورد و میرزا عسکری مضطرب گردیده بصوابدید امرا با کمال شرمساری بحضور همایون
آمده حصار را با اولیای دولت تفویض نمود همایون قلعهٔ قندهار را موافق وعده که بشاه طهماسب کرده بود بشاهزاده
کامران میرزا سپرده متوجه تسخیر کابل شد میرزا کامران سراسیمه شده بطرف غزنین فرار نمود همایون بدون جنگ کابل را
تصرف نموده بدیدار محمد اکبر خوشوقت گردید بعد از گاه میرزا کامران لشکری وافر جمع آوری کرده رو بکابل
آورده همایون بدفع او مشغول و متوجه شد در این بین اکثر سرداران قزلباش که به کومک آمده بودند با وطان خود
برگشتند همایون خود با فوجی قلیل بر مخالف تاخت آورده تیری بر اسب سواری او رسیده از اسب افتاد و
لشکر غنیم غالب و سپاه همایون مغلوب شده فرار نمودند میرزا کامران قلعه را مسخر کرده بعد از سه ماه باز همایون
تدارک لشکر دیده با میرزا کامران جنگیده او را منهزم گردانید و میرزا عسکری را گرفته قید نمود و باز میرزا کامران در میان
افغانان بجمع آوری سپاه مشغول بود همایون اول حاجی محمد خان را که بانی فساد بود بقتل رسانید و بعد متوجه تنبیه میرزا کامران
گردید چون بسواد خیبر رسید میرزا کامران باعانت افاغنه بر لشکر همایون شبیخون زده کاری از پیش نبردند لیکن میرزا
هندال در آن شبیخون کشته شد چون میرزا کامران از این کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید بر گردید با افاغنه پیوست
چون افغانان دیدند که سوای نقصان جانی و مالی ثمرهٔ متصور نیست دست از رفاقت او کوتاه ناچار بهند رفته
بسلیم شاه ملتجی شد سلیم شاه او را گرفته مقید نمود و بلطایف الحیل از قید گریخته براجهٔ نگرکوت پناه برد چون سلیم شاه
میرزا کامران را مدعی سلطنت میدانست بتعاقب او به نگرکوت رفت میرزا کامران صلاح اقامت بدانجا
ندیده از نگرکوت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کامران را نگاه داشته بهمایون شاه خبر داد همایون شاه از آب سند
گذشته سلطان آدم کامران را تسلیم همایون شاه نمود آنانکه بکامران عداوت داشتند بهمایون معروض داشتند که بقای
جان موقوف بر کشتن کامران است همایون بقتل او راضی نشد مگر بپاس خاطر امرا حکم بکور کردن او داد
او را کور کرده روانهٔ مکه نمود چون همایون از فتنهٔ میرزا کامران و دیگر برادران آسوده خاطر شد شیرشاه و سلیم
شاه فوت کردند در این اثنا عرایض از بعضی کسان از اهالی دهلی و اگره متضمن بر این معنی رسید که پس از
فوت سلیم شاه رؤسای افاغنه با یکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه رایات جهانگشای را در ملک
هند باهتزاز آرند انسب و اولی است همایون منعم خان را بحراست کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را همراه
برداشته با پانزده هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از انقضاء مدت پانزده سال در ماه صفر سنه ۹۶۲
وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن
آوازهٔ نهضت همایونی خود بخود پریشان شدند همایون وارد لاهور گردید و افواج به هر جانب تعین نموده سرهند و دیپالپور را

در تصرف آورد و سکندر شاه که بر تخت دهلی نشسته بود با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شده قریب چهل روز در سرهند بمقابل یکدیگر محاربه می نمودند تا آنکه در دوم شعبان ۹۶۲ هر دو لشکر صف آرا شده شکست بر لشکر سکندر شاه افتاده فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد همایون شاه روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرموده بر تخت سلطنت جلوس نمود خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت بعد از اتفاقات قضا و قدر روزی پادشاه بربالا بام کتابخانه برآمده پایش در دامان پیچیده از بالا بزیر افتاد و بعد از دو روز در پانزدهم ربیع الاول ۹۶۳ این عالم فانی را بدرود کرد نعش او را در کیلوکهری بر کنار دریای جمن بفاصله دو میل از شهر مدفون کرده عمارتی عالی بر آن احداث نمودند مدت سلطنت همایون پادشاه بیست و پنج سال و پنج روز بود از آن جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمود و بعد از آن پانزده سال در کابل و قندهار و مرتبه ثانی هفت ماه و چند روز و مدت

چهل و نه سال و چهار ماه و هشت روز بود و او را دو پسر بود محمد اکبر میرزا و محمد حکیم میرزا

شبیه همایون پادشاه غازی



فصل چهارم ذکر سلطنت عرش آشیانی ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

ذکر پادشاهی اکبر شاه بادشاه هند

بعد از فوت پدر روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی ۹۶۳ مطابق چهاردهم ماه فبروری ۱۵۵۶ عیسوی بسن چهارده سالگی در باغ کلانور بر تخت سلطنت تکیه زد و بجهة انتظام ملکی و مالی منصب وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص

یافت بعد از بیست و پنج روز از زمان جلوس سکندر شاه افغان که از همایون شاه شکست خورده در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم جمع آوری کرده سر بشورش برآورد پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد و بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکندر شاه مطمئن شد اخبار شورش همیون بقال اشتهار گرفت تفصیل این اجمال آنکه همیون یکی از معتمدان مبارز خان (عادل) با مخالفان او مخالف بود از اخبار رحلت همایون شاه جنون جهانبانی بر سرش افتاده با پنجاه هزار سوار و توپخانه عزم تسخیر دهلی نمود امرای شاهی که در دهلی بودند مجتمع شدند بسرکردگی تردی بیگ خان ثبات قدم ورزیده بعد کشش و کوشش زیاد خان مذکور شکست یافته منهزم شد و همیون دهلی را تصرف نمود این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند پادشاه در پنجم ذی حجه رایات ظفر آیات را بدفع همیون برافراخت چون خیام فیروزی انجام را در سواد پانی پت زدند تلاقی فریقین دست داد و در عین هنگامه تیری بچشم همیون رسیده مشرف بموت شد و لشکرش پشت بکارزار دادند و همیون را دستگیر کرده بحضور رسانیدند دولتخواهان معروض داشتند که چون جهاد اولست بدست مبارک بر گردن این بی دین شمشیر رانید پادشاه سر تیغ بگردن او رسانیده بیرام خان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تن او را بدهلی برده بر دروازه شهر بیاویزند پادشاه مظفر و منصور داخل دهلی گردید و تا چهار سال اختیار کلی و جزئی امور مملکت به بیرم خان بود اما از آنجائی که پادشاه را در سال ششم بعضی از حرکاتی که خلاف طبع پادشاه بود بظهور رسید تا آنکه در سال پنجم او را از عهده وزارت عزل ساخت پس از عزل بیرم خان در اندیشه باطل افتاده فتنه و فساد در ممالک محروسه مرتفع ساخت و چند بار با پادشاه جنگیده هزیمت یافت آخر الامر بوسیله منعم خان بعجز و انکسار عازم حج به گردید چون متصل لشکر پادشاهی رسید منعم خان دستمالی بگردن بیرم خان انداخته بحضور آورد پادشاه از راه مهربانی عفو جرایم او را نموده رخصت رفتن بمکه را باو داد خان مذکور عازم مکه گردید چون بشهر پتن متعلقه صوبه گجرات رسید مبارک خان افغان بعوض خون پدر در پی کشتن او برآمده با جمعی بهانه ملاقات نزد او آمده خنجری بر پشتش زد که تا سینه بشکافت و جهان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم از جلوس پادشاه بعزم تسخیر قلعه چتور روانه آن سمت شد و قلعه را محاصره نموده متصرف گردید و در سنه ۹۷۲ هجری پادشاه دار الخلافه را آگره قرار داد و در سال پانزدهم از جلوس بنای قلعه اله آباد را نمود و در مدت چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اکبر شاه تمام مملکت هندوستان را بحیطه تصرف آورد و خاطر از اطراف جمع کرد اکثر اوقات با علما و حکما بمباحثه علمی مشغول می بود تا آنکه پس از حکومت پنجاه و دو سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه هزار و چهارده ۱۰۱۴ هجری مطابق ۱۴ اکتوبر عیسوی در اکبرآباد رحلت بعالم بقا نمود در باغ سکندره که قریب سه میل از شهر اکبرآباد دور است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر کرده بود مدفون گردید

شبیه ابوالمظفر محمد اکبر شاه غازی



ذکر پادشاهی محمد جهانگیر شاه در هند

فصل پنجم ذکر سلطنت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی

در سال ۹۷۷ هجری مطابق ۳۱ آگست ۱۵۶۹ عیسوی محمد جهانگیر از بطن جوده بائی بوجود آمد در آنوقتی که محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده محمد جهانگیر بعزم ملاقات پدر از اله آباد به اکره آمده هنوز در بین راه بود که پادشاه رحلت نمود اکثر امراء و اعیان السلطنت سلطان خسرو ولد محمد جهانگیر که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند و شیخ که علماء معتبر آن سلسله بود مخالفت جمهور را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولد ارشد مهام سلطنت به پسرزاده خالی از اشکال نیست امرا ترک آن اراده را نموده بسلطنت جهانگیر راضی شده و محمد جهانگیر شاه در بستم ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۴ هجری در اکبرآباد بر سریر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید با جمعی که شریک مصلحت و محل اعتماد وی بود از قلعهٔ اکبرآباد برآمده راه خودسری پیموده تا حدود رفت در آنجا جمعی از جنود جغتای و افغانان بدو پیوسته قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده بطرف اکبرآباد آمده آمادهٔ جنگ شد در اول حمله از لشکر پادشاهی شکست خورده فرار نمود پادشاه باطراف ممالک فرمان داد که هر جا سلطان خسرو را با بند دستگیر کرده بحضور فرستند تا آنکه بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را گرفته

بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند خان موصوف او را بحضور پادشاه فرستاد پادشاه فرمود خسرو را بزندان برند و رفقای او را بردار کشند در سال ششم از جلوس نورجهان بیگم صبیهٔ میر غیاث بیگ را خواستگاری نموده به او محبت بهم رسانیده که در آخر عهد نام بیگم در سکه نقش میشد چنین بحکم شاه جهانگیر یافت بنام نورجهان پادشاه بیگم زر و پادشاه همیشه می گفت که من سلطنت هند را بنورجهان بخشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یک سیر شراب هیچ در کار نیست بالجمله جهانگیر به نیروی طالع و قوت بخت ارجمند بارها تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله در حیطهٔ تصرف در آورد و در ۱۰۳۶ هجری به کشمیر توجه نمود و در آنجا تکسر فراجی بهم رسانیده رایات عالیات بجانب لاهور باهتزاز آمد در اثنای راه روز یکشنبه بیست و نهم ماه صفر ۱۰۳۷ هجری مطابق بیست و هشتم اکتوبر ۱۶۲۷ عیسوی بعالم جاودانی سفر کرد و نعش او را به لاهور فرستاده در باغی که نورجهان تعمیر کرده بود بخاکش سپردند ۲۲ سال و ۸ ماه پادشاهی نمود

شبیه محمد جهانگیر پادشاه غازی



ذکر پادشاهی شاه جهان پادشاه در هند

فصل ششم ذکر سلطنت فردوس آشیان شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی

شاه جهان پادشاه در شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول ۱۰۰۰ هجری در دارالسلطنه لاهور از بطن جوده بائی تولد یافت پدرش او را در ۱۰۲۵ به تسخیر ولایت دکن فرستاد و او را بخطاب شاه جهان ملقب ساخت چون شاه جهان خبر فوت

پدر را شنید از دکن به اکبره روانه شده روز هشتم جمادی الثانی ۱۰۳۷ وارد اکبره گردیده بر سریر فرمانروائی جلوس نموده هریک از امرا را بقدر مراتب بخطاب و منصب و انعام سرافراز فرموده و همگی همت را بر تجدید مراسم ملت مصطفوی و ترویج احکام نبوی مصروف داشت اول حکمی که کرد مردم را از سجده کردن بوقت حضور منع نمود و گفت که لایق سجده ذات پروردگار حقیقی است و درهمین سال دوازدهم رجب در جشن نوروز سلطانی بر تخت فرمانروائی جلوس کرد و پادشاهزادگان عالیقدر را که چهار رکن سلطنت بودند در چهار گوشه اورنگ پادشاهی حکم نشستن داد و آصف خان نزدیک تخت ایستاده و همگی را امور و مراحم خسروانه گردانید شاهزاده داراشکوه را بخلعت ولیعهدی سرافراز نمود و سلطان شجاع را بصوبه داری بنگاله مقرر داشت و اورنگ زیب عالمگیر را صوبه دکن تفویض نمود و سلطان مرادبخش بصوبه داری گجرات تعین گردید و آصف خان بمنصب وکالت سرافراز نمود و هشتاد لک روپیه از جشن بفقرا و مساکین عنایت کرد و بسال دوم از جلوس افضل خان شیرازی بمنصب وزارت سرافراز شد و در سال چهارم ملکه ارجمند بانو از عالم فانی بسرای جاودانی خرامید و در سال پنجم بندر هوگلی را از قوم پرتگیز گرفت و در سال هفتم بر تخت مرصع مشهور به تخت طاوس که یک کرور روپیه خرج آن شده بود جلوس نموده پسر بزرگ خود شاهزاده داراشکوه را ولیعهد خود ساخت بنابران دیگر برادرانش خصوص اورنگ زیب عالمگیر که پسر سومی بود مدام با وی عداوت می ورزید تا وقتی که در ۱۰۶۷ هجری پادشاه بیمار شد و اخبار ناخوشی پادشاه باطراف منتشر گردید داراشکوه رتق و فتق مهام سلطنت را میداد و عالمگیر که در دکن بود و در شجاعت گوی سبقت از برادران دیگر میبرد و مدام خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانسته با مراد متفق شده لشکر عظیم برداشته عازم دار الخلافه گردید در اثنای راه شاهزاده مرادبخش که در گجرات بود و نیز بدو پیوست چون هر دو برادر بموضع دهرت پور رسیدند مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان سپهسالار با افواج پادشاهی بتحریک داراشکوه بقصد محاربه به فاصله یک فرسخی دهولپور مقابل شده تلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش بسیار لشکر داراشکوه شکست فاحش یافت و اورنگ زیب عالمگیر از آنجا کوچ کرده بسواد گوالیار دایره لشکر نمود داراشکوه از اکبرآباد برآمده در دهولپور به بستن سنگر پرداخت چون اخبار آمدن داراشکوه بگوش اورنگ زیب عالمگیر رسید بطریق ایلغار خود را مقابل عسکر داراشکوه رسانیده بفاصله یک میل خیمه زده در همان روز وقتی که آفتاب بوسط السماء رسید جنگ توپ و تفنگ شعله کشید بعد از زد و خورد زیاد داراشکوه شکست فاحش خورد و آواز نقاره فتح و نصرت اورنگ زیبی بمسامع جهانیان رسید داراشکوه بعد از هزیمت قریب شام به اکبرآباد رسید در آخر شب سپهر شکوه پسر خود را با قدر جواهر برداشته با معدودی از سواران جانب شاه جهان آباد در رفت شاهزاده اورنگ زیب از آنجا کوچیده در باغ نورمنزل که در سواد اکبرآباد واقعست نزول نمود و مالک تاج و تخت گردید بتقدمات

جشن مثل خطبه و سکه را موقوف بر جلوس ثانی داشته روز دوم بتعاقب داراشکوه روانه شده در جانب پنجاب چنیده رفت و در آنجا شنید که داراشکوه بجانب گجرات روانشد و شیخ میرزا را با نه هزار سوار بتعاقب داراشکوه روانه ساخت و در خلال این باره شنید که شاه شجاع برادر دیگرش در بنگاله عزم جنگ دارد لهذا دوازدهم محرم رایات بمقابله شاه شجاع باهتزاز آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بکهجوه رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل لشکر پادشاه رسیده توقف نمود و بعد از چندین جنگ و جدال و کوشش بسیار هزیمت شد و خدم و حشم او بتاراج در آمد و از آنجا عنان عزیمت بر مهم داراشکوه معطوف داشت و داراشکوه مدت یکماه در گجرات بسر برده با بیست هزار سوار جانب اجمیر روانه شده آماده رزم گردید و پادشاه نزدیک لشکر او رسید و حکم جنگ داد داراشکوه تاب صف آرائی میدان در خود ندیده پناه بکوهستان اجمیر برد و پادشاه بعد از این فتح متوجه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و از راه دروازه داخل ارک شده شاه جهان پادشاه را محبوس نمود و بعد از هشت سال در حبس شب دوشنبه بیست و چهارم شهر رجب ۱۰۷۶ از این جهان فانی رحلت نمود مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود و عمرش هفتاد و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود در گنبد تاج گنج زیر زمین آسوده

شبیه شاه جهان پادشاه غازی



ذکر پادشاهی عالمگیر شاه در سنه

فصل هفتم ذکر سلطنت خلد مکانی محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی

در سنه ۱۰۲۸ یازدهم ذی قعده مطابق دهم اکتوبر ۱۶۱۹ عیسوی از بطن بانو بیگم تولد شد در حالت بیماری و محبوسی پدر در غرهٔ ذی قعدهٔ سنه ۱۰۶۸ بر سریر سلطنت جلوس نموده خطبه و سکه خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد و شاه شجاع را بدست آورده مقتول کرده و حکم باطراف ممالک داد که داراشکوه را هر جا دیده دستگیر نموده بحضور بیاورند تا آنکه دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدست ملک جیون گرفتار گشته بحضور عالمگیر فرستاد در بیستم ذی حجه بدهلی رسید پادشاه حکم بحبس آنها نمود چون از رسیدن داراشکوه شورش عظیم در شهر پیدا شد عالمگیر در خفیه حکم بقتل آنها داد چنانچه در غره محرم سنه ۱۰۶۹ آن بیچاره ها در حبس شهید کرده شدند عالمگیر همین که از دغدغهٔ برادران مطمئن شد نه سال در شاه جهان آباد نشسته بنظم و نسق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه بتسخیر ملک دکن شد در سنه ۱۰۹۷ بعضی از ممالک دکن را مسخر نموده در سنه ۱۰۹۷ قلعهٔ بیجاپور را محاصره نموده راه دخول آمد و رفت را بر متحصنان قلعه بسته برج و بارهٔ قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعه شود سکندر عادلشاه والی آنجا قلعه را حواله اولیای دولت نموده خود بحضور عالمگیر شتافته مشمول عنایات شاه گردید چون از بند و بست بیجاپور فارغ گردید لوای عزیمت بطرف حیدرآباد افراشت و در سنه ۱۰۹۸ حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابو الحسن مشهور به تاناشاه گریخته بطرف قلعهٔ گولکنده رفت افواج پادشاهی گولکنده را محاصره نمودند و زمان امتداد محاصرهٔ قلعهٔ مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتن قلعه ممکن نبود لهذا امراء عالمگیر مستحفظین قلعه را فریب داده بوقت شب نفری از امرا از دیوار قلعه داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم نیز با فوج خود طرف دروازهٔ قلعه آمده منتظر فتح الباب بود که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانیده در را باز کرده روانهٔ قصر سلطان ابو الحسن شدند از همین صدای گریه و زاری از اندرون قصر بلند شد ابو الحسن به تسلی و اطفال کوشیده همگی را وداع نموده منتظر مهمانان ناخواسته بود چون هنگام طعام خوردن او بود طعام حاضر کردند و مشغول طعام خوردن گردید کسانیکه حاضر بودند از راه تعجب سؤال کردند که درین حالت تشویش چگونه رغبت بطعام مینمایند جواب داد که موافق طریقه جمهور همین است و با حاضرین بخوشروئی همکلام شده گفت دانشمندان تجربه کار نوشته اند که هرگاه صاحب دولتان برگشته بخت را با حوادث روزگار سر و کار افتد سر رشتهٔ حوصله و بردباری از دست نداده رضا و تسلیم را ملجأ خود دارند بالجمله بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بکمال استقلال باتفاق امراء عالمگیر روانه گردید چون شاهزاده نزدیک بدروازهٔ قلعه خیمهٔ مختصری زده انتظار او را میکشید او را نزد شاهزاده حاضر کردند شاهزاده اظهار لطف و مهربانی نموده او را تسلی داده بحضور عالمگیر آورد پادشاه نیز با وسلوک شایسته نموده بعد از چندی روزی او را روانهٔ دولت آباد ساختند تا در آنجا نظربند باشد پادشاه پس از تنظیم ملک حیدرآباد رایات نصرت آیات را

جانب ظفرآباد برافراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سواد کلبرگه را مضرب خیام ظفر انجام گردانید و در سال پنجاه و دوم از جلوس که سال نود و یکم عمر او بود در شهر احمدنگر در سنه ۱۱۱۸ هجری مبتلا بمرض تب گردیده امید زندگانی در خود ندید محمد کام بخش پسر کوچک خود را که عزیز میداشت به نظامت بیجاپور مقرر داشته با شوکت تمام بصوب مقصود روانه نمود و محمد اعظم پسر وسطی که دایم الحضور بود در رفتن مالوه رخصت داد شاهزاده هنوز مسافتی چندان طی نکرده بود که عالمگیر روز جمعهٔ بیست و هشتم ماه ذی قعده سنه ۱۱۱۸ برحمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم بمجرد استماع این خبر بسرعت معاودت نموده داخل اردوی پادشاهی گردید و نعش پدر را روانهٔ اورنگ آباد ساخت عالمگیر را پنج پسر و شش دختر بود اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر رفوت شد دومین شاهزاده محمد معظم سومین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او زیب النسا و زینت النسا و زبدة النسا و بدر النسا و مهر النسا با پدر بیگم

شبیه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی



ذکر پادشاهی محمد اعظم شاه در سنه

فصل هشتم ذکر سلطنت محمد اعظم پادشاه سومین پسر عالمگیر پادشاه

در سنه ۱۰۶۳ هجری در دوازدهم ماه شعبان از بطن بانو بیگم بوجود آمد بعد از روانه نمودن نعش پدر روز سه شنبه دهم ذی حجه

در شهر احمدنگر قدم بر اریکهٔ سلطنت گذاشت و آصف الدوله را به منصب وزارت مستقل ساخته و ذوالفقارخان را سپه سالار نموده و دیگر اعیان و ارکان دولت پدر را بکارهائیکه مأمور بودند برقرار داشت چون مرض عالمگیر در تمام ممالک هندوستان اشتهار یافته بود سلطان محمد معظم پسر بزرگ او از کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد در اثنای راه خبر فوت پدر را شنیده به لاهور آمده روز سه شنبه سلخ محرم سنه ۱۱۱۹ تاج سلطنت بر سر گذاشت و خود را موسوم بهادرشاه ساخت و از آنجا به محمد اعظم شاه نامه نگاشت که اگر بحسب فرمان پدر مغفور شما بفرمان روائی صوبه جات دکن اکتفا نمایند و پادشاهی باقی هند را بمن بگذارید اصلح و انسب می نماید اعظم شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در اقلیمی نگنجد محمد معظم ازین معنی رنجیده همت بعروة الوثقی توکل ایزدی زده روانه اکبرآباد گردید چون اخبار رسیدن محمد معظم شاه به اکبرآباد گوشزد محمد اعظم شاه شد باراده جنگ از احمدنگر با فوجی کثیر کوچ نموده بعد از طی منازل در میدان دهولپور تلاقی فریقین دست داد جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود با بسیاری از امرا کشته شدند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم محمد معظم شاه وزید اکثر امرا بحضور آمدند و این واقعه در هجدهم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بوقوع آمد

شبیه محمد اعظم پادشاه



ذکر پادشاهی معظم شاه در ...

فصل نهم ذکر سلطنت شاهزاده معظم شاه عالم بهادر شاه

در سنه ۱۰۵۳ سلخ رجب از بطن نواب بائی در برهانپور تولد یافت بعد از فوت پدر و کشتن برادر در نوزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ در اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس نموده و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان و عمده وکیل مطلق به اسد الله خان مرحمت نموده و آصف الدوله را بشاهجهان آباد مرخص نمود که تمشیت اخبار را نماید در نتیجه همگی افواج شاهی مرفع الحال گشتند محمد کام بخش چون اخبار کشته شدن محمد اعظم شاه را استماع نمود سر به اطاعت فرو دنیاورده با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد پادشاه هر قدر او را نصیحت کرد فایده نبخشید و جوابهای سخت داد لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شعبان سنه ۱۱۱۹ از راه فتح پور متوجه بیجاپور شد و محمد کام بخش با فوجی که داشت از بیجاپور با کمال جرئت پیش آمده در سواد کلبرگه تلاقی شد روز سیم ذی قعده جنگ سلطانی فیمابین هر دو برادر بمیان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمدار گشته بیخود افتاد و ملازمان شاهی در همان حالت بی هوشی او را دستگیر نموده بحضور پادشاه آوردند و زخمهای او را بخیه زدند اندک روز جان بجان آفرین تسلیم نمود پادشاه پس از انتظام دکن علم مراجعت بدار الخلافه شاهجهان آباد افراشت درین بین خبر رسید که جماعت نانکیه که در صوبه لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده برواج کفر و هدم اسلام برخواسته اند و وزیرخان فوجدار آنجا را کشته اند و بتخریب مساجد و نبش قبور مسلمین و بتصرف درآوردن ملک شورشی کرده اند پادشاه توجه بدان صوب نموده همگی آنها گرفته بقتل رسانید و رفع شر آنها را نموده و درهمین سال کتارات لاهور را خیمه گاه ساخته با علمای سنت جماعت گفتگو نمودند تا آنکه وصایت امیر المومنین ع ثابت نموده در خطبه کلمهٔ علی وصی رسول الله را داخل نمود پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال عزم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفده شاهزاده بدست راست و چپ او می نشستند در چهاردهم محرم سنه ۱۱۲۴ خللی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ ماه محرم در لاهور جهان گذران را وداع نمود نعش او را بدار الخلافه شاهجهان آباد آورده بخاک سپردند هفتاد و سه سال زندگانی کرد پنج سال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در رکاب بودند بعد از فوت پدر در امر خلافت اختلاف درمیان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهة نظامت بنگاله صاحب استطاعت بود و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانه و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سه برادر دیگر با وجود عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را بالسویه قسمت نمایند و هر سه بر ممالک متعلقه خود فرمان روا باشند باین عزیمت هر سه بر عظیم الشان صفوف قتال آراستند و در آن معرکه بحسن تدبیر فتح نمودند و عظیم الشان در گرداب فنا افتاد بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نموده

علیحده شدند اول درمیان معز الدین جهاندار شاه و شاهزاده خجسته اختر جهانشاه جنگ عظیم واقع شد و رفیع الشان خود را برکنار کشیده نظر بانجام هر دو برادر دیگر دکه لشکر جهانشاه چیره شده سپاه او را از پیش رانده قریب بود که شاهزاده جهان شاه فتح کند که در این اثنا فرخنده اختر مهین پور شاهزاده جهان شاه کشته شد این معنی موجب اضطراب شاهزاده گردیده سراسیمه فیل سواری خود را در صف کارزار راند از هر طرف کشته پشته میساخت که ناگاه از قضا که فیل بدلی افتاد که تفنگ چیان از عقب بکمین بودند بجو دیکه فیل شاهزاده محاذی تل مذکور رسید تفنگ چیان شلیک آغاز کردند جهانشاه بضرب گلوله آهنگ روضهٔ رضوان نمود و بعد از کشته شدن جهانشاه رفیع الشان با وجود قلت سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم با برادرش ملحق گشت جهاندار شاه نعش برادران را برای دفن در مقبرهٔ همایون پادشاه بشاه جهان آباد فرستاده خود بی مزاحمت بر تخت کامرانی نشست

شبیه شاه عالم بهادر شاه



فصل دهم ذکر سلطنت محمد معز الدین جهاندار شاه

ذکر جلوس جهاندار شاه در

در ۲۰ محرم سنه ۱۱۲۳ بعد از فتح بر برادران بعمر پنجاه سالگی در لاهور اورنگ جهان بانی را بجلوس آرایش داد

آصف الدوله را بمنصب وکالت سربلند ساخت و ذوالفقار خان را بوزارت سرفراز نمود و هر یکی از اعیان سلطنت و ارکان دولت را بمناصب بلند و خدمات ارجمند اعزاز و اکرام نمود و در این بین خروج فرخ سیر بخونخواهی پدر و برادر گوش زد خاص و عام گردید پادشاه محمد اعز الدوله را با فوجی عظیم بسمت او کوچ داد قبل کجهود تلاقی فریقین روی نمود اعز الدین هزیمت یافته بطرف اکبر آباد شتافت جهاندار شاه که در شاه جهان آباد بود و انتظار فتح پسر را می کشید چون قضیه را بر عکس دید در شاه جهان آباد و تهیه اسباب جنگ را دیده با توپخانهٔ شایسته و فوج قریب هشتاد هزار سوار و همین قدر پیاده لوای عزیمت افراخت بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و انبوه بر سواد سموگر متصل اکبر آباد بمقابل فرخ سیر فرو کش گردید و از آن طرف فرخ سیر با فوج قلیل با کمال بی سرانجامی مسافت دو روزه را در یک روز طی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندار شاه نزول نمود عبدالله خان سپه سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج پادشاه مقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمعیت خود باو ملحق گردید جهاندار شاه وقتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رو متوجه طرف پشت گردید مجدد باراده ترتیب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند که لشکر مخالف حمله آورده لشکر جهاندار شاه را پای ثبات استوار نمانده برهم خورده راه هزیمت سپردند و کار بر جهاندار شاه بمثابه تنگ شد که خود را در عماری فیل زنانه کشیده راه اکبر آباد را در پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبر آباد بسر برده در آخر شب تغییر هیأت داده روانه شاه جهان آباد گردید فتح نصیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندار شاه ده ماه و سیزده روز بود

شبیه جهاندار شاه در صفحه بعد است

شبیه جهاندار شاه



ذکر پادشاهی فرخ سیر در سنه [illegible]

فصل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم الشان پادشاه

در سنه ۱۰۹۶ در شهر رجب متولد شد بعد از غلبه بر جهاندار شاه در سنه ۱۱۲۴ در اکبرآباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود جمله امیران و صاحب منصبان بحضور آمده مورد مراحم خسروانه گردیدند بعد از چندی از طرف شاه جهان آباد کوچ نمود چون در خضر آباد که یک روزه بدهلی فاصله دارد رسیدند آصف الدوله و پسرش ذوالفقارخان را طلب داشته پدر و پسر را بحضور آورده هر یکرا خلعت داده بظاهر مورد مرحم ساخته حکم شد که آصف الدوله برود و ذوالفقارخان در خیمه بماند که ما را با ایشان مشورت امورات ضروری منظور است آصف الدوله مرخصت نمود و چشم از عافیت بربست و ذوالفقارخان مستعد بقتل خود در مکان مامور نشسته پادشاه اول پیغام خشونت آمیز بدعوی خون عظیم الشان و پسرش محمد کریم میرزا بوی داد ذوالفقارخان نیز بنابرین که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید جوابهای درشت داد و درین ضمن لاچین بیگ میر غضب از عقب ذوالفقارخان رسیده طناب بگردنش انداخته کشید تا آنکه طایر روحش از قفس بدن رهائی یافت و همان روز لاچین بیگ مذکور بحکم پادشاه جهاندار شاه را در قلعهٔ ارک مقتول نمود و فرخ سیر با شان و شوکت تمام داخل شهر شده حکم نمود

که

که سر جهاندار شاه را بر سر نیزه کرده و لاشش او را در هودج فیل انداخته و نعش ذوالفقارخان را واژگون بر دم فیل بسته و در شهر گردانیده در پیش قلعه انداختند و آصف الدوله را حکم حبس نمود و خلعت وزارت را بسید عبدالله سادات بارهه داد و بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ملقب نمود و خلعت امیرالامرائی به برادرش سید حسین خان مرحمت کرد بالجمله بعد از چندی باغوای بعضی از امرای حسد پیشه در میان فرخ سیر و قطب الملک غبار نفار بمرتبه بلند گردید که تدابیر اسیر و دستگیر کردن قطب الملک در خاطر فرخ سیر پیچیده روز بروز در تدبیر گرفتار کردن قطب الملک بود تا آنکه مدت عداوت بامتداد گذشت و نوشتجات قطب الملک درین ماده متواتر بطلب برادرش امیرالامرا میرفت تا آنکه او با فوجی از حد و حساب بیرون از دکن طی مسافت نموده به دارالخلافه رسید چون بهیچ نوع رفع تکدر پادشاه متیقن خاطر او نگردید بنابرین هر دو برادر حق نمک خوارگی از دست داده برای حفاظت جان خود لوای نمک بحرامی افراشتند و بنای جلوسش از اوج تخت جهانبانی انداختند و پادشاه سررشته صلاح حال از دست داده و در دام اغوای کوته اندیشان افتاده او را بفضیحت و بی ادبی تمام از ارک بیرون آوردند و میل نابینائی در چشم کشیده در تنگنای زندان اندرون قلعهٔ ارک که جائی از گور تنگ تر بود محبوس ساختند بعد از دو ماه او را خفه کرده نعش او را برای دفن بمقبرهٔ همایون شاه رسانیدند ایام سلطنتش ۶ سال و ۴ ماه

شبیه فرخ سیر پادشاه



ذکر پادشاهی رفیع الدرجات

فصل دوازدهم ذکر سلطنت شمس الدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک و امیر الامراء از کشتن فرخ سیر فارغ شدند نظر به تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت که بغیر از نام یکی از شاهزادگان تیموری صورت نمی بندد رفیع الدرجات را از حبس برآورده در سنه ۱۱۳۱ نهم ربیع الثانی بر سریر سلطنت نشانیدند و برای رفع شورش و آشوب طبل شادیانه بگوش اهل شهر رسانیدند و حیدر خان که از مخصوصان قطب الملک بود بمشرفی دیوان و اتالیقی و معلمی پادشاه و چند خدمات مقرر کردند و تمام امورات ملکی و مالی را خود متحمل میشدند خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بتصرف ایشان بود و هر قدر جواهر و نقود و نفایس بدیعه که میخواستند برداشتند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و دغدغه هر دو برادر شبی بر بساط آسایش نیارمیدند و گوش بر اخبار فتنه و فساد در اطراف ممالک میداشتند و پیوسته چشم براه قصاص اعمال خود می بودند چون رفیع الدرجات بسبب بیماری تب و خوردن کوکنار اینقدر ناتوان و ضعیف البنیه شده بود که اطبا از معالجه اش مایوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که سزاوار تخت رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خطیر را به او واگذارید قطب الملک حسب الحکم رفیع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب ۱۱۳۱ هجری در خدمت رفیع الدوله شتافته او را بر سریر حکمرانی جلوه داد و بعد از پانزده روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدرجات رخت حیات بعالم بقا کشید ایام سلطنتش سه ماه یازده روز بود

و در همین سال بزرگان قلعهٔ اکبرآباد نیکوسیر را که در قلعه محبوس بود از حبس برآورده بر تخت نشاندند قطب الملک بمجرد استماع این خبر پادشاه را برداشته عزیمت اکبرآباد نمود و در اندک زمان بمحاصرهٔ قلعه پرداخته بعد از یکماه قلعه دار ناچار شده قلعه را بقطب الملک سپردند و نیکوسیر را باز بزندان بردند رفیع الدوله چون بدستور برادر معتاد به کوکنار بود در حالت انزوا بعد از جلوس ترک کرده منجر باسهال گردید هر چند اطبا معالجه کردند فایده نبخشید و آثار انتقال از وجنات او نمایان گشت قطب الملک کس بطلب میرزا روشن اختر که ایام گذشته شدن جهاندارشاه با والدهٔ خود در قلعهٔ دار الخلافه بود روانه نمود هنوز شعشعهٔ مژدهٔ طلوع آفتاب جهانتاب از افق مشرق برج دار الخلافه پرتو شیوع نینداخته بود که ماه حیات رفیع الدوله در مغرب ممات غروب نمود افسوس از آن دو نهال روضهٔ صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهانبانی از جهان ناکام رفتند

شبیه رفیع الدرجات

شبیه رفیع الدوله



ذکر پادشاهی محمد شاه

فصل سیزدهم ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی

در سنه ۱۱۱۴ شب جمعه ۲۳ ربیع الاول از بطن قدسیه بیگم بوجود آمد بعد از وفات رفیع الدوله بتاریخ پانزدهم شهر ذی قعده ۱۱۳۱ بعمر هیجده سالگی در سواد فتحپور سریرآرای سلطنت گردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی رونق گرفت تا چندی مطیع امر و نواهی قطب الملک و امیر الامرا بود و از حسن تدبیر این هر دو مدار المهام کار سلطنت انجام میگرفت از آنجا که در میان قطب الملک و نظام الملک آصف جاه قمر الدین خان که یکی از امرای کبار دولت تیموریه بود صفای باطنی نبود تا نزد نیز منازعتی دست داد نظام الملک از صوبهٔ مالوه عزیمت دکن نمود و بر اکثر صوبه و قلاع دکن علاقهٔ امیر الامراء تسلط یافت امیر الامراء قطب الملک از شنیدن این خبر ملول گشته برای دفع شورش هر دو برادر مصلحت دیدند که قطب الملک بنیابت پادشاه روی توجه بجانب شاهجهان آباد و بند و بست صوبه دار و امیر الامرا در رکاب پادشاه همت به تنبیه نظام الملک گمارد لهذا امیر الامرا بفراهم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آورده در آخر شوال پیش خانه را بسمت جنوب ... خود تیز مسافت دو میل از اکبرآباد کوچ نمود و نهم ماه ذی قعده در سال دوم از جلوس پادشاه از

مستقر خلافت بمسافت سه میل نهضت نموده مضرب خیام ظفر انجام فرمود و چهاردهم از انجا کوچ نموده
متصل فتح پور مهبط عساکر گردید دچهار روز توقف نموده روز پنجم از انجا کوچ کرده متوجه دکن شدند و قطب الملک
نوزدهم ذی قعده کوچ بر پنج میلی اکبرآباد جانب شاه جهان آباد تخیم ساخت و پادشاه ششم ذی حجه با لشکر کوچ
نموده بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی و پنج میل دارد وارد شده خیام پادشاهی برپا نمودند چون پادشاه
داخل حرم شد و امراء هریک بخیمهٔ خود رفتند امیر الامرا نیز از حضور پادشاه رخصت شده متوجه خیمهٔ خود گردید که
دربین راه میر حیدر خان باشارهٔ پادشاه نزدیک امیر الامراء به بهانه دادن عریضه ناگاه بجای کی خنجری بپهلوی
او زد و کسان دیگر که درین کار شریک بودند بشمشیر کار او را اتمام کردند درین اثنا از طرف هر کو ریش آورده سر امیر الامرا
را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند درین حین خواهرزادهٔ امیر الامرا به اصغای این خبر بدون آنکه جمع سپاه پردازد
با چند نفر متوجه خیمهٔ پادشاهی شدند چون نزدیک رسید هواخواهان شاهی او را امان نداده مقتول ساختند از طرف
پادشاه صدای طبل شادیانه بلند آوازه گردید اسباب و اموال امیر الامرا که زیاده بر کرور روپیه بود بضبط پادشاهی در
آمد قطب الملک هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر این حادثه را شنیده زمانه در چشم او سیاه گردید با امرا و
رؤسا که همراه داشت مشورت نموده صلاح درین دیدند که هنوز جمعیت شایسته در رکاب پادشاه نیست
اگر درین وقت عزیمت آنجا شود مقرون بصلاح است و تدارک خواهد شد قطب الملک که سالار تجربه کار
بود صلاح ندانسته فردای آن روز روانه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید چون قریب دار الخلافه رسید به نجم
الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم گده هستند یکی را برآورده برتخت سلطنت جلوس
باید داد و به تدارک افواج اهتمام باید بکار برد و مقدمهٔ کشته شدن امیر الامرا را نقل آورد و چون این خبر به نجم الدین
خان رسید پیرهن صبوری برتن درید چون از تقدیر چاره نبود فرستادهای قطب الملک را همراه گرفته
دارک شاه جهان آباد در رفت اول نزد جهاندار شاه رفته پیام و تهنیت جلوس را دادند ایشان راضی نشدند
ازان پابوس شده نزد نیکوسیر شتافتند آنهم قبول نکرد و سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان زاویده باظهار
مطلب پرداختند بعد از اصرار بسیار سلطان ابراهیم قبول نموده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
الملک بعد از دو روز داخل شاه جهان آباد گردیده در اندک روز قریب هشتاد هزار لشکر سواره و
پیاده جمع آوری نموده برفاقت سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه لشکرگاه
ساخت پس از آنکه خبر توجه پادشاه از راه اکبرآباد بسمت شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
نیز راه فرید آباد اختیار نموده متصل شاه پور بلشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمودند چون ایام زوال قطب
الملک رسیده بود مغلوب شد از فیل بزیر افتاد سپاه چون فیل را بی سوار دیدند بگمان کشته شدن او راه فرار

بر نمودند

نمودند حیدر قلی خان قطب الملک را اسیر کرده زنده بحضور پادشاه آورد پادشاه حکم بحبس او فرمود و آوازهٔ فتح
و فیروزی پادشاهی از چهار سو بلند گردید بتاریخ شانزدهم محرم کوس توجه بصوب دار الخلافه نواخت روز
نوزدهم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خیام ساخت بتاریخ بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۲ پادشاه با کوکبه
و دبدبهٔ تیموری و بابری بر فیل سوار شده داخل دار الخلافه شده وارد ارک گردید شکر حق تعالی را بجا آورد و بعد از
آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده ملقب به آصف جاه گردید و در آخر مالک صوبهٔ دکن شد پادشاه
مشغول عیش و عشرت گردید ارکان سلطنت خودرای شده با یکدیگر عداوت پیدا کردند خلل کلی در امور مملکت
پدید آمد درین اثنا اخبار آمدن نادرشاه بهندوستان رسید مجمل از مفصل آنکه در سنه ۱۱۴۸ چون نادرشاه بر ممالک
ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد برای
اخراج افاغنه که از ایران فراری شده در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سفیر مذکور خبری نشد
نادرشاه بقندهار آمده قندهار را مسخر نموده ثانیا یار محمد خان ترکمان را بسفارت روانه نمود از آنهم خبری
نشد نادرشاه از قندهار بکابل آمده از توقف ایلچی آزرده خاطر شده یکی از جلوداران خود را با چند نفر سوار بشاه
جهان آباد فرستاد جلوداران چون بشاه جهان آباد رسیدند پیام نادرشاه را بامرا رسانیده کسی ملتفت او
نشده لابد مراجعت نمود چون بجلال آباد رسید چند نفر از اوباش آنجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
نادرشاه از استماع این خبر عزیمت هندوستان نمود چون بجلال آباد رسید بقتل و غارت اهالی آنجا پرداخت
بعد از آن به پیشاور و لاهور آمده آنجا را مسخر نموده در آخر شوال موکب نادری از لاهور نهضت نموده
روز هفتم ذی قعده وارد سرهند شدند و در آنجا بتحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد و دو هزار عرادهٔ توپ
وارد کرنال بیست فرسخی شاه جهان آباد گشته بعزم مقابله توقف دارد نادرشاه ششهزار نفر از قراولی العین نمود
که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبردی زده تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه ساختن
ایشان موکب نادری از سرهند حرکت و روز چهارشنبه نهم ذی قعده وارد قصبهٔ انباله گشته بنه و اغروق را
بسرکردگی فتحعلی خان افشار و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت کرده بشاه آباد
محل نزول اردو را ساخت و روز دوازدهم از شاه آباد روانه تهانه سر و روز سیزدهم وارد عظیم آباد شدند و
قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از آنجا متوجه طرف
پانی پت شدند و دو سه یوم در محل مزبور توقف نموده روز دوشنبه چهاردهم از آنجا حرکت نموده در دو
فرسنگی اردوی محمد شاه در مکان مسطحی خیام افراشته خود با چند نفر از دلاوران تا نزدیکی معسکر محمد شاه رفته لشکر
و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که برهان الملک سعادت خان

که یکی از امراء معظم هندوستان بود دست باسی هزار قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی
پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابلهٔ او مامور شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان برهان الملک در نیم
شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانیده روز دیگر برهان الملک آماده جنگ گشته خان دوران و سپهسالار
هندوستان و جمعی از خوانین عمده باعانت او از جا بر آمده آهنگ میدان جنگ نمودند یعنی المحرک عرق
حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صوبه دار دکن و از امرای اعظم آن دولت بود با توپخانه نیم فرسخی
میدان جنگ بیرون آمده صف آرائی نمودند نادر شاه فی الفور با افواج و توپخانه متوجه میدان شد دیگر دیدار از
ظهر تا دو ساعت بغروب مانده نایرهٔ حرب اشتعال داشت تا آنکه سعادت خان از لشکر هندیان روی برتافته
بیکباره بجانب انهزام شتافتند برهان الملک و نثار محمد خان برادرزادهٔ او که هودج فیل قرار داشتند همان
نحو زنده گرفتار و خان دوران که سپه سالار هندوستان بود زخم دار گشته و جمعی کثیر زنده بسلسلهٔ گرفتاری پیوستند و محمد
شاه بمعسکر خویش بازگشته خزاین بجید و ترحیطهٔ تصرف در آمد و تا شام عرصهٔ میدان از وجود هندیان خالی گردید بعد از وقوع
این فتح از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نمودند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید از در صلح بر آمده روز دیگر
خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا وارد درگاه نادری گردید و در حینی که پادشاه
عازم دارالامان بود بمراعات نسبت ایلی که فیمابین تحقق داشت از جانب نادر شاه شاهزاده نصرالله میرزا را
تا خارج اردو باستقبال فرستاد هنگام ورود خود تا بیرون خیمه رفته دست پادشاه را گرفته در مسند هم نشین
خویش ساخت و اظهار ملاطفت نموده اول سخنی که نادر شاه در میان آورد این بود که چند مرتبه سفیر روانه
خدمت نموده که از روابط قدیم که فیمابین سلسلهٔ تیموریه و شاهان ایران بود استمداد جهته دفع افاغنه که
خار راه هر دو دولت‌اند نموده و چند سال منتظر جواب شده مایوس گشته ناچار حرکت برین سمت شد و الا
هرگز غیر از قواعد اتحاد امری دیگر پیرامون خاطر نبود این همه تغافل شایستهٔ سلاطین نیست محمد شاه گفت
تغافل موجب سعادت ملازمت گردید این سخن موجب سرور خاطر نادر شاه شده گفت سلطنت هند
به اعلیحضرت مبارک باد هر که از حکم اعلی سرتابد برای گوشمال او حاضرم محمد شاه چاشت آن روز مهمان نادر
شاه بود و بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت نمود روز دیگر با امرا از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر
شاه شده خیمهٔ خود را در حوالی معسکر نادر شاه قرار داده روز پنجشنبه غرهٔ ذی حجه رایت نادری بجانب دهلی نهضت
کرده روز هفتم در باغ شعله ماه نزول نموده و یک روز در آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
مرخص شد و پیشتر روانهٔ شهر گردید و روز نهم از باغ مزبور سوار شده با کوکبهٔ تمام بدار الخلافه دهلی داخل شدند
و بروز عید اضحی خطبه بنام نادر شاه خوانده شد و در شام آن روز دهر دو رنگ فتنهٔ عجب ریخت و نقش

طرفه بر انگیخت یعنی بتقاضای آنکه در شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده چند نفر
ایرانی را بقتل رسانیدند چون خبر بنادر شاه رسید جمعی از دلیران قزلباش را مامور نمود که در سر محلات پاس
دارند تا فردا آنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب نادر شاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از
قلعه بر آمده در مسجد روشن الدوله قیام نموده بعد از تحقیق حرکات دوشینه حکم بقتل عام داد شور محشر و آشوب
فزع اکبر در میان شهر پدید آمد دکاکین تجار و ارباب کسب و تمامی اسواق شهر بحیطهٔ یغما در آمد از هنگام طلوع
آفتاب تا غروب آفتاب هنگامهٔ قتل و غارت بر پا بود پادشاه و امرا در صدد شفاعت بر آمده نواب
آصف جاه بچنگ افتاده عرض کرد اگر پادشاهی ببخش و اگر تاجری الفروش و اگر قصابی بکش نادر شاه بطور
مطایبه گفت بریش سفید تو بخشیدم حکم امان داد جارچیان در کوچه و بازار دویده حکم امان رسانیدند بعضی
صد و حکم دیگر کسی را یارا نبود که بکسی اذیت رسانند بالجمله بعد از عشرهٔ محرم جشن عروسی نصرالله میرزا را
با دختر محمد شاه در میان آورد و پس از آن از خزانهٔ پادشاهی آنچه تواند گرفت و صوبهٔ کابل را با بعضی
از محالات پنجاب ملحق به مملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشانیده در هفتم ماه صفر سنه ۱۱۵۲
از دهلی رایت مراجعت افراخت و بهمه جهته پنجاه و هفت روز در هند توقف داشت

شبیه نادر شاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از روانگی نادرشاه محمد شاه سرگرم انجام مهام سلطنت گردید عمدة الملک را بصوبهٔ الهٰ آباد و آصف جاه بجلدوی وفرمان نظامت صوبهٔ اوده ونظام الملک پسر آصف جاه را برای بندوبست صوبهٔ دکن روانه نمود که درین هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بسمع پادشاه رسید از شنیدن این خبر پسر خود شاهزاده احمد شاه را با وزیر الممالک نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا با سپاهی وافر برای مقابله وا نمود چون شاهزاده از سرهند درگذشته بر کنار دریای ستلج مخیم ساخت احمد شاه ابدالی با سی هزار سوار راه راچپ کرده در سرهند رسید شروع در تاراج شهر نمود چون خبر وصول شاه درانی بسرهند بعرض شاهزاده رسید فوراً عنان توجه بجانب آن بلده گردانیده بر چهار فرسنگی سرهند خیام نموده لشکر را صف آرائی کرده رو بمیدان آورد از هر دو لشکر کوس رزم سر بآسمان کشید و جنگ توپ و تفنگ در آن مرحله گرم گردید قریب شانزده روز جنگ توپ در میان بود و بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب لشکر حمله ور گردیده اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده بجای قندهار شتافتند و نسیم فتح بر پرچم اقبال شاهزاده وزیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند هنوز شاهزاده در نواحی سرهند بود که پدرش محمد شاه درشاه جهان آباد بتاریخ بیست و هفتم ربیع الثانی ۱۱۶۱ ه مطابق شانزدهم اپریل ۱۷۴۸ ع عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانه باتفاق امیر الامراء اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده سعی بلیغ بکار بردند شاهزاده بمجرد اطلاع برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنه لاهور رخص نموده بالیلغار متوجه دار الخلافه گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن نعش پدر را تجهیز و تکفین نموده بخاک سپرد بیت

بدنیا دل نبندد هر که مرد است
که دنیا سر بسر اندوه و درد است
برو باری بگورستان گذر کن
که این دنیا حریفان را چه کرد است

ایام سلطنت محمد شاه
سی سال و یازده ماه و هیجده روز بوده

شبیه محمد شاه در صفحهٔ بعد است

شبیه محمد شاه غازی



ذکر بادشاهی احمد شاه در هند

فصل چهاردهم ذکر سلطنت مجاهد الدین احمد شاه بن محمد شاه غازی

روز سه شنبه غره ربیع الثانی ۱۱۶۱ ه بعمر بیست سالگی بعد از فوت پدر در باغ شاله مار سریر سلطنت را زینت داد و دو افسر جهانبانی بر سر گذاشت و مراسم آرایش جشن جلوس را بر آئین آبای کرام بتقدیم رسانید رای جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را به منصب وزارت سرافراز دارد مقربان حضور معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیگران مقرون صلاح نیست و آفتاب لب بام است تا که خبر فوت او از دکن نرسد معطل داشتن این امر ضرور است این عرض پسند خاطر پادشاهی افتاد بمتصدیان دفتر دیوانی اشاره شد که رجوع مهمات خود با نتظام الدوله خلف وزیر الممالک داشته باشند از قضا بعد از سی و هفت روز آصف جاه چشم از اسباب هستی بربست بعد از فوت آصف جاه پادشاه بدهلی آمده خلعت وزارت بصفدر جنگ مرحمت نمود و جاوید خان خواجه سرا را بخطاب نواب بهادر نام آور گردانید بعد از چندی میانه صفدر جنگ و جاوید خان کدورت واقع شد جاوید خان میخواست که باتفاق نواب قدسیه والدهٔ پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیر به اختیار خود

بکیرد صفدرجنگ وزیراعظم نیز خواهان این مطلب بود هردو منتظر وقت بودند آخر صفدرجنگ پیش دستی کرده
اورا بهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید ازین سبب در پادشاه وارکان دولت تخم عداوت صفدرجنگ
را در دل کاشتند وبمرور ایام پادشاه را ازو بدگمان کردند تا اینکه پادشاه صفدرجنگ را از وزارت معزول ساخته
بنواب انتظام الدوله محول نمود صفدرجنگ از استماع این خبر مضطرب شده از شهر بدر رفته مستعد جنگ گردید و شروع بمحاربه
نمود تا چند ماه هنگامه کارزار گرم داشت چون دید که روز بروز اهالی لشکر بطمع زر بطرف لشکر مخالف میروند چاره جز
صلح ندید و عرضه داشت بحضور پادشاه نوشته بطرف اوده که تعلق باو داشت روانه شد بعد از روانگی صفدرجنگ تمام امورات
سلطنت محول بعماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میانه او و پادشاه کدورتی بهم رسید و وزارت از عماد الملک گرفته
به محمود خان داد و عماد الملک با امرا همداستان شده وارباب شرع را جمع آورده درباب عدم احمد شاه از سلطنت شقه
نوشته وهمان روز نوکران خود را فرستاده از اریکه کامرانی احمد شاه را بزندان ناکامی فرستاد وبعد از آن نزد شاهزاده
های تیموریه رفته برای جلوس بر تخت جهانبانی اظهار نمودند چون در آن حال از بیم انتقال کسی تن باقبال این امر نمیداد
لهذا بعد از الحاح بسیار سلطان عزیزالدین بن محمد معزالدین جهاندارشاه را که در آن عزلت نشینی بتحصیل علوم
مشغول بود براقدام این امر راضی ساخته تخت جهانبانی زیر پایش گذاشتند احمد شاه ۶ سال و ۴ ماه و ۱۰ روز پادشاهی کرد

شبیه احمد شاه بن محمد شاه



فصل یازدهم ذکر سلطنت عزیزالدین عالمگیر ثانی بن معزالدین جهاندارشاه

روز یکشنبه دهم شعبان سنه ۱۱۶۷ بر اورنگ سلطنت وتخت خلافت جلوس نمود و عماد الملک را خلعت وزارت بخشید
و بهریک از امرا بحسب حال منصب و مواجب مقرر نمود و فرمود ما تخت سلطنت را بجهة نگهبانی رعایا قبول نموده ایم
واین بار گران را محض رفاهیت عباد الله بر ذمت همت خود نهاده ایم صلاح ملک وملت در آنست که فرزندان
وبرادرزادگان خود را از حرم سرا بحضور آورده بمدارج و مراتب ارجمند سرافراز نمائیم و بر صوبجات ممالک هندوستان
حکمران نمائیم تا متمردان و سرکشان بسعی آنها بمکافات کردار رسیده باشند عماد الملک طوعاً و کرهاً متابعت حکم
والا نموده بموجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بحضور آورد و هریک را بمناصب ارجمند سرافراز
نمود چون هشت روز از جلوس پادشاه گذشت شب در چشم احمد شاه و مادرش میل نابینائی کشید بعد از آن عاقبت محمود
خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقتول نمود در سال دوم از جلوس عماد الملک پادشاه را در دار الخلافه گذاشته
شاهزاده عالی گهر را با سایر خوانین همراه گرفته از راه هانسی روانه لاهور شد چون بلودهیانه رسید فوجی را به
سرکردگی جمیل الدین خان سپه سالار معین کرده بتعجیل تمام به لاهور فرستاد و آنها در یکشب خود را به لاهور رسانیده
وخواجه سرایان را در حرم سرا فرستاد مغلانی بیگم زن معین الملک را که در خواب بود مقید ساخته در خیمه خود جا داد و دختر
عماد الملک را به نکاح در آورد و صوبه داری لاهور را به آدینه بیگ داده بدهلی معاودت نمود شاه درانی با
استماع این خبر از قندهار بکابل و از کابل بلاهور رایات عزیمت برافراخت آدینه بیگ خان تاب مقاومت در خود
ندیده فرار نمود شاه درانی از آنجا کوچ نموده در قصبه سونی پت خیمه زد عماد الملک که در آنجا بود جز اطاعت
چاره ندیده خود را بملازمت شاه رسانیده اول بغضب سلطانی در آمده در آخر بسفارش بیگم مورد عنایات
گردید و منصب وزارت بشرط دادن پیشکش معقول بر او مقرر شد شاه درانی در هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ داخل
قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ملاقات نموده به نهب و غارت شاه جهان آباد دست گشاده دقیقه
فروگذاشت نکرد و یکماه در آنجا توقف گزیده دختر عالمگیر ثانی را به ازدواج تیمور میرزا پسرش در آورد و از
شاه جهان آباد کوچ کرده بکوه شمال سورجمل که از سالها بر صوبه اکبرآباد تصرف داشت رفته و قلعه بلم گده را
مسخر نموده و مستحفظان آنجا را بقتل آورده و از آنجا بر متهرا شتافته بقتل و غارت آنجا پرداخت به اکبرآباد
آمده چند روزی در آنجا اقامت نموده روانه کابل گردید چون نزدیک شاه جهان آباد رسید دختر محمد شاه را
بعقد خود آورد و نجیب الدوله را خطاب امیرالامرائی هندوستان داده وسفارش او را بعالمگیر کرده روانه
کابل گردید عماد الملک چون شنید که منصب امیرالامرائی به نجیب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفته نواب احمد خان
بنگش را از آنجا برداشته در دهلی نجیب الدوله را از شاه جهان آباد در بدر کرده متکفل رتق و فتق مهمات سلطنت گشت

داحمد خان بنگش را عمده امیر الامرائی داد پادشاه چون از عماد الملک مطمئن نبود و نظر به بعضی ملاحظات شاهزاده
عالی گهر را روانه محالات غربی شاه جهان آباد نموده و درین هنگام عماد الملک بتقویت مرهته زیاده از سابق
در امور سلطنت مسلط شد و هر روز بپادشاه اصرار می نمود که طلبیدن شاهزاده را از محالات صلاح دولت
است تا آنکه مجبوراً شاهزاده را طلب نمود چون شاهزاده نزول اجلال بدار الخلافه نمود در قصر علی مردان شاه
فرود آمد هر چند عماد الملک اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعهٔ ارک شود قبول ننمود عماد الملک بعد از ده روز
فوجی بسرکردگی نواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که توانند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
وصف قلت لشکر و کثرت افواج عماد الملک در باغ مذکور سنگر محکمی بسته تکیه و زد و کشیب با استقلال تمام در دفع
دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده تکیه بر عون الهی کرده از باغ برآمده جنگ کنان خود را بخیمهٔ پتیل راو
که یکی از سرداران عمدهٔ مرهته بود و با فوجی کثیر متصل دار الخلافه جانب تکیهٔ مجنون مقیم بود رسید او قدم
شاهزاده را غنیمت دانسته بلوازم خدمت و جان فشانی قیام نمود شاهزاده از آنجا بفرخ نگر نهضت نمود
و از آنجا متوجه کنج پوره شد و از دریای جون عبور نموده روانه سهارن پور گردید نجیب الدوله که در آنجا
بود هشت ماه لوازم خدمتگذاری را بتقدیم رسانیده شاهزاده از آنجا رایات از راه مراد آباد و بریلی به
صوبهٔ اوده جنبش داده بیست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۱۷۲ در قصبهٔ [illegible] متصل موهان که به لکهنو هفت میل مسافت
دارد وارد گردید از آنجا نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده بحضور رسیده یک صد و یک اشرفی بطریق
نذر گذرانید بعد از آن چهار لک روپیه و چهار زنجیر فیل و چند راس اسپ و اسلحه و چهل شتر غرایه بارکشی بنظر شاهزاده
در آورد شاهزاده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده او را رخصت نمود شاهزاده رو به اله آباد آورد
ناظم اله آباد استقبال نموده لوازم خدمت را بجای آورد شاهزاده از اله آباد جانب پتنه عظیم آباد متوجه
شد در موضع بهلواری قیام نمود در اول سال با فوجی قوی همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده روانه شد چون درین
ایام غلبهٔ مرهته ها بسیار شد هنود و مسلمان از دست آنها عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله عرضه
داشت باحمد شاه درانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بدین را مستاصل گرداند چنانچه احمد
شاه در سنه ۱۱۷۳ روی توجه بسمت هندوستان آورد از شنیدن این اخبار عماد الملک بخیال جبارهائی که نسبت
به عالمگیر شاه از وی بظهور آمده بود از خوف جان خود انتظام الدوله را از تیغ گذرانید و بعد از سه روز بچند نفر از معتمدین
خود اشاره نمود پادشاه را کشتند و جسد نعش را از بالای ارک بطرف دریا انداختند بعد از شش ساعت
بعضی کسان نعش او را برداشته در مقبرهٔ همایون مدفون ساختند و همان روز بحکم عماد الملک محی السنت را
بر تخت جلوس داده بشاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی گهر نیز باستماع خبر فوت پدر در سواد عظیم آباد

و بهیم خلافت بر سر نهاد درین بین خبر رسیدن احمد شاه گوش زد خاص و عام گردید و تا رسیدن با لشکر خود که قریب شصت
هزار سوار جرار بمقابلهٔ احمد شاه روانه شد در حملهٔ اول کشته گردید و تا سیندیه بسبب اینکه برادرزادهٔ او در دکن رسید با فوجی — چون خبر کشته شدن
عظیم روانه هندوستان گردید چون بشاه جهان آباد رسید اول شهر را تاراج نمود بعد از آن محی السنت که بر تخت نشسته
بود معزول ساخته میرزا جوان بخت را بخطاب جهاندار شاه ملقب نموده بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند فرمانروائی
نشانیده خود متوجه جنگ احمد شاه گردیده در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاه جهان آباد آمده چندی
توقف نمود و بپاس خاطر خویشی سلطنت هند را بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بنگاله بود مقرر ساخته
و جهاندار شاه را همچنان بجای پدر بولیعهدی گذاشته خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و
عمدة الامرائی را بنجیب الدوله بخشید تاریخ شانزدهم شهر شعبان سنه ۱۱۷۴ بطرف قندهار مراجعت نمود
و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی روانه بطرف شاه عالم گردید

شبیه عالمگیر ثانی — شبیه محی السنت



فصل شانزدهم ذکر سلطنت ابو المظفر جلال الدین شاه عالم پادشاه غازی بن عالمگیر ثانی

ذکر پادشاهی شاه عالم در بنگاله — در سنه ۱۱۴۰ از بطن زینت محل بوجود آمد پیش ازین مرقوم شد که شاهزاده عالی گهر در حین حیات پدر از شاه جهان آباد

فرار کرده به تسخیر ملک بنگاله عزیمت نموده بود و درآن ایام تنی چند از انگریزان از طرف کمپنی در کلکته و عظیم آباد کوتهی
تجارت داشتند یکسال قبل از ورود شاهزاده درمیان نواب سراج الدوله ناظم بنگاله و رؤسای انگریز خصومتی دست
داد که همان باعث خرابی و تمامی او شد تبیین این مقال آنکه در ۱۱۶۹ سراج الدوله ناظم بنگاله شد بعد از آن به
ارادهٔ تصرف نمودن ملک پورنیه عازم راج محل گردید درآن اثنا خبر رسید که کسانی که برای گرفتن کشن پسر راجه
بلبه بهدا که رفته بودند باز آمده اند زیرا که کشن گریخته خود را به کلکته رسانیده پناه به انگریزان آورده و سرداران
انگریز حمایتش می کنند از استماع این خبر معاودت بمرشدآباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشیده با انگریزان جنگیده
چون عرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معدودی چند خود را بر جهازی رسانیدند و جان بسلامت
بردند و باقی ماندگان اسیر پنجهٔ سراج الدوله شدند بعد از یکسال کرنیل رادکلیو که سردار انگریزان بود با یکفوج
انگریزی و ده فوج هندوستانی قریب مرشدآباد با نواب موصوف جنگیده با وجودیکه همراه نواب قریب
پنجاه هزار سوار و پیاده بود هزیمت یافته دستگیر شده بقتل رسید و امیر جعفر علی خان را که نایب نواب
مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشاندند یک سال بعد از این مقدمه شاهزادهٔ موصوف در صوبهٔ بهار رسیده
باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر فوت پدر بدو رسانیدند شاهزاده بصوابدید
امرا که همراه داشت بتاریخ چهارم جمادی الاول ۱۱۷۳ در حوالی عظیم آباد دیهیم فرمانروائی برسر نهاده
جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم نمود سکه و خطبه بنام خود کرده خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله
صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرائی به نجیب الدوله فرستاد و با فوجی عظیم بتسخیر قلعهٔ عظیم آباد متوجه شد
و مدتی با متابعان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور بمیرن صاحب بغتتاً وفات
نمود و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را
معزول گردانیده خود بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید بعد از آن بحضور شاه عالم آمده برای مصارف
پادشاه از صوبهٔ بنگاله بیست و چهار لک پیسه سالیانه مقرر نمود از آنجا کوچ کرده به اله آباد توجه نمود و در آنجا شجاع
الدوله بحضور رسیده مدت ده سال در آنجا بسر برده چون اواخر سال ۱۱۷۶ هجری میانه رؤسای انگریز و
نواب قاسم علی خان ناظم بنگاله کدورتی واقع شد بنابرین انگریزان قاسم علی خان را معزول و جعفر علی خان را
بجای او منصوب نمودند تا چندی نواب معزول با ایشان محاربه داشت آخر الامر هزیمت یافته متوجه اله آباد
شده از شاه عالم استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را بر بنگاله مسلط گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
در اواخر ۱۱۷۷ با فوجی عظیم کوچ کرده به عظیم آباد رسیدند بسبب ایام بارش یکماه توقف نمودند چون ایام بارش منقضی
گردید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نموده در بکسر رسیده مقام کردند میجر منرو صاحب از سرداران انگریز جنگ

الاشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که درآن ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
آخر الامر نواب موصوف تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ رو برتافته بطرف بریلی شتافت انگریزان بفتح
و فیروزی اله آباد و لکهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله منهزم شد ناچار با رؤسای انگریز
طرح صلح انداخته باتفاق ایشان تا اله آباد آمد این واقعه در ماه می ۱۷۶۵ عیسوی مطابق ۱۱۷۸ هجری بوقوع
پیوست از همین وقت پایه دولت کمپنی انگریز در هند قایم گردید و عملداری انگریز را از همین زمان تصور باید کرد و تاریخ
دولت انگریز را ازین مصرع یافته اند «در هند امیر شد فرنگی» خلاصه شجاع الدوله بعد از انهزام طرح
صلح با رؤسای انگریز درمیان آورد و با جنرل کارنک صاحب ملاقات نموده و عهد و پیمانی که تا چند سال
قبل ازین برآن قایم بودند درمیان آمد و ازین زمان کل مملکت هندوستان در تصرف دولت بهیه انگلستان آمد
بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت پادشاهی اوده پوشیده بطرف صوبهٔ اوده رفت و سند نظامت صوبهٔ
بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علی و سند دیوانی بنام کمپنی انگریز بقرار یکه بیست و چهار لک روپیه خراج آن ها
برسانند نوشتند و محاصل صوبهٔ بنگاله را الطریق باج بنام کمپنی انگریز در سند شاهی نوشتند و مقرر شد که نجم الدوله
سالی شصت لک روپیه جهة مخارج خود گرفته و جمیع معاملات ملکی و مالی و مخارج فوج و تحصیل مال متعلق بصاحبان
کمپنی باشد بعد از آن تاریخ دوازدهم ماه اگست ۱۷۶۵ مطابق چهارم صفر ۱۱۷۹ هجری لارد کلیو بطرف کلکته
روانه شد و شاه عالم در شهر اله آباد طرح اقامت انداخت
چون نجیب الدوله در شاه جهان آباد جهان فانی را وداع نمود سرداران مرهته عرایض پی درپی بحضور شاه عالم
ارسال داشتند که آمده ملک موروثی را متصرف شود پادشاه در شهر ذی حجه ۱۱۸۴ هجری مطابق ۱۷۷۱
عیسوی از اله آباد بجانب شاه جهان آباد کوچ نموده سواد فرخ آباد را مخیم ساخت از اتفاقات احمد خان بنگش
حاکم فرخ آباد قبل از ورود عساکر شاهی فوت شد و پسر همت خان ولد خان مرحوم بحضور پادشاه رسیده از عنایات
خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بر ملک پدر حاکم روا شد پادشاه بعد از بیست و دو روز از آنجا کوچ
نموده بعد از طی منازل و مراحل در گلشن گنج که دو منزل بدار الخلافه مسافت دارد محل نزول را قرار داد و
سرداران مرهته باستقبال شتافته شمول عواطف شاهانه گردیدند و از آنجا کوچ کرده روز عید رمضان ۱۱۸۵
داخل ارک شاه جهان آباد شد ضابطه خان که مصدر بعضی حرکات ناشایسته شده بود پادشاه چند روز بعد از
ورود خود در استیصال و انهدام طایفه روهله کمر همت بربست و باستمداد مرهته ها آتش جنگ درپیش
داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت یافته رو بفرار نهاده خود را بکوهستان قلب رسانیده و از آنجا ملتجی
بشجاع الدوله شده روزگار بناکامی بسر میبرد پادشاه با فتح و فیروزی داخل شاه جهان آباد گردید

چون میرزا نجف خان درین مهم مصدر بعضی خدمات نمایان شده بود پادشاه عهدهٔ امیر الامرائی باو مرحمت نمود و بخطاب نواب ذوالفقار الدوله غالب جنگ او را مخاطب ساخت اگرچه پادشاه را بعد از مغلوب ساختن طایفهٔ روهله ملکی وسیع بدست آمده بود لاکن روز بروز کارش تنزل داشت زیرا که آنچه ملک از دست ضابطه خان و روهله ها گرفت مرهته ها رشوه گرفته به ضابطه خان مسترد کردند تا بجدیکه ضابطه خان با توکوجی مرهته وعدهٔ رشوهٔ کلی نموده بواسطهٔ او طالب منصب امیر الامرائی گردید چون پادشاه گوشهٔ نظر بمیرزا نجف خان داشت این مطلب مقرون باجابت نشد توکوجی رنجیده مستعد جنگ شد پادشاه نیز بمیرزا نجف خان حکم داد که تهیهٔ لشکر دیده مستعد جنگ باشد در اندک روز لشکر فراهم آورده با مرهته ها بجنگ در پیوست آخر الامر بعد از کشش و کوشش میرزای موصوف هزیمت یافت بعد از آن مرهته ها پادشاه را بر آن داشتند که ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشید خلاصه مرهته ها از پادشاه مرخص شده باراده تسخیر ملک افاغنه روانه شدند میرزا نجف خان را نیز همراه بردند و از گنگا عبور نموده بناهی تاخت و تاراج نمودند چندی نگذشته بود که خبر فوت نارائن راو از دکن رسید سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که توقف ما حال درینجا صورتی ندارد اگر شما شصت لک بما دهید ملکی که از افاغنه گرفته ایم بشما می سپاریم چون نواب بخرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده گفتگو نموده او را راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه بمرهته ها از خود بدهید شصت لک بحساب خود و چهل لک در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدمت میرسانم نواب وجه مذکور را تسلیم مرهته ها نموده آنها پس از وصول وجه بملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا نجف خان بخدمت نواب شجاع الدوله رسیده بسفارش ایشان بمختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت گردن افتخار بلند ساخت بدهلی آمده مجدالدوله که مشیر سلطنت بود دلی رجوع نموده و حسام الدوله را حسب الاشاره پادشاه محبوس ساخت بعد از آن به تسخیر قلعهٔ اکبرآباد که بتصرف راجه نول سنگه بود رفته محاصره نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعهٔ دیگ را محاصره نموده می جنگید که درین اثنا راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد قلعه را مسخر نمود چون میرزا نجف خان ملکهای مفتوحه را تماماً بتصرف خود میداشت مجدالدوله پادشاه را بر آن داشت که فرمانی بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون درین ولا دو فوج انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است که از ملک های متصرف بقدر مواجب دو فوج جدا ساخته حواله ملازمان سرکاری نمائی غرض مجدالدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف ملک او صرف در مواجب دو فوج خواهد رفت و اگر سر از فرمان باز زند فوج انگریز را فرستاده لشکر او را برهم زنند لاکن چون نجف

کورنر

گورنر جنرال شامل حالش بود خللی باو نرسید و در همان سال از اکبرآباد بشاه جهان آباد آمده حسب الاشاره پادشاه مجدالدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در هشتم جمادی الثانی سنه ۱۱۹۶ بعارضهٔ تپ فوت کرد پادشاه منصب امیر الامرائی را به افراسیاب خان بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله ساخت و مجدالدوله از حبس رهائی یافت بعد از چندی میرزا شفیع خان که او نیز پسر خواندهٔ میرزای موصوف بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت و منصب امیر الامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیع خان در قلعهٔ دیگ کشته شد بعد از کشته شدن او مجدداً افراسیاب خان پسر خوانده میرزا نجف بخلعت امیر الامرائی سربلند گردید چون سالی ازین مقدمه گذشت فتنه و فساد کلی برپا شد و میرزا جهاندار شاه از جور افراسیاب خان گریخته بلکهنو رفت و در شروع سنه ۱۱۹۹ عهدهٔ وکالت به مادوجی رسیده تمام مهام سلطنت را بقبضه خود آورد و چنانچه پادشاه را جز نامی نبود درین بین غلام قادر خان پسر ضابطه خان فرصت غنیمت شمرده لشکری از افاغنه جمع آوری نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و عرصه را بر پادشاه چنان تنگ ساخت که مجبوراً او را طلبیده منصب امیر الامرائی را باو واگذار نمود و پس از آن خان موصوف خواست که مرهته ها را از ملک بدر ساخته بی مزاحمت بکار ملک پردازد مبلغی کلی از پادشاه جهة مصارف سپاه طلب نمود چون پادشاه میدانست که او از عهدهٔ این کار بر نمی آید در دادن وجه راضی نشد غلام قادر خان مکدر شده روز دیگر چند نفر از افغانان را برداشته همراه خود آورده اول پادشاه را مع شاهزادگان دستگیر نموده مقید ساخت و شاهزاده بیدار بخت را از حبس بر آورده بر تخت نشانید پس از آن از زر و جواهر آنچه که توانست از خزانه بدست آورد و درین هنگامه پادشاه و شاهزادگان چند روزی بی آذوقه بودند بلکه چندی از انها از گرسنگی جان دادند بالجمله بعد از زجر بسیار در هفتم ذی قعده هر دو چشم پادشاه را از حدقه بر آورده دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشت از ترس مرهته ها فرار نموده بطرف میرته شتافت بعد از روانگی او مرهته بشاه جهان آباد آمده پادشاه را بدستور سابق بر تخت نشانیده و از نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانکه سکهٔ او تا سنه ۱۲۵ در تمامی ملک هندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرهته ها به تعاقب غلام قادر خان رفته او را دستگیر نموده بسزای عمل خویش رسانیدند پادشاه تا چند سال دیگر بر تخت نشسته بود لاکن جز نامی باقی نبود بعمر هشتاد و سالگی در هفتم شهر رمضان سنه ۱۲۲۱ هجری مطابق نومبر سنه ۱۸۰۶ عیسوی در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از انجمله دوازده سال در صوبه بهار و هفده سال با دو چشم بینا و نوزده سال با دو چشم کور در شاه جهان آباد

شبیه شاه عالم پادشاه در صفحه بعد است

شبیه شاه عالم پادشاه



ذکر پادشاهی محمد اکبر شاه ثانی

فصل هفدهم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه غازی

بتاریخ ۱۱ شهر رمضان سنه ۱۲۲۱ هجری مطابق ۲۰ نوبر سنه ۱۸۰۶ عیسوی بعد از فوت پدر بعمر چهل و هشت سالگی بر تخت سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماماً بسرکار کمپنی انگریز بود و سالیانه برای مصارف شاه دوازده لک مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و هشت بمرض استسقا بدرود جهان فانی نمود

شبیه محمد اکبر شاه ثانی در صفحه بعد است

شبیه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد بهادر شاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه غازی

بتاریخ بیست و هشتم جمادی الثانی سنه ۱۲۵۳ هجری مطابق بیست و هشتم سپتمبر سنه ۱۸۳۷ عیسوی بعد از فوت پدر در دهلی برتخت حکومت نشست و از سرکار کمپنی ماهی یک لک روپیه جهة مصارف او مقرر شد مخفی نماند که بعد از احمد شاه در سلطنت دهلی هرج و مرج زیاد روی نمود سرداران دولت تیموریه بر اقطاع هند متصرف گشتند و بطریق نذر آنچه برای پادشاه میفرستادند پادشاه غنیمت شمرده قبول میکرد و فرمان ایالت و حکومت با خطابهای شاهی نوشته میداد و براین مداخل مصارف شاهی مقرر بود چون انگریزان بر اکثر بلاد هند تسلط یافتند سرکشان را مطیع ساخته با همه عهد و پیمان نمودند از آنجمله جهة اکبر شاه ثانی سالیانه دوازده لک روپیه معین ساختند و چند قریه از توابع دهلی که در سال قریب سه لک روپیه آمدنی آن بود به پادشاه واگذاردند و بظاهر احترام شاهی را مرعی میداشتند چون نوبت به بهادر شاه ثانی رسید قانون گرفتن فرامین حکومت و گذرانیدن نذر هم بهم خورد و فقط همان مقرری که برای پدر معین بود برای پسر نیز مقرر شد بهادر شاه چون مرد صوفی منش بود بهمین قناعت کرده در شاه جهان آباد بسر میبرد و هندوستان تماماً زیر حکومت ملکه

انکلند کوین وکتوریا شد تمام راجگان و نوابان مطیع حکام فرنک شدند تا آنکه از لندن فشنک های جدید الوضع جهت تفنک سپاه آوردند کاغذی که بر آن فشنک ها پیچیده بود روغنی بود جهت آنکه در دریا از آسیب رطوبت محفوظ ماند هندوان گفتند که چون باید بوقت استعمال سر فشنک را بدندان برید یقین بروغن گاو چرب کرده اند اهل اسلام مذکور داشتند که غالباً باید از پیه خنزیر باشد بریدن از دندان خلاف دین و آئین ماست انگریزان از این گفتگو برآشفتند و بعضی از سران سپاه را از هندو و مسلمان در میرت مقید نمودند فوج احاطهٔ بنگال سر از اطاعت باز زدند و بقدر شصت سوار و چند سردار خود را که انگریز بودند کشتند و در قشلاق و ایلاقها آتش زدند و خانهای انگریزی و بیوت رعایا را تاراج نمودند فوج فوج در شاه جهان آباد آمده در ماه رمضان سنه ۱۲۷۳ بهادر شاه ثانی را بر جنگ فرنگیان برانگیختند گرد فساد تا فلک دوار بلند گردید تا چندی فرنگیان منکوب و مخذول بودند چون لشکر فرنگ از لندن و جزایر متفرقهٔ فرنگیان و احاطهٔ بمبئی و مدرس و پنجاب و لشکری که برای جنگ خلیج فارس رفته بود گرد آمد و راجه جمون و نیپال و دیگر فرمانروایان هند منجمله نظام والی حیدرآباد دکن و رئیسه بهوپال فوج بمدد انگریزان مأمور کردند حال دگرگون گردید در اوایل سنه ۱۲۷۴ مردمان شریر بدست سرداران فرنگ گرفتار شدند و شاهزادگان بقتل رسیدند و قلعهٔ دهلی بتاراج رفت و بهادر شاه را بشهر رنگون برده قید کردند و وی در سنه ۱۲۷۹ هجری از قید هستی نجات یافت و دولت تیموریه یکسره نابود گردید جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

شبیه بهادر شاه ثانی



ذکر ... دودمان برهان الملک در هند

مقالهٔ سیم تاج التواریخ موسوم بسلالة السیر ذکر حالات خاندان شاهان صوبهٔ اوده مشتمل بر ۱۲ فصل

فصل اول نواب برهان الملک سعادت خان است

نامش میر محمد امین پسر میرزا نصیر که اصلش از نیشابور بود در سنه ۱۱۲۰ هجری بملاقات پدر با برادر ترک وطن کرده بهنگامی در هند بشهر عظیم آباد رسید که پدرش فوت شده بود از آنجا هر دو برادر بسوی دهلی روانه شدند روزگاری چند در دهلی بسر بردند بشاه جهان آباد درآمدند در زمان سلطنت محمد معظم شاه بهادر به امرا و ارکان سلطنت در ساخته بمناصب مختلفه روزگاری خوش گذرانیدند در این اثنا میر محمد امین علاقه جات تحصیل و فوج داری هندون بیانه از مضافات صوبهٔ اکبرآباد را بوالجمعی هفده لک روپیه بدست آورده بنظم و نسق علاقهٔ مذکور با عساکر اشتغال میداشت تا آنکه باوان سریر آرائی فردوس آرامگاه محمد شاه هنگام شورش سید عزت خان با جمعیتی که داشت مصدر خدمات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرده بمنصب پنجهزاری با پنج هزار سوار و خطاب بهادری سرافراز گردید و در سنه هزار و صد و سی و یک ۱۱۳۱ بمنصب هفت هزاری و خطاب نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو ۱۱۳۲ خلعت صوبه داری ممالک اوده را پوشیده با افواج و توپخانه و انواع تجملات بسر زمین اختر نگر اوده رسیده همانجا رحل اقامت انداخته باندک زمانی از حسن تدبیر آن حدود را از خس و خاشاک مخالف پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که راتهه اوده و خیرآباد و لکهنو و بهرایچ و معظم آباد نام داشت با نتظام شایسته کوشیده محاصل پنج اضلاع را که هفتاد لک روپیه سالیانه بیش نبود افزایش داد و زیاده از یک کرور روپیه بخزانهٔ شاهی رسانید و سال دوم محض از مساعی جمیلهٔ خود بدون جبر با حدی محصول آن ممالک را بدو کرور رسانده مورد عواطف خسروانی گردید و بهمین سال میرزا محمد مقیم همشیره زادهٔ خود را از وطن طلبیده دختر خود را بسلک ازدواج او درآورد و چون انوار فراست و کامکاری از ناصیهٔ احوال میرزای موصوف فروزان بود به نیابت خودش برگماشت و بفرا گرفتن قواعد سلطنت و درس فنون معدلت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت و در سنه هزار و صد و پنجاه و یک ۱۱۵۱ که نادرشاه افشار از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدمات نمایان بمنصهٔ ظهور رسید و همان اوان از جهان فانی بسرای جاودانی رحلت نمود بالجمله نوزده سال بصوبه داری ممالک اوده بسر برد

شبیه او در صفحهٔ بعد است

شبیه نواب برهان الملک



ذکر صوبه داری صفدر جنگ بهادر

فصل دوم ذکر صوبه داری صفدر جنگ بهادر همشیره زاده و داماد برهان الملک

اسمش میرزا محمد مقیم است در زیرکی و فطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشارهٔ مرحوم نواب برهان الملک به هندوستان آمد و در سنه هزار و صد و شصت و یک [۱۱۶۱] پس از فوت نواب برهان الملک بخلعت صوبه داری اوده سرافراز شد در اوایل همین سال هنگامی که احمد شاه درانی بهند آمد حسب الحکم پادشاه خدمات نمایان کرده عساکر خصم را شکست داد و تقرب کلی بدرگاه پادشاه بهمرسانید بمنصب وزارت فایض گردید و بخطاب مدار المهام وزیر الممالک اعتماد الدوله مباهی گشت و در عهد وزارت خود به ضبط محالات احمد خان بنگش داد مردانگیها داد صاحب رای ثاقب و شجاع بود در سنه هزار و صد و شصت و هفت [۱۱۶۷] هجری در مقام پرکهات

بلحوق عوارض جسمانی ازاین جهان فانی

رحلت نمود.

شبیه او در صفحهٔ بعد است

شبیه صفدر جنگ بهادر



ذکر صوبه داری شجاع الدوله

فصل سیم ذکر صوبه داری نواب شجاع الدوله بهادر ابن وزیر الممالک صفدر جنگ

نامش میرزا جلال الدین حیدر است بعد از فوت پدر بر مسند امارت متمکن گردید و در عهد سلطنت عزالدین عالمگیر ثانی وزمان ولیعهدی شاهزادهٔ بلند اختر شاه عالم نظر دفتنه پردازیهای علی مردان روهیله و غیره همت برگماشت و بهر طرفی که توجه می نمود علم نصرت بتدابیر شایسته برمی افراشت خصوصاً هنگامی که باز احمد شاه درانی باستماع عفسدهٔ افغانان متوجه هندوستان شد در حفظ و حراست حدود ممالک و دفع هرگونه فساد و رفق و مراعات با درانیان بدانچه مناسب آن هنگام بود پرداخت و با اینهمه بطلب رضای پادشاه زمان نیز کوشید تا هم در آن بست و کشاد در سنه هزار و صد و هفتاد و دو [۱۱۷۲] هجری بمنصب وزارت هند بدو قرار گرفت و بوزیر الممالک شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و اکناف را بمساعی جمیله خود از تندباد حوادث وارهانید و چون در سنه هزار و صد و هفتاد و هشت [۱۱۷۸] قاسم علی خان ناظم صوبهٔ بنگاله از جنگ با افواج انگریز بستوه آمده پناه بنواب شجاع الدوله آورد نواب ممدوح فوری بقصد اعانت ناظم اماده گردید جنبش افواج برروی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افاغنه و کارپردازان هند وتراداز اعانت

تنگ ظرفی بطمع دنیوی قلوب مغشوش هر آنوقت میداشتند و در حقیقت معامله این نبرد با معاندان نظر خالی از
خوف نمی نمود فاما چون نیر بخت و اقبال نواب از افق سعادت تابان بود کج رویهای معاندین کاری نکرد
تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تفصیلش بتطویل می انجامد آب صلح و وفاق بر آتش بغض و نفاق افتاد و دانش
آگاهان جانبین دست از خونریزی خلایق باز داشتند و بهمین اثنا باشارهٔ خاقان هند و انگلند مابین
شجاع الدوله و سرکار کمپنی معاهدهٔ صلح و محبت باستحکام شرایط چند مصادقت پیوند حسن انعقاد یافت
و رزیدنتی سرکار انگریز در ممالک اوده قایم گردید پس عهدهٔ گورنری هم از حضور پادشاه انگلستان در کشور
هندوستان بماه اگست سنه هزار و هفتصد و هفتاد و سه عیسوی ۱۷۷۳ مقرر گردید و اولین ملاقات نواب گورنر
جنرل با نواب شجاع الدوله در مقام بنارس بمنصهٔ ظهور آمد پس از آن معاودت بمستقر ریاست خود نموده
توجه شایسته بانتظام مهام مالی و ملکی مبذول میداشت تا آنکه بعمر چهل و پنجسالگی در بیست و چهارم ذی قعده
سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت ۱۱۸۸ هجری داعی اجل را لبیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده
سال بود محاصل قلمروش دو کرور و هفتاد لک بود

شبیه نواب شجاع الدوله بهادر



ذکر صوبه داری آصف الدوله

فصل چهارم ذکر صوبه داری نواب آصف الدوله پسر مرحوم نواب شجاع الدوله بهادر

اسمش میرزا امانی محمد یحیی خان بعد از فوت پدر بیست و پنجم ذی قعده ۱۱۸۸ بر مسند فرمانروائی صوبه اوده نشست
و از جانب پادشاه بخطاب وزیر الممالک آصف هزبر جنگ مخاطب شد پس از آن از فیض آباد بشهر لکهنو قدوم
ارزانی فرموده بتعمیر عمارات عالیه و باغات پر فضا و مساجد پرداخته چون رابطه محبت و وداد و واسطه تودد
و اتحاد فیما بین سرکار دولت مدار کمپنی انگریز زیاده تر از زیاده ترقی پذیرفت نظر بمصالح ملکی و مراعات روابط تواعد
و یکجهتی علاقه جات بنارس و جونپور و غازیپور را بسرکار کمپنی مفوض کرده و از طرف کمپنی در عوض اینگونه احسان
نمایان اقرار جدید بخصوص حفظ ملک و مال وزیر الممالک از هر قسم مخالفان و بدخواهان درونی و بیرونی موثق گشته
در مراسم وداد و لوازم اتحاد کمال توکید بدید آمد شهر لکهنو که پیش از آن بقریه بیش نمی مانست بروزکی چند زینت
البلاد گشت از جمله اعمال خیری که ازو باقی هست یکی آنست که در نجف اشرف نهری در آن زمین جفر نمود
باسم نهر آصفی ملقب و مشهور است قریب هفت لک روپیه خرج آن شده بتاریخ هشتم شهر ربیع الاول سنه
هزار و دوصد و دوازده ۱۲۱۲ در عمر پنجاه و یکسالگی برحمت ایزدی پیوست ۲۳ سال ایالت نمود

شبیه آصف الدوله بهادر



ذکر وزیر علی خان آصف جاه

فصل پنجم ذکر صوبه داری میرزا وزیر علی خان بهادر آصف جاه

چون آصف الدوله وزیر الممالک فرزندی نداشت وزیر علی خان پسری را از خانوادهٔ شریف بفرزندی خود گرفته
پس از تعلیم و تربیت ولیعهد خود ساخته بود و بعد از رحلت نواب موصوف ولیعهد ممدوح باتفاق امرا و رزیدنت
انگریزی بر مسند ریاست متمکن شد و بلقب نواب وزیر آصف جاه شهرت یافت اما از افعال بیباکانه و مزاج
طفلانه و عدم مناسبت با این دودمان هریکی را تنفری از وی دامن گیر خاطر گردید تا اکثری از اراکین
ریاست سر از متابعت او واز زدند تا اینکه بعد از چهار ماه حسب ایمای گورنر جنرل از منصب وزارت و ریاست
خارجش کردند و پس از تقرر سه لک روپیه سالانه در بنارس محل اقامتش را قرار دادند چون اختر سعادتش رو
به پستی بود آنجا هم مصدر همان ستم بی اعتدالی ها شد چنانچه رزیدنت آنجا را مع سه نفر از صاحب منصبان
انگریز را کشته سر به آوارگی نهاد و در اطراف هند گرفتار شده در قلعه کلکته مدت هفده سال محبوس شد
و در ماه شعبان سنه هزار و دویست و سی و دو ۱۲۳۲ بعمر سی و شش سالگی از قید حیات نجات یافت چون دوران
مسندنشینی میرزای موصوف بس قلیل بود از وی امر تازه بظهور نرسید که قابل یادگار باشد

شبیه نواب وزیر علی خان آصف جاه



ذکر صوبه داری نواب یمین الدوله

فصل ششم ذکر صوبه داری نواب یمین الدوله سعادت علی خان بهادر پسر دوم شجاع الدوله

باشارهٔ گورنمنت ستوم شعبان سنه ۱۲۱۳ هجری رونق افروز دولت خانه وزارت شده بائین مستمرهٔ ریاست
و سادهٔ آرای منصب پدر گشت از آنجائی که مراتب محبت و اخلاصش با سرکار انگریز وافر و متکاثر گردید مراعات
ایفای بعض مواعید و عهود که سابق بمیان آمده مطمح نظرش افتاد و بناء علی هذا مبلغ نوزده لک و بیست و
دو هزار و ششصد و شصت و دو روپیه سالانه بمبلغ پنجاه و شش لک و هفتهزار و شصت و هفت روپیه مصارف
سالانه افواج که برای حفاظت و اعانت اوده متعین بود بیفزود و بنای مودت را فیما بین دولتین از
سر نو موثق تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب گورنر جنرل به لکهنو آمد ذکر افزونی مصارف
سرکار انگریزی و احتیاج نگهداشت افواج در انگلستان پیش آمده خواهان استمداد شد نواب وزیر الممالک نظر بمزید
اتحاد بجواب فرمود که در مقدار سالانه زیاده و از آنچه مقرر است گنجایش افزایش بنظر در نمی آید فاما از برای تسهیل
و تحصیل وجه مقرر ممکن که بعوض مصارف تنخواه افواج انگریزی متعلقه ملک اوده حصه ملک دوآب تا صوبه اله آباد مع
قلعه فتح گده و فتحپور و اعظم گده و فرخ آباد و تمامی حدود روهیلکهند مع اخراجات تحصیلی و مشاهرهٔ شاهزادگان
و سالانه معمولات اولاد ناصر جنگ و احمد خان بنگش و معافیها و جاگیرات وغیره که همه از خزانه وزارت داده میشود
بکارپرداز گورنمنت مفوض کرده میشود و بقیه ممالک بعلاقهٔ وزارت باشد چنانکه تقسیم این هر دو حصص بخوبی تشخیص شود
بر دو سرکار قرار یافت و بتاریخ ستوم رجب سنه ۱۲۱۶ تقسیم مذکور بمنصه ظهور آمد بعد از طی این جمله مدارج بست
و کشاد کار ریاست توجه نمود رونق و آبادی ملک را دو مقابل افزود تا اینکه ملک هند از کمپنی متعلق بپادشاه انگلند
شد کیفیت اینکه انگریزان چند نفر بهم متفق شده برسم تجارت بهند آمدند چندی که در هند توقف نمودند
بتدابیر بعضی جاها را متصرف شدند بپادشاه انگلند قرار دادند که ما بنحویکه ممکن باشد مملکت هند را بدست می آوریم
بشرط آنکه جز ما دیگری مرخص نیست که برای تجارت بهند آید و هر قدر ملک که مفتوح شود در اجارهٔ خود ما باشد
و آنچه مال الاجاره معین شود خود بخزانه شاهی میرسانیم پادشاه انگلند قبول نموده عهد و پیمان با ایشان
مؤکد ساخت و ایشان رفته رفته تمام هند را متصرف شدند تا در سنه ۱۲۷۴ مملکت هندوستان بنام کمپنی
نامیده میشد و بعد از سنه مذکور بسبب اغتشاشی که در هند پیدا شد و فوج هندی سر از اطاعت کمپنی باز زدند
و هزارها انگریز کشته شد ملک هند از تصرف کمپنی بیرون آمد و کوئین وکتوریا ملکه لندن از پیشگاه خود
کارفرمایان بهند برگماشت نواب موصوف خواست که ممالک هند را نوعی که بمستاجری کمپنی است
از حضور پادشاه انگلستان گرفته بحیطه انتظام خود آرد تا اینکه تحریکی اندرین خصوص بمیان آمد و درخواست
نواب پذیرا شد بشرط آنکه یکساله محصول ملک را پیشگی نواب ازین نوید شاد خاطر گشته هیجده کرور روپیه

فراهم نموده و برای یک کرور دیگر میخواست که وام گرفته سرانجام کار خود نماید که کارکنان قضا و قدر سرگرم انتظامی دیگر بودند کشور چهار وانگ تن عنصرش پیش از سرانجام این مرام خارج از قبضهٔ مستاجرجان مستعار گردید یعنی بعمر شصت و سه سالگی در ماه رجب سنه هزار و دویست و بیست و نه ۱۲۲۹ هجری ازین سرای فانی رخت بربست

شبیه نواب یمین الدوله بها



فصل هفتم ذکر ابو المظفر غازی الدین حیدر پادشاه

ذکر غازی الدین حیدر پادشاه

نام وی در اوان ولیعهدی رفعت الدوله رفیع الملک حیدرخان بهادر شهامت جنگ بود و بعد از فوت پدر در شهر رجب سنه ۱۲۲۹ هجری تاج شاهی بر سر و قبای ریاست در بر کرد و بر مسند نشست وی را رعایت مراسم اتحاد و خلوص با سرکار انگریز زیاده تر از نیاکان خود منظور نظر افتاد گورنمنت نیز نظر بر عواقب امور کرده ابواب محبت را مفتوح نموده چنانچه در پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۳۵ از طرف ملکهٔ انگلند بخطاب شاه زمن مخاطب گردید و صاحب خطبه و سکه شد و در تعمیر عمارات رفیعه مشغول گردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آغا میر معتمد الدوله ضیغم جنگ را خلعت وزارت بخشید بالجمله وزیر باتفاق ارکان دولت شاه را تنبل زیر درخت نزد الو نموده روز و شب بنوشانیدن بنگ و کشیدن چرس و در لهو و لعب مشغول داشت خلاصه شاه زمن عزایم پدر را

بنیاد منتهیا کرده عمر عزیز را در عیش و عشرت گذرانید در بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و ۱۲۴۴ چهل و چهار هجری بعارضهٔ اسهال انتقال نمود

شبیه غازی الدین حیدر پادشاه



فصل هشتم ذکر سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پادشاه

ذکر پادشاه سلیمان جاه

بعد از فوت پدر روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دویست و ۱۲۴۳ چهل و سه هجری با تجملات خسروانه رونق افروز تخت سلطنت گردید و در لهو و لعب هزار مرتبه زیاده از پدر مرتکب و منهمک شد رتق و فتق امور مملکت بوزرا بود و مدت ده سال با حشمت و خوشی سلطنت و جهانبانی نمود و بعمر سی و پنج سالگی در اوایل عهد فرمان روائی ملکه وکتوریا پادشاه انگلند بتاریخ چهارم ربیع الثانی سنه هزار و دویست و ۱۲۵۳ پنجاه و سه هجری پیوند زمین گردید

شبیه او در صفحهٔ بعد است

ذکر میرزا رفیع الدین حیدر

فصل نهم ذکر میرزا رفیع الدین حیدر معروف به مناجان

وی پرورده و پسرخواندهٔ شاه بود و اول زیر سایهٔ الطاف نواب عالیه پادشاه بیگم پرورش یافت بعد هفت سالگی بصد و بعض امور خلاف از نظر شاهی بیفتاد حتی آنکه بسرکار گورنمنت اطلاعش داد لاکن میرزا مطمح نظر عاطفت بیگم بود چون بعد از فوت پادشاه همان شب بیگم صاحبه و میرزا رفیع الدین حیدر با جمعیت دو هزار تن مسلح بدولتخانهٔ شاهی داخل شده بر تخت سلطنت جاگزین گردید همراهیان و هواخواهانش نذر گذرانیدند چون خبر به رزیدنت رسید گفت شخص عاق استحقاق مسند سلطنت را ندارد فوری حکم بافواج انگریزی داده متوجه خانهٔ شاهی شدند از هر دو جانب آتش مخاصمه زبانه زن گشت اگرچه از جانب رزیدنت کمال احتیاط ملحوظ بود لیکن باز چندین از سپاهیان کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مطمح ضرب توپ دید فرود آمده از سر تخت بگذشت بیگم صاحبه مع مناجان بعد ساعتی از تخت نشینی بمحاصره در افتادند و مشیران خود را نیز با خود باسیری همراه بردند اولا بکانپور بعد از آن بقلعهٔ چنارگده رفته بآسایش اقامت گزین شدند و مبلغ بیست و هشت هزار روپیه سالیانه از برای مصارف بیگم و مناجان از خزینهٔ سلطنت اوده مقرر کردند تا آنکه شانزدهم ماه محرم سنه ۱۲۶۲ هزار و دوصد و شصت و دو مناجان در قلعهٔ مذکور وفات یافت

شبیه میرزا رفیع الدین حیدر مناجان



ذکر محمد علی پادشاه

فصل دهم ذکر صوبه داری محمد علی پادشاه

وی فرزند وزیر الممالک نواب سعادت علی خان بود بعد از محبوسی مناجان باتفاق رزیدنت در چهارم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی اوده جلوس نمود در آغاز جلوس پادشاه ممدوح حسب مشورت رزیدنت با پادشاه ترمیم و تجدیدی در عهدنامهٔ موثقهٔ سابق بتقرر جدید چند لک روپیه سالانه از خزانهٔ شاهی جهة مصارف انگریزی سلحشوران که متعین بحراست حدود ملحقهٔ کوهستان می ماندند راه یافته بود از کیفیت این قرار داد بگورنر جنرل آگهی شد و کنکاشی اندرین خصوص فیمابین ارباب محکمهٔ علیهٔ پارلمنت بعمل آمد نظر بمراعات حقوق حکام بنام رزیدنت رسید که پادشاه اوده را برای ادای این مبلغ تکلیفی نتوان داد بسا بی انتظامی ها که در کارخانجات مالی و ملکی این دیار که بسوء تعمیل کارپردازان پیشین راه یافته بود از حسن تدبیرش باصلاح گرائیده طبع والای این پادشاه باشاعت خیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود ولیکن حیف که در آغاز سال ششم از جلوس که سنه ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی متوجه عالم جاودانی گشته زیر سایهٔ رحمت یزدانی جا گزید

شبیه محمد علی پادشاه



ذکر ثریا جاه پادشاه

فصل یازدهم ذکر ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بعمر چهل و سه سالگی پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۵۸ بر تخت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه اجرای قوانین عدالت و مراعات حقوق هر گونه حقداران در تاسیس مبانی دین مبین و اتباع اوامر و نواهی شریعت قصب السبق را از بسا پیشینیان این سلطنت برده و در کثرت طاعت و عبادت و داد خدا ترسی و خیر و سعادت بر اکثر سلاطین با فر و تمکین فضیلتی و مزیتی حاصل کرده مراعات مراتب و وداد و اتحاد با سرکار انگریز اکثر جاگزین خاطر آن پادشاه می بود چنانچه هنگام نهضت افواج انگریز بسمت کابلستان و هم برای نگهداشت عساکر جرار به پیش آمد مهم لاهور چه قدرها اعانت نمود و لکوک ها روپیه تفویض کرد که هنوز از منافع مستمره اش شاهزادگان کامیاب هستند چون مدت حیات این پادشاه با مضای فرمان سر آمد هشت روز علیل مانده شب یکشنبه بیست و ششم ماه صفر سنه هزار و دو صد و شصت و سه داعی اجل را لبیک گفت

شبیه ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه



ذکر پادشاه [illegible] واجد علیشاه

فصل دوازدهم ذکر سلطان عالم محمد واجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بیست و ششم ماه صفر سنه ۱۲۶۳ بر تخت شاهی جلوس نمود جمله متوسلان سلطنت و ارکان دولت

با فتن خلعت های گران بها پیرایه عزت و اعتبار خود برافزودند و سرگرم کارگذاری گردیدند چون میلان و توجه پادشاه بطرف علم موسیقی بود در تحصیل تکمیلش کوششها بکار برد که اوستادان این فن بمعاینه کمالاتش دم از دعوی اوستادی فرو بستند روزگی چند در تدبیر آسایش و اصلاح مزاج مصروف بود و بتفریح و آرامش طبع صرف اوقات گرامی نمود و چون درین اوان جمله رتق و فتق مهمات سلطنت تعلق بعلی نقی خان وزیر داشت رزیدنت انگریز به بعضی وجوهات نا ملایم کدورتی با وزیر روداد و روش حکومت و طرز کارگذاریها خاصه اش پسند او نه افتاد تا آنکه شکوه و شکایت وزیر را بحضور پادشاه آغاز نهاده و خواهش تبدیل وزیر را نمود و وزیر نظر به اقتداریکه درین سرکار داشت علی العکس توصیف حسن انتظام خود را با تردید شکایت رزیدنت بوساطت بیان سایر مقربان شب و روز بمعرض عرض در می آورد و از آنکه پادشاه باحاطه و تدبیر وزیر حرف شکوه و شکایتش از هیچ در دیگری نشنید عزل وزیر را بجرد اظهار رزیدنت خلاف آئین مروت دانسته تن بقبول این مسئول نمیداد چون رزیدنت شکایات درین معنی بگورنر جنرل نوشت درین اثنا بسال ۱۸۴۷ عیسوی گورنر جنرل هنگام سیر ممالک بملاقات پادشاه قصد لکهنو نمود و از استماع این خبر در تدارک مهمان آماده شده تا کانپور باتفاق امرا استقبال نمود بوقت ملاقات با کمال مهربانی در یک هودج نشستند و بکلمات لطف آمیز سرگرم گفتگو شدند بعد ازین تلاقی پادشاه پیغام طلب و ضیافت بمستقر خلافت داد و خود از پیشتر متوجه دار الخلافه گردید بعد از آن گورنر جنرل بحکم ضیافت از عقب بمستقر خلافت دررسید سه روز در لکهنو توقف نموده روز چهارم بوقت روانگی محبت نامه متضمن بعضی شکایات و نصایح دوستانه درخصوص انتظام سلطنت برای گذرانیدن بحضور پادشاه به رزیدنت سپرده و رزیدنت آن نامه را پس از روانگی گورنر جنرل بحضور پیش کرد پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجه باستکشاف مندرجاتش نمود وزیر باز حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقربان بپایه ثبوت رسانید پادشاه بر گفته وزیر اطمینان نموده چون سالی چند بر همان وطیره بگذشت رزیدنت تحریری باظهار شوق تفرج اضلاع ملک اوده بحضور فرستاد پادشاه نظر بر تواحد و اتحاد انگشت قبول این مسئول بر دیده صلاح بین نهاده رزیدنت را اجازت سیر سفر داد چون این هشتم دوره رزیدنت درین مملکت امری بود عجیب از همان وقت توهمات کاسده بدلهای عوام راه یافت بلکه وساوس و اشتباهات بعضی خواص هم باطراف خلاف سرایت کسانی که باغراض نفسانی باطنو بعضی بی اعتدالیها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از مغتنمات انگاشته عریضه های شکایت بنظر رزیدنت گذرانیدند و همه را رپورت بگورنر جنرل می نمود تا آنکه از شکایات متواتره که تسلسلش را در آن دور انقطاعی نمیشد گوشهای ارباب صدر ولایت انگلند آگنده بود و دیگر تاب شنیدن نمانده تا آنکه از کمال دلتنگی اهالی اعالی چنان آماده شدند که سررشته انتظام مهام سلطنت او ده را بکف کفایت

خود در گیرند چنانچه حکمی درین خصوص بنام گورنر جنرل بهادر نفاذ یافت و میجر جنرل اترم رزیدنت لکهنو از برای اجراء همین حکم حسب الطلب گورنر جنرل بکلکته فرا رسید و بسر کردگی افواجیکه برای ضرورت این مهم فراهم آمده بود باز پس روانه اوده گردید هواخواهان دولت اوده خبر توحش اثر را بپادشاه رسانیدند لیکن همه معروضات از بیهوات وزیر ناسنجیده کار که باوصف یگانگی از نکوا اندیشیها بیگانه افتاده بود در پرده اختفا ماند و میجر جنرل اوترم با افواج انگریزی چون بلای ناگهانی در رسید وزیر باستعجال باستقبالش شتافت و بوقت ملاقات اراده اش را دریافت بعد دو روز جنرل موصوف حاضر بارگاه شاهی گشت پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که بتحقیقت بعکس بود از نظر پادشاه گذرانید پادشاه آنوقت برکردار نا سزاوار وزیر واقف شد و درینوقت هیچ سودی نداشت در غره ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۷۲ هجری پادشاه را از تخت فرود آورده و ملک اوده را شامل ملک انگریزی نمودند نظم و نسق انگریز در آن سلطنت کهن سال جاری کردند و یک لک روپیه ماهانه جهة مخارج پادشاه مقرر نمودند پادشاه بعزم سفر لندن از لکهنو بر آمده بکلکته رسیده مقیم گشت و مادرش بلندن رفت در پاریس انتقال نمود و شاه معزول در کلکته عمارات عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیها چشم بسته به عیاشی و خوشگذرانی مشغول گردید در ۳ محرم سنه ۱۳۰۵ انتقال نمود و نعش او را بکربلا بردند بعد از رحلت او سرکار انگریز جهة اولاد ایشان ماهانه بقدر رسد رمق معین گردید و قریب بیست و چهار هزار کس وظیفه خوار بودند بر طرف شدند

شبیه محمد واجد علی شاه پادشاه



خاتمه

مخفی مباد که در وقت روانگی واجد علی شاه از لکهنو یک پسر صغیر موسوم به برجیس قدر و مادرش را در لکهنو گذاشته بود در سنه ۱۲۷۳ هجری که فوج فرنگ یاغی شده و در دهلی و غیره فساد برپا کردند مردم برجیس قدر را بپادشاهی مقرر کردند و خزانه او را انگریزان از لکهنو باین خیال دست نزده بودند که مادر و برادر شاه بلندن رفته بودند برای دادخواهی که هرگاه استرداد ملک بآنها نشود بالضروره مال و متاع ایشان بآنها واگذار خواهد شد لهذا خزانه بجای خود بود پس برجیس قدر بر خزانه دست یافته زیاده از یک لک سپاه جمع آوری کرده دلیرانه با فوج فرنگ جنگید نه ماه هیجده یوم سلطنت کرد از بی وفائی و نمک حرامی ملازمان خویش و کثرت سپاه فرنگ بستوه آمده و از لکهنو برآمده و در دامن کوه نیپال مدتی با فوج فرنگ جنگ جو ماند چون نوکران خیرخواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب نماند در ماه جمادی الاول سنه ۱۲۷۵ هجری پناه براجه نیپال برد راجه او را در حمایت خود جای داده و بانگریزان فرنگ گفت زبون کشته را تیغ و خنجر زدن بود بر رگ مرده نشتر زدن بدنبال آهو چه پویی چو تیر اگر شیر مردی پس شیر گیر انگریزان سخن راجه را قبول کردند و دست از پیکار کشیده مراجعت نمودند راجه برای برجیس قدر وظیفه مقرر کند وی قبول نکرده و گفت هنوز نزد من قدری زر و جواهر موجود است هرگاه صرف شد مهمان شما هستم راجه در سواد شهر کوت ماند و برای سکونت او جائی مقرر نمود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی سوداگر ایرانی که ساکن لداخ بود دختر خود را به برجیس قدر داده و برجیس قدر آنچه جواهر داشته بشخص سوداگر مذکور داده بتجارت نماید و فایده آنرا سال بسال میدهد برجیس قدر با آن آمدنی گذران میکند لاکن از قراریکه معلوم شد این اوقات حسب الخواهش سرکار انگلیسیه بکلکته آمده و بجای پدر جای نشین است و ماهانه از دولت بهیه انگلیشه برای ایشان مقرر شده جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مقاله چهارم

مقاله چهارم کتاب زینت الزمان و تاج التواریخ و سلالة السیر در بیان مجملی از کیفیت حکومت و تسلط اهالی سلطنت برطانیه بممالک وسیع الفضای هندوستان از آغاز طلوع نیر حکومت از ایل آیست اندیا کمپنی

بر خاطر عاطر اولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب مکشوف و معلوم باد که مملکت هندوستان در جنوب آسیا واقعست بحساب اهل جغرافیا در چهار حصه تقسیم شده است اوّل پنجاب یعنی ولایاتی که از رود پنجس مشروب میشود دوم سند یعنی ولایاتی که از رودخانه سند آبیاری میشود سیم سنترل اندیا یعنی ممالک مرکزی چهارم سورترن اندیا یعنی ممالک جنوبی تسلط و استیلای سلطنت انگلیسیه بجانب سوی هندوستان به وکار بعزم تجارت بود

بتعیین این مقال آنکه در سنه ۱۶۰۰ عیسوی از پیشگاه ملکه الیزبت فرمانفرمای انگلستان جماعتی از تجاران مملکت بخصوص اجازت سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمانی حاصل نموده اساس کار تجارت این ملک را محکم کردند و این جماعت از قبل ایست اندیا کمپنی ملقب و موسوم گشت و آغاز کار در عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دهلی بمقام بندر سورت آمده طرح بنای تجارت انداختند پس در سنه ۱۶۳۴ عیسوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه انگلستان و در زمانه سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دهلی جماعتی از تجار مذکوره به بندر پیپلی برای تجارت رفتند و در سنه ۱۶۴۲ عیسوی زمان سلطنت همان چارلس اول و عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دهلی در مقام هوگلی نیز بآغاز کار تجارت پرداختند و در سنه ۱۶۶۳ عیسوی که عهد فرمانروائی چارلس ثانی و زمان سلطنت اورنگ زیب بود گماشتگان کمپنی مزبور کارخانه تجارت ملک بنگاله را نسبت بمدراس افزودند نظر بمراعات عالمگیر در دستگاه تجارت کمپنی در مملکت هند خیلی ترقی پدید آمد پس در سنه ۱۶۸۱ عیسوی بحکم کورت آف دیرکترس کارخانه تجارت ملک بنگاله از تجارت مدراس علیحده شد چون نواب شایسته خان صوبه دار در آن وقت بعضی احکام منافی رای کمپنی جاری کرده بود لاجرم از پیشگاه جمس ثانی پادشاه انگلستان حکم جنگ با صوبه دار مذکور و پادشاه دهلی بنام کمپنی صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با دو صد توپ با ده مرکب جنگی از انگلند بهندوستان مامور شد و بافسران کمپنی حکم شد که جهازات را بچاتگام برند و اول آن مقام را بحیطه تصرف خود در آورند و بنای قلعه در آنجا اندازند خلاصه بعد از گفتگوی بسیار و زد و خورد بیشمار بتاریخ شانزدهم ماه اگست سنه ۱۶۹۰ عیسوی مابین کمپنی و صوبه دار عقد مصالحت بسته شد و کمپنی بنگاله را ریاستی جداگانه قرار داد و در کلکته قلعه ساخته بنام شاه انگلستان فورت ولیم موسوم نمود و در سنه ۱۷۰۲ عیسوی بعهد سلطنت ملکه این نواب مرشد قلیخان از وضع حرکات کمپنی خوشش نیامد و احکام چندی که خلاف طبع کمپنی بود جاری کرد کمپنی مستر طیتن و خواجه سرهند ارمنی را برسم سفارت بحضور فرخ سیر پادشاه دهلی فرستاده انجام مرام خود را بضمن مستدعای مراتب چهارگانه ذیل خواستگار شد

اول آنکه حکم شود بدار الضرب مرشد آباد بهر ماهی سه روز سکهٔ طلا و نقره برای کمپنی طیار گردد .

دوم آنکه هر کسی که پروانه راهداری بدستخط کمپنی داشته باشد در سرحدات تفحص در مال و متاعش نکنند .

سوم آنکه هر کسی که مدیون کمپنی گردد محکوم حکم سردار کلکته باشد .

چهارم آنکه کمپنی میخواهد سی و هشت قریه نزدیک کلکته بخرد منع و تعرض درین امر راه نیابد .

فرخ سیر هر چهار خواهش آنها را قبول نموده سفرای مذکور با نیل مرام عنان عزیمت بصوب کلکته منعطف نمودند در سنه ۱۷۵۶ عیسوی پس از آنکه نواب مهابت جنگ داعی اجل را لبیک اجابت گفت و نواب سراج الدوله بصوبه داری بنگاله و بهار و اودیسه منصوب گردید کشنداس نائب نواب شهاب جنگ منتظم ڈھاکه بخوف صوبه دار

موصوف

موصوف با اهل و عیال گریخته در ظل حمایت کمپنی بکلکته آمد و از کمپنی امان خواست سراج الدوله بخواستگاری او پیامی بکمپنی فرستاد از آنجا که رعایت مستامن از واجبات آئین ملکداریست کمپنی خواهش او را قبول نکرد سراج الدوله ازین فقره برآشفت و بتاریخ بیستم جون سنه ۱۷۵۶ عیسوی با کمپنی در کلکته جنگی عظیم کرد کمپنی مدراس از شنیدن این خبر کرنل کلیو را با یک فوج سپاه انگریز و فوج هندوستانی بمدد روانه کلکته نمود دوباره میان فوج انگریز و نواب نایره آتش جدال و قتال ملتهب شد آخر الامر نواب شکست خورده کلکته بتصرف انگریز و بندر هوگلی را نیز مسخر نمودند بعد از چندی مصالحهٔ ظاهری درمیان کمپنی و نواب منعقد گردید لاکن بعد از عرصهٔ قلیل صورت مصالحه برهم خورد و باز بمقام پلاسی محاربتی عظیم روی داد با وجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب زیاده از چهل هزار تن بودند نواب تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیموده بمرشد آباد رسیده اهل و عیال را برداشته روانه عظیم آباد گردید درمیان راه او را دستگیر نموده بدارش کشیدند بعد از آن میر محمد جعفر خان را بر مسند ریاست مرشد آباد مسند آرا گردانیدند و در سنه ۱۷۶۳ عظیم آباد را مسخر نمودند و در سنه ۱۷۶۵ لارد کلیو را ناظم و افسر ملک هندوستان قرار دادند و درهمین سنه صوبجات بنگاله و بهار و اودیسه را شاه عالم پادشاه دهلی بانگریز واگذار نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لک روپیه سالیانه مقرر شد و در سنه ۱۷۶۷ لارد کلیو استعفا داده روانه انگلستان شد و هنری ویرلیست بجای ایشان مقرر گردید و در سنه ۱۷۶۹ فیمابین انگریز و نواب حیدر علی خان والی میسور بعد از محاربات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در سنه ۱۷۷۲ لارد وارن هستنگس رونق افروز کلکته گردید لارد موصوف اول برآورد و داخل کمپنی را منوده تحصیل کنندگانش را بکلکته تمام کرد و خالصهٔ کمپنی را از مرشد آباد بکلکته آورد و همانسال عدالتها مقرر شد و در کلکته دو محکمه عدالت اپیل قرار داد یکی برای اپیل مقدمات دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت و درهمان اوان برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای شوری و صوابدید در اجلاس گورنری چهار کس کونسلی مقرر شدند و در سنه ۱۷۸۰ اجازت طبع اخبار داده شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج سازند و در سنه ۱۷۸۱ بنارس را از نواب وزیر گرفتند و در سنه ۱۷۸۶ لارد کارن والس بگورنری و هم بسپه سالاری هندوستان مقرر گشتند و درین عهد انگریز مکررات با تیپو سلطان والی میسور محاربات سخت نمود تا آخر الامر تیپو سلطان تن بمصالحه در داد در سنه ۱۷۹۸ چون عهده گورنری به مارکوس ولیسلی اختصاص یافت باز با تیپو سلطان محاربه روی داد و در آن معرکه تیپو سلطان کشته شد و در سنه ۱۸۰۱ ممالک ارکات و سورت و تنجور را مسخر نمودند و در سنه ۱۸۱۴ با نیپالیان هنگامه کارزار گرم گردید و نیپالیان را هزیمتی سخت رسید تا ایشان صلاح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از ملک خود را بانگریز واگذار نمودند و در سنه ۱۸۲۴ رنگون بتصرف انگریز درآمد و در سنه ۱۸۲۶ هندوستانیان را عهده های جلیلهٔ صدر الصدوری حاصل شد و آمد و رفت جهازات در هند جاری گردید و در سنه ۱۸۳۵ روپیه کمپنی جاری گردید و در سنه ۱۸۴۹ ملک پنجاب را تصرف کردند

و در ۱۸۴۹ء قلعهٔ لاهور و شهر ملتان بتصرف انگریز درآمد و در ۱۸۵۶ء ملک اوده باهتمام جنرل اوترم بهادر بتصرف انگریز درآمد و در ۱۸۵۷ء سانحهٔ بلوای هند سر بر زد و شورشی عظیم در تمام هند برپا شد تبیین این مقال آنکه چون تفنگهائی که تازه اختراع شده بود که گلوله‌اش بمسافت نهصد قدم کار میکرد برای سپاه از انگلند آوردند و همراه آن فشنگهای جدید که کاغذی روغن‌دار بر آن پیچیده بودند تا از آسیب باد و باران خراب نشود و باروت نم برندارد آورده بودند و به سپاهیان هندوستانی تقسیم نمودند چون باید بوقت استعمال فشنگ مذکور سر آنرا بدندان بریده در تفنگ اندازند سپاه هنود گفتند این روغن که بآن کاغذ مالیده شده روغن گاو است لهذا در استعمال آن عذر آوردند و اهل اسلام گفتند شاید از چربی خنزیر باشد و بریدن آن از دندان خلاف دین و آئین است گورنمنت حکم داد که در کلکته مردمان هند همان قسم فشنگ ساخته بسپاهیان دادند باز سپاهیان هنود از قوم برهمن و راجپوت قبول نکردند مجدد حکم از گورنمنت شد که اسباب و آلات ساختن فشنگ را به هند بسپاهیان تا خودشان بدست خویش بسازند و با هر روغنی که در مذهبشان ممنوع نیست چرب کنند باز ازین حکم نیز سر باز زدند و بر خودسری باقی ماندند افسران فوج بعضی از متمردین را سیاست نمودند چاره نشد چون اینگونه نافرمانی اولاً از سپاهیان فوج نوزدهم مقیم برهمپور بظهور رسید حکم شد که از برهمپور کوچ کرده بمقام بارکپور جمع شوند چون در موضع مذکور اجتماع نمودند حکم شد متمردین از خدمت سرکاری عزل و اسلحهٔ جنگ را از آنها باز ستانند و مشاهرهٔ ایشانرا تا همان یوم بایشان بدهند و میجر هرسی نطقی دانشمندانه درباره شبههٔ ایشان بیان نمود و گفت با وجود اینهمه نافرمانی سرکار بلحاظ رعیت پروری مصارف عبور شمارا از دریای هوگلی متحمل میشود ایشان بظاهر تشکر نمودند ولی چون دلهای ایشان مملو از کینه بود یکی از سپاهیان حمله نموده چند نفر از افسران فوج را زخمی کرد رفته رفته نایرهٔ فساد بلند گردید اشرار و اوباش که پیوسته در صدد فساد بودند همداستان شدند و خواطر نشان عوام کردند که انگریز بمذهب و کیش رعایا میخواهد دخل و تصرف نماید لهذا بدین بهانه شورش در اضلاع و اقطاع مملکت برانگیختند و هنگامهٔ رستخیز برپا نمودند از استماع اخبار وحشت‌آثار خلایق شهر و بازار روزی نبود که با گوناگون تخیلات و توهمات هم دوش بیم و هراس نباشند به صدگونه ملال صبح را شام میکردند و شبها را با کمال تشتت خاطر بروز می‌آوردند تا آنکه دایرهٔ فساد کینه‌خواهان رو بوسعت نهاد و در هر گوشه بتاخت و تاراج پرداختند بسا افسران اضلاع به تیغ ستم آنان بهزار حسرت و حرمان جان دادند و زنان و بچگانشان از غایت بیرحمی اشرار بغرقاب فنا افتادند و اینهمه فسادها از سپاهیان بظهور رسید گمان عوام این بود که سپاهیان باندیشهٔ خلل مذهبی دست از استعمال فشنگ ها برداشتند و اهالی سلطنت بر آنها جبر کردند و همان جبر و تشدد موجب اینهمه خرابیها شد لاکن عوام بیچاره خبر از حقیقت کار ندارند و نمیدانند که معاملهٔ فشنگ بهانه بوده و حال آنکه منشأ این فساد آن بود که در ۱۸۵۰ء عیسوی قانونی جدید درخصوص منع محروم بودن از ارث به تبدیل مذهب در هند جاری شد

مردم عوام از هنود و اسلام بوجه واقف نبودند از اصل مطلب بنسبت مداخلت انگریز را بمذهب و ادیان فهمیدند و حال آنکه این گمانشان نیز مانند گمان سابق ایشان عاری از پیرایهٔ خرد بود چه که این قانون برای عموم مردم بود نه ملت مخصوصی و اصل بنیاد و تجویز این قانون بخیال گورنمنت آن بود که چون حقوق معاش هر شخصی از تعلقات دنیوی بدین و کیش تعلق ندارد و ملت و مذهب امریست متعلق بثواب و عقاب آخرت نه بجاه و دولت گرفی المثل هندو نژادی بدین اسلام درآید نیکی و بدی وی متعلق به بر و زجر اخروی خواهد بود و بقانون سلطنت انگلیسیه معاملات دنیوی هر قوم بدون رعایت مذهب و ملت انفصال می‌یابد پس حقوق دنیوی چنین کسی را بعلت تبدیل مذهب تلف نمودن چه ضرور است و تبدیل مذهب امریست متعلق بعقل و اختیار و از هیچ آئین سرکاری نمی‌توان فهمید که سلطان وقت مردم را بملت خود میخواند و حال آنکه در خصوصیات مذهبیه و مراسم دینیهٔ رعایا حکومت انگریز کاهی مضایقه ننموده و همیشه رعایت مذاهب و کیشهای رعایا را مد نظر داشته چنانچه مدارس عربی و فارسی و سنسکرت محض پاس خاطر مسلمانان و هنود در هر شهر و دیار جاری نموده و اشتهار عام داده که رعایا خیالات واهی نکنند که حکومت انگریز بمذاهب و کیش رعایا تعرض و مزاحمتی میرساند و هر کس در مذهب و ملت خود مختار است خلاصه درهمین اثنا که فتنه زار روزبازار بود و خلق خدا بصدمات و پریشانی گرفتار بودند رای اراکین سلطنت بر آن قرار گرفت که یکی از حکام کلکته که از اوضاع و اطوار مردم هند خبردار باشد بتدارک حالات رعایا و تمشید احکام آنجا و اصلاح بدنظمیهائی که بانواع اسباب راه یافته برگمارند تا باحسن الوجه تنبیه و گوشمال سرکشان را در آنجا و به تدابیر مناسبه نماید و بتسکین و تسلی خاطر رعایا که بشنیدن اخبارات واهی عوام پراکنده دل شده اند بعنوانی پردازد که امن و امان و جمعیت و اطمینان که از میان رفته باز بجا آید آخرالامر سامیول صدرالصدور کلکته که واقف از احوال و اطوار قاطنین آن دیار بود روانش یگانهٔ روزگار بود بعهدهٔ کمشنری مقام پتنه و اضلاع خمسهٔ متعلق بآن مامور شده روانه گردید چون وارد عظیم‌آباد شد مجلسی منعقد نموده صلای عام درداد گروه گروه خلایق در آن مجلس گرد آمدند کمشنر موصوف نطقی فصیح و بلیغ بدین مضمون ادا نمود که ای عوام دانسته و آگاه باشید که بتوجه عاطفت و رعیت پروری سرکار گورنر جنرل هیچگونه تفاوت و انحطاط راه نیافته جملهٔ رعایا از مسلمین و هنود و نصارا و یهود چنانکه سابق از لطف و رأفت و عنایت جناب ممدوح بودند اکنون نیز همچنانست و فاشعاران حق گذار مدام مستحق انعام و توقیرند و بداندیشان قابل سزا و تعزیر چون هر یک از شما صاحب عقل و خرد میباشید نباید گوش بر افواه عوام نمائید لازم آنکه در تعلیم و تفهیم عوام بکوشید و هرگونه سطوت و حشمت حکومت را خاطرنشان آنها کنید و بیچارگان را از صدمات و پریشانی وارهانید بالجمله کمشنر صاحب بحکمت عملی آنچه باید و شاید از حالات واقعی و نصایحی که مناسب وقت بود بیان نمود و تسلی کلی بخواطر های پریشان راه یافت آن وقت جمیع رعایا و برایا با کمال طمینان خاطر و خوشوقتی

به جای دوام سلطنت پرداختند عیال و اطفال خود را که از ترس اشرار باطراف فرستاده بودند طلب نمودند و کار و بار
تجارت و ارباب حرفت از سر نو رونق گرفت در عرصهٔ قلیل بزرگ از کوشش و التوا امان سلطنت در اکثر مقامات فتح و نصرت
حاصل شد و اشرار بکردار ناهنجار خویش گرفتار شدند وحشت و اضطراب رعایا بکلی بطرف شد و احکام گورنمنت حسب
دستور سابق جاری گشت . و در همین سنه مملکت هند از کمپنی منتقل با علیحضرت ملکه معظمه شد اینوقت بحسب قانون سلطنت همه
هندوستان بر پنج حصهٔ کبیره مقرر شد اول ممالک برتش و آنرا بر شش حصه تقسیم کردند

حصهٔ اول علاقهٔ بنگاله و آنرا در تحت حکومت لفتننت گورنر قرار دادند
وآن صوبهٔ بنگال وصوبهٔ بهار وصوبهٔ اوڑیسه است

حصهٔ دوم علاقه مدراس و آن را در تحت حکومت گورنر مقرر کردند
وآن ارکات وترچناپلی ویلور مدورا نیلور پتن مچهلی پتن کنتور کرنول بلاری راج مندری
کرچین ناگری کالیکوت منگلور سرنگ پتن

حصهٔ سوم علاقه بمبئی و آنرا در تحت حکومت گورنر کونسل قرار دادند
وآن بمبئی پونه احمدنگر خاندیس دهارواڑ تهانه رتناگری سورت بروچ احمدآباد
حیدرآباد سند شکارپور ناسک ستارا

حصهٔ چهارم علاقهٔ غربیه و آنرا در تحت حکومت لفتننت گورنر قرار دادند
وآن بنارس فتحگده میرزاپور گورکپور شاه جهانپور متهرا بریلی پیلی بهیت مرادآباد و رامپور جونپور

حصهٔ پنجم علاقه پنجاب و آنرا در تحت حکومت لفتننت قرار دادند
وآن دهلی لاهور امرتسر ملتان لودیانه انباله شمله دیره غازی خان دیره اسمعیل خان
جالندر پشاور سیالکوت

حصهٔ ششم علاقه اضلاع جدید و آنرا در تحت حکومت کمیسری قرار دادند
وآن اوده ناگپور برار بلادسیکو مرتبان برما کشمیر مین پور

دوم ممالک مطلق العنان
وآن نیپال و بهوتان است که این ریاست خراج بمنید هند

سیم ممالک پرتگیز است
وآن گوا ودمن قلعه دیپ پونډیچری کاریکل ماهان ضلع راجمندری چندرنگر

چهارم جزایری که از توابع هندوستان است و آنرا در تحت حکومت جیف کمشنر قرار دادند

وآن سراندیپ ولکهه دیپ ومال دیپ ونیکوبار واندامن

پنجم ممالک متحابه که مطیع و منقاد و خراج گذارند

وسعت مملکت هند پانزده لک میل مربع است که من جملهٔ آن نه لک میل زمین بتصرف ملکه معظمه است
و شش لک میل زمین بتصرف رؤسا و اهل اسلام و زناردارن صنم پرست است و دارای بیست و شش کرور مخلوق
و پنجاه و دو کرور خراج تمام هندوستان است و درین ممالک اکنون سیزده رئیس مسلمان و هشتاد و شش
راجه هنود و بروسا ده ریاست تمکن دارند و در تحت حکومت دولت انگلیس و خراج گذارند مؤلف کتاب مناسب
چنان دید که مجملی از شرح احوال و بندی از محاسن خصال و محامد فعال هریک از امرا عظام و راجگان والامقامی که
اکنون بر مسند ریاست متمکن اند بر صفحهٔ روزگار گذارد ؛ غرض نقشیست کز ما باز ماند ؛ که هستی را نمی بینم بقائی ؛

فصل اول ریاست دکن که از لشکر و کشور بزرگترین ریاستهای مملکت هندوستان است

ذکر ریاست مملکت دکن

این ریاست متعلق است به اعلیحضرت فریدون حشمت گردون رفعت کیوان رتبت شاه جوان بخت محیط
بحر کامکاری سلالهٔ دودمان آصفی ابوالمظفر فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه میر محبوب علی خان بهادر دام
عمره و دولته در پنجم ماه ربیع الاولی سنه ۱۳۰۱ مطابق سوم ماه فبروری سنه ۱۸۸۴ علیسوی بر سریر جهانبانی جلوس
فرمود و هریک از اعیان سلطنت و ارکان دولت را بمناصب بلند و خدمات ارجمند اعزاز و اکرام نمود و به
نظم و نسق مهام ملک پرداخته در مراسم نشر معدلت و نظم مملکت و ترویج مناهج اسلام و استحکام قواعد علوم
گوی سبق از شاهان جهان ربوده و در آداب رعیت پروری و اسباب سخاگستری و فور مروت و فنون فتوت جهان
جهدی موفور بجای آورده که احسان فریدون و کیخسرو و صیت عدل نوشیروان معدوم کرده حق تعالی آفتاب سلطنت
وی را از مغرب زوال محفوظ گرداند وسعت ملک این پادشاه ۹۵۶۳۲ میل مربع است خراج مملکت
این زمان پنج کرور روپیه میباشد هشتاد هزار سوار و پیاده حاضر رکاب دارد و بیست و یک شلک توپ
سلام در هر مقام که باشند از جانب انگلیس برای ایشان مقرر است و معاهدهٔ دوستی
با انگلیس در سنه ۱۷۵۹ علیسوی منعقد شده

شبیه ایشان در صفحه بعد است

نواب ظفر جنگ بهادر

چهارم نور پاک و نیر تابناک خورشید آسمان معالی و مرتبت شاهزادهٔ مهر طلعت امیرزادهٔ سپهر رفعت نواب مستطاب اجل اکرم ظفر جنگ که سرکار خورشید جاه را عالی نژاد پسر است نباهت اخلاقش مانند لمعان صبح صادق مشهور آفاق و بی نیاز از شائبهٔ هر گونه مبالغت و اغراق است

شبیه امیر کبیر خورشید جاه بهادر



سر اسد علی خان نظام یار جنگ بهادر

پنجم نواب مستطاب اجل اکرم افخم سر اسد علی خان بهادر نظام یار جنگ نظام یاور الدوله حسام الملک خان خانان معین المهام متفرقه جات دام اجلاله فضل یاهر دار دو اصلی ظاهر بهمت بحر بیت متلاطم که از کثرت بخشش نیز هیزد و بخشش ابر بیت متراکم که از شدت ریزش نمیدیشد در سلک ابنای ملوک گیتی سلوک مذکور است بلندی جایگاهش بملاحظهٔ لا یوصف الفلک بالارتفاع در حیز توصیف نگنجد و رفعت پایگاهش بمناسبت لا تعرف الشمس بالشعاع در میزان تعریف نسنجد که هم بیان از آن عاجز آید و هم از این قاصر

سر سرفراز حسین خان صفدر جنگ بهادر

ششم زبدهٔ دودمان شرافت و نخبهٔ خاندان نبالت گوهر درج فخامت نواب مستطاب اشرف والا سر سرفراز حسین خان بهادر صفدر جنگ مشیر الدوله فخر الملک معین المهام عدالت سرکار عالی دام مجده رفعت قدر او از آن بیشتر است که پسند در کاینات مقام فضایلش در ظروف حروف گنجیده شود و مراتبش بمیزان سخن سنجیده نگردد چه تا سپهر مهر پرور دار گردش

بوده و مهر سایه گستر در جنبش چون وی مقدمی بعلوم و مقدمی باوب مقدمی بفنون و مقدمی بهنر ستوده بکمال و ستوده بخصال ستوده بوقار و ستوده بسیر هنوز چشمی ندیده و گوشی نشنیده همانا اگر قلم کاتب دعوی تحریر نماید و اندیشهٔ محاسب ادعای تصویر دعوی آن خیال محض است و ادعای این محض خیال چنانکه کلک مایح نگار میگوید قلم اگر همه دم وصف حال او بنویسد حدیث او نشود تا هزار سال مکرر .

شبیه نواب سر فراز حسین خان بهادر صفدر جنگ



نواب میر ریاضت علی خان بهادر

هفتم شجرهٔ گلستان شهامت و دوحهٔ بستان نباهت جناب فخامت و جلالت انتصاب مقرب بارگاه سلطانی نواب میر ریاضت علیخان بهادر محبوب یار جنگ امین خلوت حضور بندگان عالی بپاکی ذات و نیکی صفات و فضایل ستوده معروف و یکتاست و بکاردانی و فراست و مهربانی موصوف است نقاش فطرت بزیبائی او بر لوح وجود نقشی کشیده بکمالات ظاهر و باطن مسلم چنانچه بعلو حالات بر امثال و اقران مقدم از بدایت عمر تا کنون دامن بمحرمات و منهیات نیالوده در فصاحت کلام و ذلاقت لسان و محاسن اخلاق کسی با وی برابری نتیت بموجب این ظهور کمالات غالب اوقات بشرف ملازمت و مواظبت خدمت هنگام خلوت و بار داوقات سواری و شکار در ظل تربیت و نعمت حضور بندگان عالی مفتخر و سرافراز و از سایر همگنان مقدم و ممتاز است .

نواب افسر جنگ بهادر

هشتم آیهٔ عقل و دانش و مایهٔ فضل و بینش جناب جلالت مآب نواب مستطاب شجاع السلطنه افسر جنگ دام اجلاله العالی به
عقل و شجاعت معروف و بهنر و کفایت موصوف است رای منیرش در شب حادثهٔ آفتابیست روشن فزای و پرتو شمع
ضمیرش در تیره کی هر واقعه نورسیست ظلمت زدای و گنجینهٔ سینه‌اش مملو بجواهر علوم مشحون و ابر نیسانی از ایثار دست
درنثارش عرق خجالت بر جبین و کان بدخشانی از بخشش کف گهر بخشش خون دل بر زمین فشانده بدانش بزرگ و بهمت
بلند بیازو دلیر و بدل هوشمند و بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و ظهور بهجت و میامن تدبیر و مراتب بهجت
سزاوار جاه و مکنت و شایستهٔ بلندی و رفعت همواره خان کرم و احسانش گسترده و آینده و رونده را از مراتب
لطف و کرمت خویش محظوظ و بهره ور میدارد و خدمات ایشان چندان مطبوع خاطر خورشید مظاهر بندگان عالی
میباشد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت بالطاف ملوکانه مفتخر و سرافرازند

شبیه نواب شجاع السلطنه افسر جنگ بهادر



نواب دولت یار جنگ

نهم و وجه اقبال و شجرهٔ کمال سخن پرور نکته گستر سخن ساز جناب جلالت مآب نواب دولت یار جنگ میرزا نصر الله خان
دام اقباله آثار جلالت و انوار نباهت از ناصیهٔ مبین و غرهٔ جبین او چون ضیاء خورشید و صفا در مروارید هویداست
و در کسب فضایل نفسانی و کمالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اصالت حسب و صحت نسب

چون خورشید خاور مشتهر و سرافراز و بکمال دانش و جمال ظرافت و هنر پروری منحصر و ممتاز و بواسطهٔ اطوار حمیده و آثار پسندیده
و نیکی نهاد و رفتار مطبوع و هنجاری درست و ارتفاع منزلت و بلندی مکانت که از وی پدیدار است زبان ارباب
نظم و نثر در مدایح ذات محامد صفاتش مدح گو و شکرگذار جواهر خیالات دلپسندش مطبوع طبایع کلیهٔ افاضل عالم و مقبول
ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم است و از رشحات اشعار گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و از قطرات ابیات
درنثارش حیاض دانش بلاغت سرشار و مالامالست و تعریف نظمش از اندازه برون و توصیف نثرش از حد افزون
خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فوایح کلمات گوهربارش مذاق اصحاب خبر و بینش شیرین
و دریای اعتقاد و خوشی نهاد مقبول طباع همگی اعیان دربار و محبوب القلوب تمامت ارکان دولت است

شبیه نواب دولت یار جنگ بهادر



نواب عماد الملک

دهم جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم نواب عماد الملک مولوی سید حسین دام اقباله معتمد دربار گردون
مدار در مقامات ادبیت و مقدمات عربیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرید دهر و وحید عصر است و بلطف عمیم
و بکرم جسیم و خلق کریم و حسن سیرت و لطف معاشرت و موالفت رخسار مروت و فتوت را نضارتی تازه و گلزار
همت و شوکت را خضارتی بی اندازه بخشیده و در مدارج علوم از قبیل هیئت و نجوم و جغرافیا و حساب

و تاریخ بی نیاز و ممتاز است چنانچه اگر از شرق تا غرب عالم را به پیمایند مانند وی را در احیای مراسم فضل و ادب نه بینند دارای هر زبان به دانای هر بیان فضلای روی زمین و فقهای با تمکین با نعام بی پایان و احسان فراوانش مسعودند والسنهٔ دور و نزدیک ببدایع نباهتش قائل و صنوف عرب و عجم بروایح فضیلتش ناطقند و چنان در السنهٔ خارجه و امور پولیتیکیه تدریس کرده که کسی را در این باب زهرهٔ اشتباه و بهرهٔ تدلیس نیست در اسالیب فصاحت و تفحص در کتب سیر و تجسس در تاریخ و خبر کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شیم گردیده چنانچه دوحهٔ اصحاب درایت از نسیم تربیتش با ثمر و شجرهٔ اقبال ارباب کفایت از شمیم تربیتش بارور است .

شبیه نواب عماد الدوله مولوی سید حسین صاحب



مولوی عبد القیوم

یازدهم ثمرهٔ شجرهٔ فضل و فتوت جناب تاج الادبا مولوی عبد القیوم کشتزار انعام بزیور فضایل آراسته است در عنفوان زندگانی و ریعان شباب از روی جودت فهم و حدت ذهن دریافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی جهل و نادانی بی اکتساب مراتب دانش صورت نبندد بتکمیل علوم و تحصیل فنون پای طلب در راه تعب نهاد و باب استفاده را کما جرت بها العاده بر گشود و مقدمات با سایر علوم در اندک مدت خواند پس از آن بمسائل فقهیه و ضبط دلائل اصول و حدیث تا بهر فن مسلم گشت و طرز سلوکش پسندیدهٔ خاص و عام شد و در ملک دکن معتمد بالرای گردیده و روز بروز نهال آمالش

در نشو و نما و شاخ اقبالش در برگ و نوا شده بیمن مبانی همم و حسن مکارم شیم در اندک زمان فروغ چهرهٔ اولوالابصار گشته در ظل عاطفت اعلیحضرت بندگان عالی با کمال خرمی روزگار میگذراند اکنون سال فزون از بیست است که با مؤلفش رشتهٔ الفت چنان محکم است که بدینگونه الفت بی شائبهٔ کلفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

جناب حکیم محب حسین

دوازدهم ثمرهٔ شجرهٔ اقبال جناب عمدة الحکما حکیم محب حسین بزیور فضائل و زینت فواضل آراسته است در علوم عربیت و مراتب ادبیت و انواع معقول و منقول و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی ثانی ارسطو و ثانی افلاطون است و چنان در مسائل حکمت و نجوم و هیئت تدریس کرده که کسی را در این باب زهرهٔ اشتباه و بهرهٔ تدلیس نیست از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار نواب وقار الامرا رسوخی دارد که هیچ یک از معتمدان را بدینگونه اعتبار متصور نیست و سالهاست بشرف ملازمت و مواظبت خدمت سرافراز است

بهار عالم حسنش دل و جان زنده میدارد
برنگ اصحاب صورت را ببوی ارباب معنی را

خلاصه این ریاست دارای هفتصد امیر دیگر است که جمیع اطوار انسانیت در آنها موجود است لکن علم در میان آنها رواجی ندارد و مشغول بعیاشی می باشند خداوند از برای اتمام حجت بر آنها چنان نواب مختار الملک وزیر با تدبیری را عطا فرموده بود که میتوان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین معظم روی زمین بود هر چند کوشش نمود در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر نکرد حتی آنکه استادان ماهر از هر سمت طلب نمود و مدرسه های متعدد و چه در شهر و چه در محالات باز نمود اثری بظهور نرسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ آمده بنا نمود مردمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نمود با وجود اینها باز اثر بر آنها نکرد و در تربیت اهل ملک بمقصود نرسید آخر الامر بمقتضای دستور دورهٔ روزگار بعد از مدت مدیدی که مستقر سریر وزارت بود رخت ببادیهٔ نیستی کشید از این دنیای دون عجب فتنی نمود که گویا ملک دکن را همراه برد و انقلابات زیاد در ریاست پیدا گردید و کسانی را که آن مرحوم از خارج طلب کرده بود اکنون چنان تسلطی بر ملک پیدا نموده اند که اهالی ملک نه از پادشاه و نه از وزیر و نه از رعیت کسی را قدرت بر آن نیست که بتواند خلاف امر آنها عمل نماید و این مذلت بر سر آنها نیامد مگر بسبب بی دانشی و بی علمی و اکنون بسبب نفاقی که در میان آنهاست ملک مانند کشتی طوفانی در تلاطم است که عنقریب از حوادثات زمان غرق خواهد شد

فصل دویم ریاست بهوپال

شبیهٔ نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم

این ریاست یکی از ریاستهای معتبر هندست و از محال مالوه
محسوب میشود بانی این ریاست دوست محمد خان افغان
است که یکی از امراء طایفه میرزا خیلی و در سلک ملازمان پادشاه
فرخ سیر بود و اکنون دویست سالست که ریاست مزبور در تحت
حکومت اولاد و احفاد اوست از حسن اتفاق سه خاتون محترمه پی
پی درین ریاست حکمران هستند و الحالیه سلطان جهان بیگم به منصب
جلیلهٔ ولیعهدی از جانب مادر مقرر هستند و ایام حکومت سکندر
جهان بیگم این ریاست محسود ریاستهای قریب و جوار خویش بود از حسن
انتظام و ملک داری و لشکرکشی و دشمن کشی و رعیت پروری ایشان
اگر بخواهم بنویسم دفتری جداگانه باید مختصر آنکه در ادای خدمات و خیر
خواهی دولت قوی شوکت انگلیس در ۱۸۵۷ عیسوی مخاطب بخطاب ستارهٔ هند
گردیدند و پرگنه برسیا را در ۱۸۶۰ع دولت قوی شوکت بایشان واگذار نمود
و باز هم ماه مارچ ۱۸۶۲ع سند تبنی گیری بدست آوردند از جمله حسن تدبیر ایشان
جلیله یکی این بود که در مدت شش سال ریاست را از بار قرضه
مستخلص گردانیدند و در ۱۸۶۸ع داعی اجل را لبیک اجابت گفت
بعد از وی دختر نیک اخترش نواب علیه عالیه شاه جهان
بیگم بسن سی و یک سالگی بر مسند حکومت جلوس نمود و الی الآن زمام
مهام امور ریاست در کف کفایت ایشانست وسعت
ملک ۶۱۶۴ میل مربع آمدنی ۲۶۸۲۴۰۰ روپیه کمپنی
خراج بدولت قوی شوکت سالی دو لک روپیه میدهد
نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است
۱۳۳ سوار و ۳۶۲۸ پیاده حاضر رکاب
موجود و معین همیشه اوقات دارند .

فصل سیم ریاست رامپور

شبیه نواب کلب علی خان بهادر

بانی این ولایت علی محمد خان افغان است که بحسن تدبیر
بسیاری از نواحی مرادآباد را بحیطهٔ تصرف در آورده و سر
گروه چهل و سه هزار افغان شد و خطاب نوابی از جانب
پادشاه دهلی بپاداش خدمتی که بسادات باره کرده
بود یافت هنگامی که نواب کلبعلی خان بمسند حکومت
قرار گرفت از حسن تدابیرش ریاست مذکور محسود ریاست
های قرب و جوار خویش بود رعایا و برایا همه
خوشنود بودند و طبع والای این نواب باشاعت
خیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود از آنجائی که
مصدر خدمات نمایان شده بود از طرف حکومت
انگلیس مخاطب بخطاب مشیر قیصر هند شد و پانزده
شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد چون
داعی اجل را لبیک اجابت گفت پسرش نواب
محمد مشتاق علی خان بر مسند حکمرانی جلوس نمود
در عرصهٔ قلیل بدرود جهان فانی کرد پسرش رئیس حالیه
نواب حامد علی خان بهادر جای نشین شد چون طفل بود
باقتضای سن سرکار گورنر جنرل ریاست را به
کونسل واگذار نموده تا که رئیس حالیه بحد رشد رسید
آنگاه ریاست را در کف کفایت او گذارند وسعت ملک
۱۱۴۰ میل مربع آمدنی سالیانه یازده لک روپیه است
نواب حالیه اکنون بسیاحت انگلستان رفته اند مراجعت از
انگلند احتمال دارد که زمام ریاست را بقبضهٔ اقتدار
ایشان واگذارند

شبیه حافظ محمد ابراهیم علی خان بهادر



فصل چهارم ریاست تونک راجپوتانه

بانی این ریاست امیر الدوله نواب محمد امیر خان سپه سالار افواج مهاراجه جسونت رای هلکر بود و بتاریخ ۹ نوبر سنه هزار و هشتصد و هفده ۱۸۱۷ علیسوی معاهده با دولت سرکار انگلیس کرده رامپور و قلعه گورمنت را سرکار انگلیس به ایشان عطا فرمود حکمران حالیه حافظ محمد ابراهیم علی خان است و سند تبنی مع نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۰۰۰۸ میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است و این ریاست از حسن تدبیر رئیس حالیه منظم و قابل تعریف و توصیف است .

شبیه نواب زور آور خان بهادر



فصل پنجم ریاست بالاسنور

این ریاست از محال کاتهیاوار و تحت حکومت بمبئی است والی این ریاست از اولاد سردار محمد خان پسر شیر خان بابی جوناگده است رئیس حالیه آنجا نواب زور آور خان است ۹ شلک توپ سلام از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۰۰۴ میل مربع آمدنی سالیانه چهل هزار روپیه است

شبیه نواب شیر محمد خان بهادر



فصل ششم ریاست پالن پور

این ریاست از محال کاتهیاوار تحت حکومت بندر بمبئی است و رئیس حالیه آنجا نواب شیر محمد خان بهادر است در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ در ازاء خدماتی که بدولت سرکار انگلیس کرده بود سند تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد وسعت ملک ۲۳۸۴ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه تعداد فوج یک صد و پنجاه سوار و پیاده یک هزار دارد و چهل و پنجهزار و پانصد و دوازده روپیه خراج بحکومت انگلیس در سال میدهد

شبیه نواب نصرت جنگ منصور علیخان بهادر



فصل هفتم ریاست مرشد آباد

دار الریاست این ملک بنگاله است حد شمالی نیپال و بهوتنت حد شرقی آسام و برهما حد جنوبی خلیج بنگاله حد مغربی صوبه بهار است او ودیسه هم سابق با این ریاست متعلق بود بانی این ریاست نواب جعفر علیخان که از امرای عالمگیر بود در سنه ۱۱۰۰ انتخاب مرشد قلی خان صوبه دار بنگاله سرافراز شد و مرشد آباد را آباد ساخت در سنه ۱۲۷۰ میر قاسم خان وفات نمود برادرش سیف الدوله جانشین شد در اوان حکومت سیف الدوله تمام ملک تصرف انگلیس آمد و او را بیکار ساختند و عوض برای مخارجش چهل و یک لک و هشتاد و شش هزار و یکصد و سی و یک روپیه مقرر کردند نام رئیس حالیه محتشم الملک نواب فریدون جاه منصور علی خان نصرت جنگ بهادر است ناظم ناظم صوبه بنگاله نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است

شبیه نواب صادق محمد خان رکن الدوله



شبیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر



فصل هشتم ریاست بهاولپور

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم داودپوتره بوده زمانی که نادرشاه درانی بعد از فتح هندوستان وارد ملکت سند شد آن ملکی که در توابع سند بود تا نواح ملتان بخوانین داودپوتره عطا نمود و رئیس حالیه آنجا نواب صادق محمد خان رکن الدوله بهادر است مبلغ یک لک روپیه بعوض خدماتی که در وقت اغتشاش کابل کرده بود انعام می یابد وسعت ملکت بیست هزار میل مربع آمدنی سالانه بجده لک روپیه تعداد فوج سه هزار کس هفده شلکت توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فصل نهم ریاست جوره

این ریاست در ملکت مالوه واقع است وسعت ملکت ۲۷۱۸ میل مربع آمدنی سالیانه شش لک و پنجاه و پنجهزار و دویست و چهل روپیه است رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است در سنه هزار و هشتصد و شصت و دو (۱۸۶۲) سند متبنی گیری و سیزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر شد تعداد فوج حاضر رکاب ۱۵۷ سوار و ۶۰۰ پیاده است ٭

شبیه نواب بسم الله خان بهادر



شبیه نواب محمد ابراهیم علی خان بهادر



فصل دهم ریاست رامپور

این ریاست تحت حکومت بمبئی است در دویست سال قبل بعهد خانهای این ریاست از اصفهان آمده این ملکت را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بسم الله خان اصفهانی است سند متبنی گیری و یازده شلکت توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملکت ۹۳۵ میل مربع آمدنی سالیانه دو لک و پنجاه هزار روپیه تعداد فوج ۲۳۳۳ سوار ۲۰۲ پیاده حاضر رکاب می باشند

فصل یازدهم ریاست مالیر کوتله

سابق این ریاست در تصرف رنجیت سنگ والی لاهور بود و در سنه هزار و هشتصد و ده (۱۸۱۰) گورنمنت هندوستان بوجوهات چند شیخ صدرالدین معروف صدر جهان را رئیس مالیر کوتله و بخطاب نوابی سرافراز نمود و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است سند متبنی گیری و یازده شلکت توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملکت ۵۶۱ میل مربع آمدنی سالیانه دو لک روپیه است

شبیه نواب مهابت خان بهادر



شبیه مهاراجه مادوجی بهادر



فصل دوازدهم ریاست جوناگره

این ریاست تحت حکومت بمبئی و از محال کاتهیاوار است سابق حکمران این ملک از قوم راجپوت بود در سنه ۱۴۷۶ حاکم گجرات این ریاست را بتصرف در آورد و در سنه ۱۷۳۵ شیرخان که یکی از سپاهیان بود حکمران آنجا را کشت و ملک را بتصرف خود در آورد و رئیس حالیه نواب مهابت خان بهادر است آمدنی شش لک روپیه است بیست و هشت هزار و سه صد و نود و چهار روپیه بانگلیس میدهد و سند متبنی گیری و یازده شلک توپ سلام از گورنمنت حاصل کرده از دربار قیصری اکنون پانزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فصل سیزدهم ریاست گوالیار

این ریاست شامل اضلاع متفرقه است والی حالیه این ریاست مادهوجی نام دارد وسعت ملکت ۳۳ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو لک و شش هزار و یکصد و دو روپیه است و بیست هزار روپیه بابت مخارج فوج بدولت قوی شوکت انگلیس میدهد بپاداش خدمتی که در سنه ۱۸۵۷ بدولت بهیه کرده جاهی داد سه لک روپیه باو عنایت شده و در سنه ۱۸۶۱ عیسوی مخاطب بخطاب استار اف انڈیا درجه اول شد و سند متبنی گیری حاصل کرده و نوزده شلیک توپ سلام در هر مقام که باشد و در حد و خود بیست و یک شلک برای ایشان معین است

فصل چهاردهم ریاست برووده

این ریاست از محال مالوه است بانی این ریاست ابتدا ملهار راو هلکر یکی از سرداران فوج مرهته بود چون مهاراجه ملهار راو حکمران سابق بجهات چند از حکومت معزول شد مهاراجه حالیه سیداجی را ملقب بگایکوار بسن دوازده سالگی بر مسند حکومت جلوس نمود نظر به اقتضای سن امور ریاست و مهام حکومت بدست مجلس جمهور بود چون مهاراجه بحد رشد و قابلیت رسید در سنه هزار و هشت صد و هشتاد و یک ۱۸۸۱ عیسوی از دربار قیصری حکم صادر شد که عنان حکومت و زمام ریاست را در کف کفایت او واگذارند و اکنون که سنه هزار و هشت صد و نود و سه ۱۸۹۳ عیسویست مهاراجه مزبور در کمال خوبی امور مملکت خویش را انجام میدهد کلک و زبان اگر هزار دستان گردد داستان جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسیار نتوان سرود وسعت ملک ۴۳۹۹ میل مربع آمدنی سالیانه یک کرور و بیست و پنج لک روپیه تعداد فوج سوار یکهزار پیاده چهار هزار سند متبنی گیری و خطاب استار درجه اول و بیست و یک شلیک توپ سلام و سالانه سه لک روپیه تخفیف از جانب حکومت برای ایشان مقرر است توپهای طلا و نقره در توپخانه ایشان موجود است که در هیچ ملک هندوستان چنین توپها نزد واحدی از حکام ممکن نیست .

شبیه مهاراجه سیداجی راو بهادر



شبیه مهاراجه منگل سنگه بهادر



شبیه راجه رای بجی سین بهادر



فصل پانزدهم ریاست الوار

این ریاست از محلات میوات و دهوند بار است والی این ملک موسوم است بمهاراجه منگل سنگه از قوم راجپوت راجه موصوف این ریاست را در سنه هزار و هشتصد و هشتاد ۱۸۸۰ تحلیوی از ریاست جی پور و بهرت بود وضع کرد وسعت ملک ۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه بیست و سه لک روپیه است تعداد فوج پانزده هزار سوار و دو هزار پیاده حاضر رکاب دارد سند تبنی گیری و پانزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است و حکومت شان در کمال انتظام است

فصل شانزدهم ریاست مندی

والی سابق اینریاست از قوم راجپوت بود لاکن بوجوهات چند بموجب عهدنامه لاهور بر قومه ۹ مارچ سنه ۱۸۴۶ بتصرف انگلیس درآمد بعد از آن سرکار انگلیسیه در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک ۱۸۵۱ براجه بلبر سین وراثت او واگذار نمود وقتی که راجه موصوف بدرود جهان نمود پسرش بجی سین بر مسند حکومت متمکن گردید سند تبنی گیری باو داده و یازده شلک توپ سلام برای او مقرر شد وسعت ملک ۱۰۲۰ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است و سالیانه یک لک روپیه بحکومت خراج میدهد

شبیه راجه بشوناته سنگه



شبیه مهاراجه پرتاب سنگه بهادر



فصل هفدهم ریاست راجه چهتر پور

بانی اینریاست ابتدا کنور سونی ساه ملازم هندو پت بود یقین این مقال آنکه بسبب هنگامه یورش مرهته کنور سونی ساه بسیاری ملک از اطراف و جوانب اینریاست بتصرف خود درآورده حکومت میکرد هنگامی که انگلیس بر تمام ملک بوندیل کهند مسلط شد صلاح وقت را چنان دید که ملک متصرفی کنور سونی ساه را بخودش واگذار نماید لهذا در نوزدهم ماه مارچ سنه ۱۸۶۲ ملک را باو واگذار نموده و اختیار تبنی گیری را نیز باو داد وسعت ملک ۱۲۴۰ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است پانزده شلک توپ سلام برایش مقرر است رئیس حالیه راجه بشوناته سنگه است

فصل هجدهم ریاست کشمیر

دار الریاست اینملک سری نگر است بانی اینریاست گلاب سنگه ابتدا نزد خوشحال سنگه فوجدار رنجیت سنگه ملازم بود رفته رفته مورد بخت سر از فوج شد در ازای خدماتی که در جنگ اکبر خان حاکم راجوری از او بظهور رسید جمو را برای سکونت او از دربار لاهور معین شد در سنه ۱۸۵۷ گلاب سنگه از این جهان رو بتافت پسرش رنبیر سنگه رئیس حال بجای پدر بر مسند حکومت متمکن گردید و در سنه ۱۸۶۱ بخطاب ستاره درجه اول مخاطب و سند تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام برای او مقرر شد تعداد فوج سوار و پیاده شانزده هزار دارد و اینریاست خود مختار بود و اکنون در تحت حکومت انگلیس است وسعت ملک ۲۵۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لک روپیه است

فصل نوزدهم ریاست جی پور

سوائی جی سنگه بهادر از قوم کچهوا این ریاست را آباد ساخت بعد از فوت سوائی جی سنگه رئیس حالیه مهاراجه مهادو سنگه بعمر دو سالگی بر مسند حکومت جلوس نمود نظر باقتضای سن حکومت انگلیس زمام ریاست را به جمهور واگذار کرد و چون راجه بحد رشد رسید در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و دو ۱۸۵۲ علیسوی زمام مهام ریاست را بکف کفایت او دادند و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ بپاداش خیر خواهی و جان فشانی و خدماتی که در پرگنه کوت قاسم بحکومت کرده بود سند متبنی و خطاب استر هند درجه اول و بیست و یک شلک توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد در قواعد ملکداری و قانون حکم رانی و رعیت پروری شهره آفاق و محسود همگنان است اگر بخواهم اوصاف حمیده ایشانرا بیان کنم دفتری جداگانه باید مختصر اینکه همت بحری است متلاطم که از کثرت بخشش نزهیز و بخشش ابری است متراکم که از شدت بزرش فیض لیشد در سلک ابنای ملوک بحسن سلوک مذکور است وسعت ملک پانزده هزار میل مربع آمدنی سالیانه چهل و شش لک روپیه است سالیانه چهار لک روپیه خراج بحکومت میدهد تعداد فوج سوار و پیاده پانزده هزار حاضر رکاب دارد در نهایت انتظام مشغول حکمرانی است

شبیه مهاراجه مهادوسنگه بهادر



شبیه مهاراجه پتیاله



فصل بیستم ریاست پتیاله

والی این ریاست از قوم جات است که مذهب نانک شاهی دارد و در سنه ۱۸۱۷ بپاداش خدماتی که راجه نرندر سنگه در پرگنه نارنول بحکومت کرده بود محصول دو لک روپیه مدام از حکومت باو عطا شده و مخاطب بخطاب استر درجه اول گردید و سند متبنی گیری حاصل نمود مع هفده شلیک توپ سلام چونکه مهاراجه موصوف در سنه ۱۸۷۶ موافق آئین و ملت خود که بسیار ثواب دارد زنده خود را در آتش انداخت پسرش که هنوز طفل بود گورنر جنرال او را خلع نموده بر مسند ریاست بجای پدر نشاند و مهام ریاست بکونسل اف الجنسی علیحده مفوض داشت تمام رعایا و برایا خوشنود شدند و از حسن تدابیر کونسل روز بروز ملک در ترقی است وسعت ملک ۱۲۰۴۵ میل مربع آمدنی سالانه سی لک روپیه است

شبیه مهارانا فتح سنگه جی بهادر



فصل بیست و یکم ریاست اودی پور

این ریاست از محال میوار است مهارانا اودی سنگه جی این ریاست را آباد کرد حد شمالی اجمیر است حد شرقی او کوتا بوندی حد جنوبی مالوه حد غربی سروهی است وسعت ملک ۱۱۶۱۴ میل مربع است آمدنی سالانه چهل لک روپیه خرج فوج دو لک و پنجاه هزار روپیه بحکومت میدهد والی اینملک بسیار قدیم و عالی خاندانست تمام راجگان هند او را خیلی بزرگ و حرمت میدارند و لقب آفتاب هندداشت والی حالیه مهارانا فتح سنگه جی ۱۳ جنوری سنه ۱۸۸۱ با حکومت انگلیس تجدید معاهده نمود و سند متبنی گیری مع ۲۱ شلک توپ سلام حاصل کرد

شبیه مهاراجه سیواجی راو هلکر بهادر



فصل بیست و دوم ریاست اندور

این ریاست از محال مالوه است بانی این ریاست ملهار راو هلکر از سرداران فوج پیرتهه بوده سیواجی راو راجه حالیه در سنه ۱۸۶۲ء عیسوی مخاطب بخطاب استر درجه اول شد و سند متبنی گیری حاصل کرد و نوزده شلک توپ سلام هر مقامی که باشد و در حدود خود بیست و یک شلک از حکومت برای ایشان مقرر شد وسعت ملک ۸۳۱۸ میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لک روپیه است یک لک و نوزده هزار و هفتاد و دو روپیه بحکومت انگلیس خرج فوج میدهد تعداد فوج سوار ۳۳۰۰ پیاده ۵۰۰۵ ۳۶۳ حاضر رکاب دارد در مملکت رعیتی نادارد

شبیه راجه رگهبیر سنگه بهادر



فصل بیست و سیم ریاست جیند

راجه پتیاله و راجه این ریاست جد شان یکی است و مذهب نانک شاهی دارند در ۲۲ ستمبر سنه ۱۸۴۷ بر مسند حکومت جلوس نمود و در سنه ۱۸۵۷ در هنگامه دهلی این راجه مقدمة الجیش شده بکمک انگلیس رفت و فتح نمایانی کرد به پاداش این خدمت حکومت انگلیس ملک دادری را که حاصلش یک لک و شانزده هزار و ششصد و سیزده بود بانعام داد و از ریاست پنجاه سوار برای حکومت معین شد که بوقت ضرورت حاضر در سنه ۱۸۶۴ راجه حالیه رگهبیر سنگه را اختیار متبنی گیری و یازده شلک توپ سلام داده شد و وسعت ملک ۱۲۳۶ میل مربع آمدنی سالانه هفت لک روپیه است

شبیه راجه انند راو جی بهادر



فصل بیست و چهارم ریاست دهار

این ریاست در ملک مالوه واقع حکمران این ریاست ابتدا از پتوار بود در سنه یک هزار و هشتصد و شصت و دو رئیس حالیه انند راو جی را اختیار متبنی گیری و پانزده شلک توپ سلام از سرکار حاصل شد وسعت ملک ۲۵۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه پنج لک و سی و هفت هزار روپیه

شبیه راجه سوراندر بکرم ساه بهادر



فصل بیست و پنجم ریاست نیپال

این ولایت تحت حکومت پریسیدنسی بنگال است حد شمالش کوه همالیه حد مغربش کمادن حد جنوبی اوده و محال گورکهپور و بنگاله است دار الریاست این ملک کتماندو است رئیس این ریاست خود را از اولاد رانای اودی پور میدانند و خراج بخاقان چین میدهد با حکومت انگلیس در سنه ۱۷۹۲ برای توسیع دائره و تجارت معاهده نمود رئیس حالیه سوراندر بکرم ساه از قوم راجپوت است این راجه خود مختار است یعنی خراج گذار حکومت انگلیس نیست وسعت ملک ۵۴ هزار میل مربع آمدنی سالانه ۲ و ۳ کرور محض دوستی و اتحاد ۲۱ شلک توپ سلام از حکومت انگلیس برای ایشان مقرر است

شبیه مهاراجه رودر پرتاب سنگه



فصل بیست و ششم ریاست پنا

اینریاست از محال بوندیل کهند است در سنه ۱۸۱۰ راجه کشور سنگه بر مسند ریاست متمکن شد پس از فوت او در سنه ۱۸۴۹ راجه نرپت سنگه حکمران این ریاست گشت در پاداش خدماتی که در سنه هزار و هشت صد و پنجاه و هفت عیسوی بحکومت کرده بود از جانب دربار قیصر بخلعت قیمتی بیست هزار روپیه و مخاطب بخطاب مهندر و اختیار تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام سرافراز گردید و در سنه ۱۸۶۷ بدرود جهان نمود رئیس حالیه رودر پرتاب بجایش نشست وسعت ملک ۲۵۵۵ میل مربع آمدنی سالانه چهار لک و نه هزار و ششصد و پنجاه و پنج روپیه است

شبیه راجه ساردول سنگه بهادر



فصل بیست و هفتم ریاست کشن گده

این ریاست از محال مارواراست رئیس اینریاست از خاندان راجگان جودپور است در سنه هزار و هشت صد و چهل عیسوی ۱۸۴۰ راجه حالیه ساردول سنگه بر مسند حکومت متمکن شد سند تبنی گیری و پانزده شلک توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد وسعت ملک ۶۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه شش لک روپیه حکومت محض رعایت خراج از ایشان نمیگیرد تعداد فوج دو بیست و پنجاه سوار و سی صد پیاده حاضر رکاب دارد

شبیه راجه جسونت سنگه بهادر



فصل بیست و هشتم ریاست جودهپور

دارالریاست این ملک مارواراست بانی این ریاست ابتدا جودهانامی از خاندان راجپوتان راتهور قنوج است در سنه ۱۸۵۲ راجه حالیه جسونت سنگه بر مسند حکومت جلوس نمود بعوض خدماتی که بحکومت انگلیس کرده سند اختیار تبنی گیری و خطاب استر درجه اول و نوزده شلک توپ سلام از حکومت حاصل نمود وسعت ملک ۲۶۷۲۵ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو لک روپیه تعداد فوج یکهزار سوار و پیاده دارد و نود و هشت هزار روپیه مخارج فوج و یک لک و پانزده هزار روپیه خراج بحکومت میدهد

شبیه رانا نهال سنگه بهادر



فصل بیست و نهم ریاست دهولپور

راجه این ریاست از قوم جات است بانی اینریاست ابتدا در عهد باجی راو پیشوا سپاهی بود در سنه هزار و هشت صد و سی و شش عیسوی ۱۸۳۶ راجه رانا لوک ایندر سنگه با حکومت انگلیس معاهده نمود و رئیس حالیه رانا نهال سنگه را جانشین کرده سند اختیار تبنی گیری و پانزده شلک توپ سلام حاصل نمود وسعت ملک ۱۶۲۶ میل مربع آمدنی سالیانه یازده لک روپیه تعداد فوج سواره و پیاده دو هزار حاضر رکاب دارد

شبیه مهاراو رام سنگه بهادر



فصل سی ام ریاست بوندی

راجه امید سنگه حاکم این ریاست از قوم راجپوتان است
ابتدا کسی که با حکومت انگلیس در مقام اتحاد و برآمد این راجه
بود و در سنه ۱۸۱۲ امید سنگه بدرود جهان نمود و پسر کوچکی
از او باقی بود موسوم به مهاراو بش سنگه حکومت اولی بجای پدر
نشانیدند با او عهد نامه جدیدی منعقد شد پس از فوت او پسرش
مهاراو رام سنگه راجه حالیه سن یازده سالگی بمسند نشین شد تا ایام بلوغ
انتظام ملکت را حکومت انگلیس میداد و چون بحد رشد رسید زمام
ریاست را در کف کفایت او نهادند هفده شلک توپ سلام برای او
مقرر است وسعت مملکت ۲۲۹۱ میل مربع آمدنی سالانه پنج لک روپیه
خراج یک لک و بیست هزار روپیه سالانه میدهد تعداد فوج سوار و پیاده ۲۰۰

شبیه مهاراجه سکه بیر سنگه



فصل سی و یکم ریاست دربنگه

راجه حالیه مهاراجه سکه بیر سنگه است وسعت
ملکت بیست و سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه چهل و
هفت لک و پنجاه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه
دو لک و پنجاه هزار روپیه سالیانه بحکومت انگلیس
خراج میدهد پانزده شلک توپ سلام برای او
مقرر است

شبیه راجه ایشری پرشاد بهادر



فصل سی و دوم ریاست بنارس

بانی این ریاست منسارام زمیندار موضع گنگاپور بوده است
در سنه ۱۷۴۰ بدرود جهان نمود بجایش بلونت سنگه جانشین
شد در سنه ۱۷۶۳ راجه موصوف در انفصال بنگاله همراه شاه
عالم و شجاع الدوله بود پس از آن همراه شاه عالم بفوج
انگلیس درآمد در سنه ۱۷۸۱ علاقه بنارس را حکومت
انگلیس با او واگذار نمود مشروط به اینکه سالیانه چهل
لک روپیه بدهد لاکن اختیار فوجداری و دیوانی و [illegible]
بدست حکومت انگلیس ماند چون بملک [illegible] راجه ایشری پرشاد
نرائن راجه حالیه مسند نشین [illegible] گردید و سیزده شلک
توپ سلام از حکومت برای او مقرر گردید .

شبیه راجه هز هینس آنریبل سر مهاراجه
و مهاراج انند گجپتی راج منیه سلطان بهادر



فصل سی و سیم ریاست ویجانگر

رئیس حالیه این ریاست هز هینس آنریبل سر مهاراجه انند گجپتی راج منیه
سلطان بهادر است که اوج شرف ماه مهر منیرش گذشت [illegible]
سطیر کف کافیش مشحون اکرمست طبع فیاضش گنج مخزون از
حکم گوهر مسعودش با شاه جم و همدوش و بکمال فضل و هنر و بذل و
ثمر از همگنان ممتاز دانش بزرگ همت بلند بجای دلیر و
بدل اهل دانشمند و بسبب فضل و کرم ذات و فور حشمت و
همت و سیاست [illegible]
حسن خدمات ایشان چنان مطبوع خاطر دولت قوی شوکت انگلیسیه
که در مجالس حکومت کرسی نشین است اکنون سال عمرش یازده است
[illegible] ۳۰۰۹ میل مربع آمد سالانه ۲۵ لک
روپیه است

شبیه راجه پرتھی سنگه بهادر



شبیه مهاراول بیری سال سنگه



فصل سی و چهارم ریاست جهالرا پتن

رئیس حالیه پرتھی سنگه بهادر است اختیار تبنی گیری
و پانزده شلک توپ سلام از حکومت برایش مقرر است
وسعت ملک دو هزار و پانصد ٢٥٠٠ میل مربع آمدنی سالانه
پانزده لک روپیه هشتاد هزار روپیه سالیانه
بحکومت خراج میدهد تعداد فوج پانصد سوار و سه
هزار پیاده حاضر رکاب دارد و حکومت ایشان
در نهایت انتظام است

فصل سی و پنجم ریاست جسلمیر

این ریاست در تصرف قوم راجپوتان است راجه مهارا
ول مول راج در سنه ١٨١٨ معاهده با حکومت انگلیس نمود
در سنه ١٨٢٠ عیسوی فوت کرد و پس از آن نبیره اش
گج سنگه حکمران ریاست گشت این نیز در سنه ١٨٤٦
جهان را وداع نمود رئیس حال مهاراول بیری سال سنگه تبنی
مسند نشین شد سند تبنی گیری با پانزده شلک توپ
سلام از جانب حکومت جهة ایشان مقرر شد
وسعت ملک ٢٥٢٢ میل مربع آمدنی سالیانه
پنج لک روپیه یکهزار فوج حاضر رکاب دارد وسعت
ملک یکهزار و سیصد و شش میل مربع آمدنی ۰ لک روپیه

شبیه راجه کیسری سنگه جی بهادر



شبیه راجه اودی سنگه بهادر



فصل سی و ششم ریاست سروهی

در سنه ١٨٢٣ راجه شیو سنگه رئیس این ریاست معاهده با حکومت
انگلیس نمود که اطاعت نماید و خراج از قرار روپیه شش آنه
بدهد و حکومت نیز وعده داد که او را در پناه خود نگاه دارد
و قرار داد که اگر کسی از وارث او بعد از وفات شیو
سنگه باقی ماند او مالک ریاست باشد رئیس حالیه کیسری
سنگه جی را پانزده شلک توپ سلام برایش معین گردید
وسعت ملک سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه هشتاد
هزار و ششصد روپیه خراج سرکاری پانزده هزار و
سیصد روپیه است شصت و نه سوار و دویست و
هجده پیاده حاضر رکاب دارد

فصل سی و هفتم ریاست پرتاب گده

راجه این ریاست از خاندان راجه اودی پور است
در سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار ١٨٤٤ عیسوی راجه دلیپ
سنگه مسند نشین شد اختیار تبنی گیری و پانزده شلک
توپ سلام برای او مقرر شد راجه حالیه اودی
سنگه بهادر است وسعت ملک ١٤٦٠ میل مربع
آمدنی سالیانه چهار لک روپیه است پنجاه سوار
و دویست پیاده حاضر رکاب دارد

فصل سی و هشتم ریاست رتلام

راجه رتلام از قوم راجپوت بسیار معزز میدانند و بزرگ
شمارند این راجه هشتاد و چهار هزار روپیه شاهی بتوسط
حکومت انگلیس براجه سندهیا خراج میداد در
سنه هزار و هشتصد و نوزده ۱۸۱۹ عیسوی فیمابین راجه
سندهیا و پرتاب سنگه راجه رتلام بوساطت
انگلیس عهدنامه منعقد شد که راجه سندهیا متعرض
ریاست رتلام نشود و خراج بگیرد و پس از فوت
پرتاب سنگه پسرش بلونت سنگه بر مسند ریاست قرار
گرفت نظر بخدماتی که در هنگامه دهلی در سنه
هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ عیسوی نسبت
بحکومت انگلیس از بلونت سنگه بظهور رسیده بود
پسرش بهیر سنگه از دربار قیصری بخلعت فاخر مخلع
شد و یازده شلیک توپ سلام برایش معین
گردید راجه حالیه رنجیت سنگه جی بهادر است
وسعت ملک پانصد میل مربع آمدنی سالیانه
سه لک و شصت و چهار هزار و شصت و چهار روپیه
است پانصد سوار حاضر رکاب دارد و امور
حکومت ایشان منظم است

شبیه راجه رنجیت سنگه جی بهادر



شبیه راجه جسونت سنگه جی بهادر



فصل سی و نهم ریاست بهرتپور

این ریاست از محال میوات است بانی این ریاست
برج نامی قطاع الطریق در عهد عالمگیر پادشاه بوده
است رئیس حال جسونت سنگه جی است
سند تبنی گیری باو داده شده و در سنه هزار و هشتصد و
پنجاه و پنج ۱۸۵۵ عیسوی هفده شلیک توپ سلام برایش
مقرر گردید وسعت ملک ۱۹۷۴ میل مربع آمدنی
بیست و یک لک روپیه است تعداد فوج سوار
۲۲۱۴ پیاده ۲۳۶۸ سپاه توپخانه ۳۶۸
می باشد

شبیه راجه بهان پرتاب سنگه بهادر



فصل چهلم ریاست بجاور

بانی این ریاست از خاندان سنگه دیو پسر غیر منکوحه چهکت راج بوندیله
بوده هنگامیکه علی بهادر ملک بندیل کهند را فتح کرد و در سنگه دیو
سر اطاعت فرو د نیاورده در جنگ کشته شد راجه همت بهادر در نزد
علی بهادر واسطه شد ملک را بپسر نرسنگه دیو کیسری سنگه مسترد کرد
در حیات کیسری سنگه ملک بندیل کهند در تصرف حکومت انگلیس در آمد
و بسبب منازعه فیمابین راجه چرکهری و بجاور کیسری سنگه سند ریاست
نیافت بهان پرتاب سنگه رئیس حال بعوض خدماتی که در سنه ۱۸۵۷
بحکومت انگلیس کرده بود بر مسند حکومت مقرر شد و سند
تبنی گیری و یازده شلیک توپ سلام حاصل کرد وسعت
ملک ۹۷۳ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است

شبیه راجه بکرم سنگه بهادر



فصل چهل و یکم ریاست فرید کوت

این ریاست بسمت جنوب فیروزپور واقع است بانی این ریاست بهلن نامی از قوم جات بود در عهد اکبرشاه حاکم فرید کوت شد بعد از چندی علم خودسری برافراشت تا در سنه ۱۸۰۹ در وقت لشکرکشی انگریزها بستلج نظر بخدمات لائقه که از او بظهور رسیده بود پرگنه کوت کنوا را با خطاب راجگی از حکومت انگلیس یافت و بعوض خدماتی که در سنه ۱۸۵۷ کرده بود یازده شلکت توپ سلام برایش مقرر شد و در سنه ۱۸۶۲ بکرم سنگه رئیس حالیه را اختیار متبنی گیری دادند وسعت ملک ۶۴۳ میل مربع آمدنی سالانه هشتاد و پنجهزار روپیه است پنجاه سوار و دویست پیاده حاضر رکاب دارد

شبیه راجه رنجور سنگه بهادر



فصل چهل و دوم ریاست اجی گده

رئیس حالیه راجه رنجور سنگه است یازده شلکت توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۸۰۲ میل مربع آمدنی سالیانه یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه است هفت هزار و سیزده روپیه و دو آنه خراج بحکومت میداد تا در سنه هزار و هشتصد و شانزده ۱۸۱۶ عیسوی بسببی چند قدری ملک از تصرفش بیرون رفت حکومت یکهزار و پانصد روپیه از خراج مقرری به او تخفیف داده است

شبیه راجه نرپ اندر نراین بهادر



فصل چهل و سیم ریاست کوچ بهار

این ریاست از محال کامروپ است و در سنه ۱۷۷۲ عیسوی راجه درندر نراین رئیس این ریاست را قوم بوتیه مقید ساختند راجه مذکور از گورنمنت انگلیس درخواست نمود که اگر سرکار مدد کنند مرا از قید برهانند نصف آمدنی ملک خود را بسرکار خواهم داد حکومت انگلیس او را از قید خلاص کرد رئیس حالیه نرپ اندر نراین بهادر است سیزده شلکت توپ برایش مقرر است

شبیه راجه رام ورم بهادر



فصل چهل و چهارم ریاست تراونکور

ریاست تراونکور را تراباج هم میگویند دارالریاست این ملک تراوندام است راجه حالیه رام ورم بهادر است وسعت ملک ۶۶۵۳ میل مربع آمدنی سالانه چهل و دو لک و هشتاد و پنجهزار روپیه است تعداد فوج ۱۶۸۰ پیاده در سنه هزار و هشت صد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ عیسوی این ریاست معاهده با حکومت انگلیس کرده که دو پلتن لشکر برای حفاظت سرحد بدهد

شبیه مهاراجه راجیندر بهادر



فصل چهل و پنجم ریاست میسور

این ریاست تحت حکومت مدراس است در سنه هزار و هشتصد و سی و یک عیسوی حکومت انگلیس بسبب بی انتظامی در ملک ریاست را از راجه کرشنا راج گرفته بتصرف خود در آورد و یک لک روپیه سالیانه برای مخارج راجه و پنج یک برای ادای قرضه او مقرر کرد رئیس حالیه مهاراجه راجیندر بهادر است وسعت ملک ۲۷ هزار میل مربع است و بیست و یک شلیک توپ سلام برای راجه مذکور مقرر است

شبیه مهاراجه رگهنش رمن سنگه



فصل چهل و ششم ریاست ریوان

این ریاست بسیار قدیم است بکرمادت به سی و یک پشت بخانوادهٔ بیاکت دیو میرسد در سنه هزار و هشتصد و سی و دو ۱۸۳۲ عیسوی عهدنامه با سرکار انگریز منعقد شد هفده شلیک توپ برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۱۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه بیست و پنج لک روپیه است تعداد فوج نهصد و شصت و پنج ۹۶۵ سوار و دو هزار و هشتصد و هشتاد و سه ۲۸۸۳ پیاده حاضر رکاب دارد رئیس حالیه مهاراجه رگهنش رمن سنگه

شبیه راجه جسونت سنگه بهادر



فصل چهل و هفتم ریاست بهونگر

این ریاست از محال کاتهیاوار تحت حکومت بمبئی است بانی این ریاست سیجک نام از قوم راجپوت گوهیله است رئیس حالیه جسونت سنگه بهادر است آمدنی سالیانه هشت لک روپیه است یک لک و سی هزار روپیه خراج بحکومت میدهد سند اختیار تبنی گیری و یازده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است

شبیه راجه ساهوجی چترپتی بهادر



فصل چهل و هشتم ریاست کولاپور

بانی این ریاست راجه رام پسر کوچک سیواجی راجه ستارا است رئیس حالیه ساهوجی چترپتی است آمدنی سالیانه ده لک روپیه است تعداد فوج سیزده هزار سوار و هشتصد پیاده نوزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۳۱۸۴ میل مربع

شبیه مهاراجه اوپراج سری مهاراجه رانا اندرجیت سنگه

شبیه راجه جگت جیت سنگه

فصل چهل و نهم ریاست بردوان

رئیس حالیه این ریاست مهاراجه اوپراج سری
مهاراجه رانا اندرجیت سنگه بهادر از قوم چارکهر کپور
کهتری است خطاب هز هائینس و سیزده شلک
توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و مهمان نوازی این مهاراجه
بی نظیر است وسعت ملک دو هزار میل مربع آمدنی
سه لک و پنجاه هزار روپیه است

فصل پنجاهم ریاست کپورتهله

بانی این ریاست ابتدا جسا سنگه بود بعضی از ملک را
بزور شمشیر و بعضی را بطور انعام از دربار لاهور حاصل
کرد بعد از او سردار نهال سنگه حکمران بود بعد از وفات
سردار نهال سنگه راجه جگت جیت سنگه رئیس حالیه بر مسند قرار گرفت
در سنه ۱۸۵۷ به پاداش خدماتی که بحکومت کرده بود محال بوندی
و بهونگه از نواح ملک اوده مع خلعت قیمتی ده هزار روپیه باو
عطا شد و اختیار متبنی گیری و خطاب ستاره هند و یازده شلک توپ
سلامی یافت وسعت ملک ۵۹۸ میل مربع آمدنی سالانه ۱۶ لک و هشتاد و
هفت هزار روپیه یک لک و بیست و یک هزار روپیه بحکومت
خراج میدهد تعداد فوج سواره و پیاده یکهزار حاضر رکاب دارد

شبیه مهاراجه سوائی سنگه بهادر

شبیه راجه هیرا سنگه بهادر

فصل پنجاه و یکم ریاست دتیا

این ریاست از محال بندیل کهند است رئیس حالیه
مهاراجه سوائی سنگه بهادر است راجه بسیار رحیم
دل است در سنه هزار و هشتصد و شصت و دو (۱۸۶۲) سند
اختیار متبنی گیری بایشان عطا شده وسعت ملک
هشت صد و پنجاه (۸۵۰) میل مربع آمدنی سالیانه ده لک
روپیه است

فصل پنجاه و دوم ریاست نابهه

حاکم این ریاست دیوانید سنگه از خاندان راجه جیند است چون هنگام
محاربه انگلیس با سکهان راجه آذوغه را بر لشکر انگریز بند کرده بود لهذا
انگلیس بعد از تسلط بر سکهان راجه مذکور را معزول نموده در لاهور
نظربند ساخت و بجایش رئیس حالیه هیرا سنگه مسند نشین شد
و در سنه ۱۸۵۷ بسبب خدماتی که از این راجه بظهور رسیده بود و از آن
حکومت انگلیس علاقه کانور که حاصلش یک لک و شش هزار
روپیه بود باو عطا کرد و در سنه ۱۸۶۰ سند اختیار متبنی گیری و یازده
شلک توپ سلام برایش تعیین شد وسعت ملک ۸۶۳
میل مربع آمدنی سالیانه هفت لک روپیه است خراج
حکومت سه لک روپیه سواره و پیاده دو هزار حاضر رکاب دارد

شبیه راجه راو کهنکا جی بهادر



شبیه مهاراجه چهترسنگه بهادر



فصل پنجاه و سیم ریاست کچهه

رئیس این ریاست راو رای نامی است که با انکلیس در سنه هزار هشتصد و نه ۱۸۰۹ معاهده کرده وطرح دوستی انداخت رئیس حالیه راو کهنکا جی است سند متبنی گیری و هفده شلیک توپ سلام برای ایشان معین است وسعت ملک شش هزار و پانصد میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است خراج و مخارج فوج سالی دو لک و هشتاد و شش هزار و چهل و نه روپیه بسرکار شوکت مدار انگلیسیه میدهد

فصل پنجاه و چهارم ریاست چهتر

والی این ریاست چهترسنکه از قوم بندیله است در سنه هزار و هشتصد و هفده ۱۸۱۷ عیسوی عهدنامهٔ دوستی با حکومت انکلیس منعقد نموده و یازده شلیک توپ سلام برایش مقرر گردید و اختیار متبنی گیری نیز حاصل نمود وسعت ملک ۱۱۷۵ میل مربع آمدنی سالیانه چهار لک و پنجاه هزار روپیه است

در بیان جزیرهٔ بمبئی

اوّل دفعه که بمبئی مشهور و انظار اغیار گردید در سنه ۱۵۰۹ عیسوی بود که پرتغالیان بآن جزیره آمده تا در سنه ۱۵۳۲ که تمام آنرا بحیطهٔ تصرف خود در آوردند در سنه ۱۶۶۱ تماماً بمهریهٔ انیفانتا کاترین دختر شارل دوم حکمران انگلستان شارل مشار الیه واگذار نمودند اعلیحضرت حکمران مزبور بمبئی را در سنه ۱۶۶۸ در عوض سالی ده لیرهٔ انگلیسی بکمپانی شرقی هندوستان داده و آن کمپانی در سنه ۱۶۸۵ انجارا مرکز آمد و شد خود قرار داد که از صورت نقل بآنجا نمود اصل اسم این جزیره باعتقاد پرتغالیان بمبئی است که از اسم آلههٔ ممبادوی مشتق گردیده بخیال بعضی از دانایان انگلیس ساماسات کراسم سلطنت کونکانست که در عصر شانزدهم در آنجا سلطنت داشته اند جزایری که از شمال الی جنوب بمبئی ملحق شده و متعلق بمبئی است از این قرار است (باسین ورسوا سالسیت بومبای جزیرهٔ زن پیر دقلابه) بین حوض بمبئی و این جزایر متصلهٔ مزبوره جزایر ذیل منخرط است (ترومبای الفانتا جزیرهٔ قصابان و جزیرهٔ جیبت و قراجه) بمبئی منتهاالیه دو شعبهٔ بزرگ راه آهنهای هندوستان واقع شده و از چند لیست که در کمال قوّهٔ دفاعیهٔ بحری آن بکمال جد و جهد را مینمایند

بمبئی مرکب است از تمام عرض جنوب شرقی شبه جزیرهٔ بمبئی که طول آن یازده میل انگلیسی و عرض آن سه میل است حوضهٔ مقابل بمبئی یکی از بهترین حوضه های روی کره است که بمکانی که قابل ایستادن کشتی باشد چهارده میل و پنج میل است این شهر شباهتش بشهرهای فرنگستان بیش از سایر شهرهای هندوستانست در موقع عمده تجار خیابانهای متعدده با عمارتهای بسیار عالی باشکوه دیده میشود و بازارهای آن که از ابتدای قلعه الی انتهای مازکام است کوچه های وسیع دارد که در غالب آنها با وجود کثرت جمعیت خطوط ترامواهی کشیده شده که غالب از آن ترامواها روزی چهل هزار نفر عبور و مرور و تردد می کنند) خانهای اعیان انگلیس و بزرگان فارسی هندو و مسلمان و غیره غالباً در طرف کوه مالاباراست که در غربی خلیج کوچک (بک بی) واقعست و برخی از ایشان نیز در بریج کندی که مقابل دریاست سکنی دارند (اکثر اهالی بمبئی هندو و مسلمان هستند و بقیهٔ ایشان مسیحی هندوستانی و اروپائی و پرتغالی هندوستانی و یهودی و غیره و غیره میباشند از این طوایف مختلفه و اقوام مختلطه که جمعیت بمبئی را تشکیل داده اند پس از انگلیسان بلکه قبل از ایشان فارسیان از حیث ترقی و اختیار رسم و تمدن و تادیب گوی سبقت از سایر ملل ربوده و از متمولین و مردمان جمعیت ایشان سر جمشیدجی جیجیبوی متوفی و سر دینشو مانکجی پتی میباشند که بمبئی و اطرافش را از مآثر حسنه و خیرات و مبرات آباد و نفر عبرت سایر دیار و محل عبرت اهالی سایر امصار میباشد پس از فارسیان هندوها هستند که بنسبه ترقی و تجارتشان از سایر ملل بیشتر است مسلمانان از آنجائی که هنوز باران رحمت بر ایشان نباریده و نور آفتاب سیاست هنوز بر جبهه

ایشان تابیده و هنوز در آغوش غفلت آرمیده و از حظوظ دنیوی و اخروی مانده‌اند بهیچیک از مدارج ترقی و تمدن نرسیده‌اند
ولی باز بالنسبه بسایر مسلمانان دنیا در مسلمانان هندوستان بیش از همه جا انوار علم و ترقی تافته و چندیست که بمنه تعالی و تقدس که پا
باین دایرهٔ شریفه گذارده و در هیئت پس از قدری جهد و کوشش دیگر کم از سایر طوایف و ملل نیایند و بهمین همت و جمعیت چند نفر
از دانایان و هوشمندان نشان انجمن اسلامی راه انداخته آنرا وسیلهٔ ترقی مسلمانان هندوستان قرار داده‌اند و کسی که پس از فوت مرحوم
قمر الدین که خیلی هواخواه این مسئله بود در این مرحله جانفشانیها نموده و از هیچگونه اقدامات مجدانه کوتاهی و خودداری ننموده برادر
المرحوم بدر الدین طیب علی است که یکی از وکلای شرع معتبر این مملکت و از متدینین مسلمین است که رئیس انجمن اسلام و خاطر
خطیرش تماما منعطف بر ترقی مسلمانانست الحق تمام خانوادهٔ ایشان و عزیز هر یک بدرجه خود بابت سفیدی مسلمانان میباشند
و هر یک حتی المقدور در انتشار علم در بین مسلمانان مجاهدات کافیه و اقدامات وافیه بعمل میآورند

بیشتر عمارتهای عالیه و ابنیهٔ سامیهٔ این شهر مثل شهر در قلعه و اپلانه واقعست از آنجمله است عمارت سکرتری عمارت حکومتی
و مجلس جلیله و عدالتخانهٔ بزرگ و منزل جاشوان و مجسمهٔ علیاحضرت ملکهٔ انگلستان در اطراف و نزدیکی دایرهٔ الفنستون
تماما ابنیهٔ متینه رزینه ساخته شده که مجمل عمارات جدیده عبد الحق که در کمال قشنگی و پاکیزگی بنا شده دیگر تاون هول و [illegible]
و کلیسیای بزرگ و گمرکخانه میباشد که آنها نیز هر یک در مقام خود خیلی تعریف دارند و عمارت موقف راه آهن که در منتهای راه آهن
شبه جزیرهٔ بزرگ هندوستان ساخته شده و در سنه ۱۸۸۷ باتمام رسیده از بهترین عمارات بمبئی بلکه از قشنگترین ابنیهٔ دنیاست و مبلغ
سیصد هزار لیرهٔ انگلیسی تمام شده در طرف شرقی خلیج کوچک (بک) قلعه بوده که حال متروک و جزو شهر گردیده در آنجا
نیز عمارت بسیار عالی خوبی چند سال قبل بجهة مریضخانهٔ انگلیسان بنا نموده‌اند پرنسس دوک که یکی از اشتیکاههای بسیار مرغوب
معروف بمبئی است در همان طرف واقع شده و از قراریکه میگویند یک میلیون لیرهٔ انگلیسی خرج آنجا گردیده

آب بمبئی از دریاچه‌های مصنوعی بزرگیست که در خارج در سی میل بعد الی ۱۲ میلی بمبئی ساخته‌اند باین نحو که بین دو کوه را سد
سدیدی بسته‌اند که در میان آن آب باران و رودخانه جمع شده پس از تصفیه اهالی از آن مشروب میشوند و حال سه عدد
چنین سد بسته شده که بزرگترین آنها دریاچهٔ تانسه است که در تمام دنیا باین بزرگی دریاچه‌های مصنوعی ساخته نشده
و در سنه ۱۸۹۲ سد آن تمام شده فرمانفرمای هندوستان از کلکته بجهة افتتاح آن بمبئی آمد از بستن این سد حال بطوری
که بهر یک از اهالی بمبئی روزی چهل غالون (هر غالونی چهار لطری معمولیست) آب میرسد و در تمام دنیا در هیچ شهری
که دریاچهٔ مصنوعی داشته باشد اینقدر آب باهالی آن نمیرسد

خلاصه بمبئی بواسطهٔ اینکه در بهترین مواقع هندوستان واقعست روز بروز در ترقیست و تجارت آن در ازدیاد است
و تجارت آن بقدر یک هفت یک از تجارت کلکته بیش میشود و مال التجاره که بیشتر از بمبئی بخارج میرود پنبه و گندم
و شال و تریاک و قهوه و فلفل و عاج و غیره و غیره است امتعه که داخل آن میشود غالبا پارچه‌های فرنگی و نخ و طناب و

و سنگهای معدن و شراب و آب جو و چای و ابریشم و غیره است مصنوعات عمدهٔ آن رنگرزی و بافی
و ظروف معدنی ساختن است و قریب هشتاد کارخانهٔ حلوابافی و کاغذسازی و ابریشم‌بافی و غیره و غیره است
جمعیت این شهر بر حسب سرشماری در سنه ۱۸۹۱ مسیحی هشتصد و شش هزار و کسری است که بهر خانه قریب سی نفر می‌آیند
و قریب دوازده هزار نفر از اینها انگلیس انگلستانی میباشند و مابقی از اقوام دیگر

ذکر اسامی سفرا و کارپردازان دول خارجه مقیم بمبئی اول جنرال قونسول دولت علیهٔ ایران

جناب فخامت نصاب عمدة الامراء الکرام و نتیجة الوزراء العظام حاجی میرزا حسین خان خلف رضوان جایگاه حاجی
میرزا مسعود طاب ثراه که در زمان سلطنت جنت مکان محمد شاه نور الله مرقده و در اوایل جلوس میمنت مانوس خاقان
عدل گستر و سلطان بحر و بر زیب سریر عزت اکلیل سروری ظل الله ناصر دین محمدی دارا نشان و مظهر [illegible]
ابو المظفر السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ادام الله سلطنته بمنصب وزارت جلیلهٔ امور خارجه سرافراز و برتبهٔ [illegible]
خاقان مغفور مفتخر بودند والده ماجدهٔ جناب معظم له که از اعیان بنات فتحعلی شاه مرحوم و کاتب اسرار خاقان جنت مکان و ملقبه
بضیاء السلطنه بود خدمت بزرگی بدولت ایران نموده که در انظار ارباب بصیرت از امهات فواید کلیهٔ صوری و معنویست
آن این بود که بعد از ارتحال فتحعلی شاه مرحوم علیشاه ملقب بظل السلطان ادعای سلطنت نموده چهل روز بر سریر سلطنت
حکمرانی نمود بعد از آنکه محمد شاه مرحوم که ولیعهد بود از تبریز قریب بطهران رسید بیگلربیگی شهر طهران ظل السلطان را از تضییق و
حبس نظر نمود و ایشان چون یقین بگرفتاری خود نمود از شدت و تنگی دریای نور را که از اعظم الماسهای دنیاست و [illegible]
خاقان مغفور و آن زمان دست ایشان بود خواست در هاون بکوبد علیین آرامگاه ضیاء السلطنه بعنف آن گوهر گرانبها
را از دست ظل السلطان گرفته مانع از این کار خسارت مآل جاهلانه شد پس از استقلال شاه مرحوم تسلیم آن پادشاه
دل آگاه نمود و جناب خان معظم له در اوایل سن چند سالی در خدمت مرحوم والد شان در کربلای معلی بتحصیل علوم
عربی از قبیل فقه و اصول و غیره اشتغال داشته پس از مراجعت بطهران در وزارت جلیلهٔ امور خارجه بتشریفاتچی
سفرای خارجه و بدیدن و پذیرایی ایشان اشتغال داشته از حسن سلوکی که مر ایشان را مسلم است مظهر توجهات جهان
درجات همایونی و بنیابت اول وزارت جلیلهٔ امور خارجه ممتاز و مفتخر و مباهی شد پس از چندی مأذونا بمکه معظمه زادها الله
شرفا و تعظیما مشرف شده در مراجعت محض تحقیق و تدقیق احوال ممالک خارجه چندی در اسلامبول در سفارت دولت علیه
ایران مقیم و در آنجا کتاب رمز تلگرافی که از چهار درجه بسه درجه تنزل که در مخابرات تلگرافی مختصرتر و ارزانتر میشد وضع
نموده پس از آن مأمور بجنرال قونسولگری طربزون شدند در مدت اقامت اسلامبول و طربزون بزبانهای ترکی و فرانسه را تکمیل نموده کتاب
[illegible] که دارای فواید کلیه برای فارسی زبانان و فرانسه خوانان و فرانسه دانان که طالب زبان فارسی باشند است و کتاب
قواعد فارسی مسمی بر تنبیه الصبیان نوشته بحلیهٔ طبع در آورده و آثار حسنه که در طربزون از این شخص دولتخواه ملت پرست

بیادگار مانده است بکتبی است بجهة اطفال ایرانیان مقیمین آنجا برپا فرموده و خانه هم بجهة مکتب و حسینیه اضافه و محل مکتب از همت مردانه ارباب همیت آنجا خریداری نموده اند اطلاع کامل دارم که الی یومنا هذا مکتب برپا از فتوت مقیمین آنجاست و اسباب لازمه اش از هر جهة مهیا روز بروز ترقیات اطفال بی سروپا مشهود و اجانب و اغیار متحیر سوم کتابی مجلد کتاب مسمی بتعلیم الاطفال که اول کتاب تدریس است تألیف و چاپ و وقف اطفال مکتب فرموده اگرچه در بادی نظر قلیل الحجم و سهل عباره است ولی از اندراج کثرت منافع آن تألیف میمون اظهار عجز نمایم سزاست پس از چند سال اقامت طربزون با جناب جلالتماب حاجی شیخ محسن خان که در آن اوقات بسمت سفیر کبیری در اسلامبول اقامت داشتند با دو تا بدار الخلافه طهران رفته از آنجا جزو هیئت سفارت مخصوصی که از طرف قرین الشرف دولت ابد مدت علیه ایران ببرلن فرستاده میشد ببرلن رفته از آنجا اغلب شهرهای عمده اروپا را سیاحت فرموده مراجعت بطربزون نمودند در این اوقات پیروی از مسلک خادمان عالم انسانیت و اسلامیت نموده خط جدیدی بجهة اصلاح خط حالیه اسلامیان احداث فرموده و رساله در قواعد استعمال خط مذکور بحلیه طبع در آورده که نسخه از آن در دست است الحق انصاف میست که این بنده چندین نوع خط اختراعی دیده ام باین خوبی و مرغوبی و شایان رواج ندیده

پس از هفت سال اقامت در طربزون بواسطه عدم موافقت هوای آنجا و امر اکید اطبا از ماموریت آنجا استعفا از راه ترکستان روس و خراسان بطهران مراجعت نمودند با وجود کمال سعایت یحیی خان مشیر الدوله مرحوم خیلی مورد التفات و مراحم اعلیحضرت شهریاری شده و بمنصب سرتیپی افتخاری مفتخر شدند پس از اقامت قلیلی در طهران بجنرال قونسولگری بندر بمبئی مامور شدند و الحال چند سالست که در بمبئی مشغول بحفظ حقوق تبعه دولت فخیمه خود میباشند بعد از ورود این شهر مینو بهر چنانچه معلوم همگنان است با جد وافی و سعی کافی با همت خیرخواهان مقیمین بمبئی مکتبی مسمی بدبستان ناصری برپا فرمودند ولی در کمال افسوس نگاشته میشود که بعض حالات که غمض عین از تحریر و تقریر آنها لازم بل واجب مثمر ثمری نشد اذا اراد الله شیئا هیّأ اسبابه و حال پنجاه سال از عمر شریفشان میگذرد و نظر بکاردانی و محاسن خدمات که وطن این ماموریت از ایشان بظهور رسیده اینروزها در پاداش آن از طرف اولیای دولت علیه عطای خلعت و بمصباح السلطنه ملقب گردید

دوم جنرال قونسل عثمانی	سیم جنرال قونسل نمسه	چهارم جنرال قونسل اسپانیول
پنجم جنرال قونسل پرتگیز	ششم جنرال قونسل [illegible]	هفتم جنرال قونسل المان
هشتم قونسل فرانسه	نهم جنرال قونسل امریکا	دهم قونسل هولند

یازدهم قونسل ایطالیاست چون حالتشان کماکان بر مؤلف مکشوف نبود اسامی هر یک را مختصر نگاشته شد

و از معاریف تجار ایرانی مقیم بمبئی کسی که امروز مؤید اهل فلاح و پیشوای ارباب دیانت و صلاح میباشد عالیجاه مقرب الخاقان حاجی عبد الحسین صاحب امین التجار شیرازیست که بهمواره خوان کرم و احسانش گسترده آینده و رونده را از مراتب مکرمت خویش محظوظ و بهره ور میدارند

خاتمه

ذکر منافع و فواید یکی از ایجادات و خصوصیات این سلطنت قوی شوکت است در ممالک هند مخفی مباد که بعد از تسلط فرنگ در بلاد هندوستان بسیار فواید که باعث فلاح و ترقی ملک میباشد از توجهات این طایفه جاری شده و شایع گشته اگر از بد و عمل داری و اوان حکومت آنها بخواهم یکی را بیان کنم درین مختصر نگنجد ناچار باختصار می پردازم از آنجمله فوایدیکه باعث آسایش حال و مآل خواص و عوام گشته درستی و حفاظت طرق و شوارع است تا بمنازل و مراحل بعیده و انتظام داک و داکخانها اگرچه از ایجادات ارباب این سلطنت نیست ولیکن واضح است که این قسم درستی و امنیت طرق و انتظام داک از برای مرحله پیمائی و ارسال خطوط و کاغذات و انواع سواریها برای مسافرین آسانی و ارزانی در تمام اقطاع و مقامات این بلاد وسیع جاریست در عهد هیچ یک از سلاطین نبوده اول در عهد سابق امن طریق چنانکه در این عهد است کجا بود ثانیا این قسم طرق و شوارع صاف که نابینائی بدون احتیاج قائد بر آن تواند گذشت و مسافر هرچند که بلدیت نداشته باشد بدون دلیل متوجه منزل مقصود تواند گشت در عهود سالفه هرگز نبوده مع هذا اکثر نواحی و اطراف در آن عهود از تراکم اشجار صحرائی و هجوم جبال و اتلال متروک و نامسلوک میماند بلکه در ایام بارش بسبب ناهمواری زمین و راههای پر مغاک از کثرت سیلاب دریای آب میگردید و نیز از خوف راه زنان صد ورود و مرور طرق جاری و شوارع عام بمسافران ناکام بدون معیت جمعیت کمتر میسر می آمد علاوه برین بسبب انعدام امن طریق کسی از اهل هند قصد سفر بعید در آن عهود نمیکردند و اگر احیانا کسی عزم سفر بمسافت دوری میکرد اهل و عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می شمردند و بکمال یاس او را وداع میکردند اکنون از نتایج همین سلطنت است که بهمین همت حکام آنهمه خارهای مفاسد و آفات از رهگذر چنان دور کردیده که اکنون از آن همه مفاسد و آفات غیر از قصص و حکایات نمانده است امنیت طرق و شوارع بحدیست که مسافران و تجار با امتعه و اموال و هرگونه احمال و اثقال بفراغ بال بهر طرفی که خواهند تردد کنند سهل و آسانی رسیدن مکاتیب و خطوط بمرتبه است که لفافه خط به پول سیاه تا مسافت دو ماه و سه ماه راه بدون تاخیر و مشقت میرسد و اموال و اجناس برای آنکه محافظت و نگهبانی بر گماشته باشند بهر قدر مسافت که خواهند بصرف قلیلی گسیل می کنند اینهمه فواید و منافع در ازمنه سابقه کجا بود و از آنجمله است انتظام منوسیپالتی یعنی درستی و صفائی راهها در تمام بلاد و قری و دفع کثافت از هر جا برای حفظ اعتدال آب و هوا و اهتمام آرایش و روشنی تمام شب در هر کوچه و برزن در عهد هیچ از پادشاهان بر روی کار نیامده و هیچ یک را خیالی در این چنین امور بوده از آنجمله است هرگونه تعلیم و اشاعه آن در هر امصار و قری از برای کلیه رعایا نه فقط زبان و علوم انگریزی عربی و پارسی و غیره بلکه انواع هنر و صنایع که کاهی از اوان حکومت هنود تا ایام تسلط انگریزان شنیده نشده و از آنجمله است انتظام محاکمات پولیس که حفظ جان و مال و آبرو و حیثیت هر یک از رعایا از آنست چه مجالست که در آبادی یا در صحرا یکی بر دیگری دست اندازی نماید و مسافر یکه

تنها با زر و جواهر و اسباب گران بها با آرام از شهری بشهری روز باشد یا شب سوار یا پیاده در ظل حمایت و حراست این
سلطنت می آید و سیر و حالات امن طریق عهود سابقه را حکما بلی حراس بود نشان در خانهای خود که چگونه بود
از کتب و تواریخ هر ملک و زمان پیداست از آنجمله است تربیت و پرورش و حفاظت اطفال صغار بحدیکه مواضع و املاک
کثیر اطفال خورد سال را دولت بذمه خود گرفته بعد از وضع قدر معیشه مالگذاری سرکاری بقیه توفیر برای آنها جمع
می کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ زیاده از پدر و مادر می نماید و از پس انداز حاصلات دیگر املاک خریده املاک
آنها را تجدید می افزاید که آبای آنها نیز انقدر املاک و جاه داد کاهی بخواب ندیده اند از آنجمله است بنای شفاخانهای
خیراتی از برای تیمارداری و درمان رسانی بغربا و مساکین هر قوم و ملت در هر شهر و دهات از آنجمله است ایجاد
کارخانها از کارخانه آرد و ریسمان و پنبه و پارچه بافی وغیره برای صدگونه منافع که چهره عروس این مملکت کاهی از اینگونه
غازه کلگون نشده بود از آنجمله است ایجاد مراکب بحری دخانی و ایجاد ریل کاری برای تسهیل حمل و نقل احمال و
اثقال در عهود سابقه اعظم تدابیر برای روانه کردن خطوط و زود رسیدن بمقصود سواری اسب یا ناقه تیز رفتار بود
آنهم جز برای ملوک و امرا برای دیگری میسر نبود اکنون قطع مسافت یکماهه بیک روز بدون مشقت گویا که انسان
درخانه خود نشسته با آسایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل و طی مراحل میکند چنانکه درین عهد بعموم غربا میسر
است و از منه سابقه کاهی بنصیب احدی از شاهان نبوده از آنجمله است اجرای تار برقی بصنعت مقناطیسی که بیک
لحظه از شهری بشهری هریکی بدیگری اخبار میرسانند بخرج قلیل از آنجمله است بنای نهرهای آب از مسافت بعیده جاری
کردن در شهرها و خانها از آنجمله است روشنی گیاس در اکثر شهرهای مشهور مثل مبمبئی و مدراس و کلکته وغیره هر شب
از شام تا صبح بتمام راهها مشتعل است اینهمه منافع و ترقیات که روز بروز در تزاید است از نتایج توجه امنای ابد مدت است

المنة لله تعالی این رساله همایون در ساعت سعید صورت انتظام گرفته صورت اختتام
پذیرفت توقع از ارباب بصیرت و اصحاب بینش چنانست که دیده باطن خود را از کحل الجواهر ان فی ذلک لعبرة لاولی
الالباب سرمه سازند و این تذکره پادشاهان را مانند حکایات و افسانها ندانند و بدین پیر و م رباهی بنیاد دل نه
بندند و بدام فریبش در نیایند و تامل نمایند که چگونه پادشاهان نامدار که کلاه گوشه حشمت و جاه را بر کیوان سائیده
بودند از دست برد قضا از پا در افتادند و در خاک فنا غنودند و از حشمت و جاه و دولت و سپاه هنر و کار نفعی ندیدند

امید که منظور نظر اولی الالباب گردد
فی شهر شوال المکرم سنه ۱۳۱۰ هجری
بخط اقل نگارن میرزا مهدی
شیرازی صورت اختتام
پذیرفته



